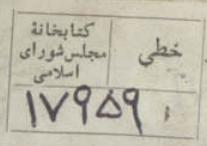


۷۰
سازمان اسناد و کتابخانه ملی

عاقبت صفت علی نسخه

۱۸، ۳۷۲





۱۷۹۵۹
۲-۹۱۲۴

الستار في الرياح والسماء والليل والنهار

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب لارسون صفره

مؤلف محمد صالح بن محمد

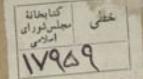
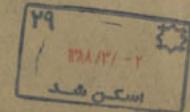
مترجم

شماره قفسه ۱۷۹۵۹



شناوره بست کتاب

۲-۹۱۲۴



اَسْعَمْ سُحْنِ بَسَارَتْ دَوْرْ بَنَانِيْ بَزْ عَرْكَفْنَةِ اَنَدْ آٰنِيْ مَعْلُونَزْ دَنْقُولْتْ بَسَارَبْنَتْ
شَادِاَبَلَكَ علم بعصر کفرته آنده خد رشب بهتر است از زدن پر کرد در شب خاطر اپریت نی
 جمع ترست و لیکن در وقت زمزمه تکنیک است بسیار دودر پیشنهاده اضافه در شد
 بود در وقت احمد حکم هاست آنها اگر خوب قرآنکشند اگر احکام خط ای اگر بد کردن
 وقت رمل خوب باشد تقویت و برف و باران و بول ای اینکه پیشنهاد و در طیخ و غرب و آن
 آفت رمل پیشنهاد که اگر خطا آید و چون دست ساخته منافی است با پر خواه و خود کام
 متوجه پیشنهاد سخن شد و مل هزب کند و بعده سرستانان لفظ آنکه در وقت فرب کردن
 سوچه ای از زنده بخواهد بگرد و در طایفه نیاز است فرموده ام احوال است که در وقت فرب کردن لیم
 کوچیده خجور و مرده اصلی و مسوز شدن خوار و صدوات فرسنه و هرب کند ای ای ای ای ای
 افند و طیخن فرب کردن ای
 و هر طیخی پایید که از زر بخت نقطه کسر پیشنهاد و از شنیده زیاده پیشنهاد و چون نفعها
 خوب گفته شود در و طیخ کند اگر اکثران طیخ و مانند ای ای ای ای خوب خوب پیشنهاد و اگر کجا مانند آن ای
 فرب کوچیده و طیخ نقطه هم برترست خوب ای خوب پیش نظرت دید و از زیر چهار
 خوار پیشنهاد که صد کردن و بسیار خوب کاشندند فتشی ای
 رفع و خود پیشنهاد شکر خیم سازد و دو شکل ششم و هم را شکر هفتم و چهارم سده
 شکل هشتم سازد ای
 ای
 که پیشنهاد فرب است جدایان نهند و خط کرد آن بکشید و چنان مرتقب است
خَاتَمَ اَوْلَ خَاتَمَ دَوْمَ خَاتَمَتْ خَاتَمَ خَاتَمَ طَيْخَ

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا كَا لِلْقَلْمَنِيِّ زَيْنِ صَغِيرِ مِنَ الْبَطْحَانِ

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بن شال دستیخان کشت

ب ب ب ب
ب ب ب ب
ب ب ب ب

دستخان کشت بدان شال دستخان کشت
 بدان که بل نوع است مفروقات و مثبات و مرتبت.
 و هر یک نوع را عالی کنند از و خسیداری گنج مجموع در توانند
 ولیکن اگر علماء متفق نداشتما فرجه بر جمله نیست برای
 اکنجهن رضی طلبانیست و معدوات رم شانده پاش بشاند
 و مثبات بزرگ دوی چلوم است پس ولان بشنک خشن را باشند
 باشد بن شال چهار گل اول را العیت کنند و چهار شاخه دیگر را از هر یک دست بنت کونند
 و چهار شاخه دیگر را که از هر یک دست بنت سنت خان که بشه است آن افظاع کونند و
 متولیات پر کوشند و آن چهار شاخه از اشواه و زرقا که بشد چون از اسلام فیض شیخ الصفر
السرالحق التحقیق بعد از جذب

و غیره حضرت رسالت پیغمبر الله که جدیده موجود وجود او است و دینه ای
 اندیش عقد زنده از زرده است صحن او است هر یک طبقه که رزق عدم سرمع و جهود است برای بیل
 سپیل معنی آمر من عرف نفس من عرف عرف روز و روزه در بیانی طرزی قیاف
 پیدا کرد شواهد مثبت کشت که اتنا الله الحمد و مصلحت رحیف و محبیت و مصلحت
 بر قدر طور و روضه عصر است بدی خوش شرف است اند و ملائک کنکشان على الشفاعة
 و توپیع کر مستر حقنها کان ابا الحادن بحالکم ولکن رسوله رضا بن التیمین
 خواسته خوش اتنا ایلک دشنه میشد و میشد و ندب ادعیا ایلک دشنه و سر

میزاد بر فرمان کوش ایام چهارمین اسلامی دیگر عنکبوتی اهل البت و بجهه که
 تقطیعه دیگر بران و سلطان او باشد تسلیم کنند اگر کل و بعد خواه را که ایلام
 در این سیم و مترین بسته و قدرت بر عصمه هنری و گذشت خیریه برای همچو شیخ فردی سیم
 لزما فرا داشته و مکن بسته سخنان ایلام اعلیان ایلام اعلیان ایلام ایلام ایلام ایلام
 مصوّری که طبق این امانت غامر بجهه طبع ایلام بوج بنت کوادنده و عقد تجھی
 در خواص خوبت خلیق دیگر شفیع بعنی نظره الفاضل و بسته فارع کوچه مکوسی
 بعضی ایجره ایشی نقی شفیع داشت را باید فتح سویلات مرتعه تا بکار باید که نوش قام
 کوادنده و قرمه که ایلام ارادت و کار استه و مکوسی دن و مکوسی والشیخ و القمر
 الجیوم مسخر ایلام الکمال الخالق لاما تبارک ایلام سه العالیان عالمی ایلامی ایلامی
 ماقمهه بیرون و میور و اعوام و کشت بکار شهور و را بایم ایشان که اوضاع و اجری جهه
 که وضع خواهند و زیره از متن قران شیخ ایشان شفیع بعنی فرموده هون و بیش قیافی خون
 و پافع دفاین خی در ایلام بردن ایشان بر محیی ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان
 شریف هون غفلت فرد و همچنان بیوده ایلام بر میخ چهار و روز کار و این مکید خوانش پار کار کاره
 بطوری معتقده بر مزد ایام ایلام ایلام و زیره ایلام خذیلت و زیره ایلام خذیلت
 بنا بر است بیانی عدت بر کار رکیتر خیفه علی شیخ فی احکمه المتن المدار الفاعی
محمد صالح فیتنی سیم ثابن بیان بیان الفاعی تجویز ایشان ایشان و ایشان
 منه و نهیب خواز چرخه ایشان ایشان و ایشان خیفه ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان
 بدار و مصیر بر میخ فلکه را که ایشان و ایشان خیفه ایشان ایشان ایشان ایشان
 ایشان ایشان و ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان
 یتکلیم نفضل الدین دیگر سیکن داره بیج صیغه فصل دهم دیگر سیکن داره

د صفت منوبات قبض اخراج **باب حکم** د صفت منوبات جماعت **باب**
پچم د صفت منوبات فتح **باب ششم** د صفت منوبات آنکه بی **باب**
 د صفت منوبات حرمه **باب هشتم** د صفت منوبات پاپ **باب هم** د صفت
 منوبات بهره اخراج **باب پاده کم** د صفت منوبات نظره الخل **باب دهم**
 د صفت منوبات غصه اخراج **باب حاره دهم** د صفت منوبات نقی القیبات
چهارم د صفت منوبات فراغت **باب پانزدهم** د صفت منوبات زوده
باب شانزدهم د صفت منوبات طبق **مقاله اول** در اشكال احکام شانزده
 کانه درین بن شاول **مقاله دوم** در احکام اشكال شانزده کانه درین فانه
چهارم مقاله سیم در احکام اشكال شانزده کانه درین خانه **مقاله هم**
 در احکام اشكال شانزده کانه در اخنازچه **مقاله پنجم** در احکام اشكال شانزده
 کانه درین خانه **مقاله ششم** در احکام اشكال شانزده کانه در اخنازچه ششم
مقاله هفتم در احکام اشكال شانزده کانه درین خانه **مقاله هشتم**
 در احکام اشكال شانزده کانه در اخنازچه **مقاله نهم** در احکام اشكال شانزده
 کانه در اخنازچه **مقاله دهم** در احکام اشكال شانزده کانه در اخنازچه **مقاله**
یازدهم در احکام اشكال شانزده کانه در اخنازچه **مقاله بیست و یکم** در احکام
 اشكال شانزده کانه در اخنازچه **مقاله بیست و دویم** در احکام اشكال شانزده
 کانه در اخنازچه **مقاله هم** در احکام اشكال شانزده کانه درین خانه **مقاله**
شانزدهم در احکام اشكال شانزده کانه در اخنازچه شانزدهم **حاشیه** درین

این **فصل هم** درین منوبات پیوت شانزده خانه **فصل خام** درین
 شماره که طلبان یعنی راست پیشنهاد کی آورد **فصل ششم** درین که در صفت
 اشكال شانزده هم درین ذکر اشكال شانزده کانه باشند **فصل هفتم** درین
 ذکر سیزده آگون صفت درین ذکر پیدا کرد و دین **فصل هشتم** درین ذکر سیزده خانه **۳**
 صفت و خصوصیات با شخصی از نوع **فصل نهم** درین ذکر افراد و بعدها
وغزه فصل دهم درین ذکر ان راجه احکام وی شامل بچهار نوع **فصل**
دوازده درین ذکر قاعده تسلیم **فصل بیست و یکم** درین ذکر قاعده سیم
ایشان فصل خام درین ذکر شرک اک رمل مندن بشش نوع **فصل بیست و دویم**
 درین ذکر شرک پیوت مشترک بچهار نوع است **چهارم فصل بیست و سهم** درین ذکر سیم کلی
 مرابت پیوت تاری از رفاقت درین **فصل بیست و سه** درین ذکر سیم کلی
چهارم درین ذکر رمل سال و اوقات و احوال بیان و اقلای است **فصل بیست و سه**
 درین ذکر احکامات محله مشتملت پنج نوع است **فصل بیست و سیم** درین ذکر
 احکام سیم الغیر اسم العاده **فصل بیست و سیم** درین ذکر رمل صافی و طری
فصل بیست و سیم درین ذکر خسیده ای و اموار مرم مشترک بچهار نوع است
فصل بیست و سیم درین ذکر خنجر و تتفشد است **فصل بیست و سیم** درین
 ذکر سیوال و جوابی چند **فصل بیست و سیم** درین ذکر حلو عقد اشكال مشتمل است
نوزدهم فصل بیست درین ذکر از هشتی را مرجی دی و غیره **فصل بیست هفته**
 درین ذکر اشكال شانزده کانه رمل مشتمل پیش فروزه بیان **با اولیاب**
 د صفت منوبات خان **باب عیوب** د صفت منوبات تحقیق الہم **باب جسم**

و صفت

ذکر احکام مشتات ایسماز کرم اعلیٰ عجم ۴۴ و اسنافل اوانی هشتگ فم عنو خطا
کشند و اکرسته بته بینه با صد ع آورند پیغمبر ام و معاصره و موقوفه
الاستعانة الالحق و الحقيقة **اما مقده** دریان ذکر نزول علی انسا علیهم
و بتعقی **بلانکه** علم رس میتوت فرزول اینهم رحیم رحیم رحیم رحیم رحیم
و شعاع اور رسای اوانیا علی بینها و عدهم رسید و افع انتکار رفیع رحیم رحیم
دانیال شده و تمای دیگراز حضرت آدم بخاطر دشته اند و حضرت دانیال عالم پیکن
نقطه زلشت او را چهار کن بود هر چنین بر بعضی بخش کرد جو رفعه رسیده رسیده
شکلها و او را طبق نیازهای و عقد کن و بمحی درون نهاده و جون فرد و فوج
فرج جسم: طبق راجم نباشد و محض بروج پاشد و حامت **راجم** نیز
نمیز جون نقطه ای رمل زوج و فرد شاهزاده کان بالتمای بود و شش است نبار
این ایغسلم را عالم نموده **مانعنی** **دانل کیمی** ایسماز کارکنند و هر کوئن
بیش مشهور است و جنیاچ سیان زاده و هر کیا زاب این شاهل کسب همان نیو شمش است
مروری هست که ارسی درزوب دید و شعاع استند و بالقان شکار ملحفه فوجون کیا
و بعضی کوئند حرف فون نبود ولکن فرست تام داشت و از فربت بآفت و از کت صحیحه هست
که بادت یعنی او در حیی الوجه تیسکرد و خلق پرستش او سیکرند حضرت دانیال نهاده
دحوت کن و از من لایت پیرون آوله با خود اندیشه کرد که اگر کاکا او را خود کنم و او هول
نمکت نمیشود نویقی باشد که از قول کشت پس اینهم علم راحیل فرورد و درز ز پاشاه
زرف و فرمود من علی که هر دال ازین پرستند از دیره و از شنیده می کویم با شاه را اپنی
و در تجسس اینهم کوشیده با این من شد که هر چه خواست را اعلم معلوم کردی اپس چون در

اپن علم ما هر کشت حضرت دانیال پیجع با و فرمود در اینهم نظرگن تا بدیکن در اینهم
غالی و پرور رکاری حست بهانه بس سلطان رول ف و حضرت بانه دوکفت بی است
دیگر فرمود بگری بین که دانیعالم وی را رسیل میباشد و اطاعت او و جب باشد
یا زنه پس مل زدد حضرت بیاط فمه کفت بی است دیگر فرمود بگری این رسیل در گلای
و چشکه دانیعی پس ایل و دخواه را ملاحظ نمود کفت رسیل دانیک دشمن من است
و دشمن دارم که تویی و توستاد منی اپس حضرت فرمود من این علم شیف را هم آموخته
ناندیشند خدا رای تک و تکار حیت و من رسول دم بعد از این ایمان هر پار شده و فرس
منه و پادشاه و خلافی آن شهر تمای سلام شد و منقول است که محی سیولدره
از حضرت فاتح هر یام که محی رایی همین که بر رمل خلی عی کشند و بدان همکی جنده
می کشند رسایف ایه بایشان فرمود که این خط سخنی است از میتوت پیغامان لذت
و اثری است از آن رضاعی ایان آیه از احکام حبشه دال است بر اینهم ایتوی بکتاب
من قبل هدایا ایان ایان علم ایان کنیت ادیقین پیزار زان خضرت بنعل است
که من و افون خطه فهد اصحاب علمه اپس علوم است بعض کلام حضرت خلا نام کلم
رمه عالم شیفیت و متنکر بود اوحده است دعلم نقطه طبعا یع رایعیه و معاد عالم
و بین نقطه باز پیش ایشند بسیار پاده است که این کدام نقطه است مرکز نزد اقیس س نقطعه
چیزی است که قدرت پیزار بایش دایی بیش مرکز را نقطه خوشند غرض ای ای نقطه فرد بشد
بعنی **نار و هوا و آه و تراب** و فرد کی باشد در بمحض مطلعه و زوج هر اند فرد ایه بیکفیش
و بمحیه و برقا ه تلفظ بین نقطه کمی حرف می شود که عبارت از **ن و ق و ط و ع** است
و اینهم اسم بایشند بگم که الف حرفیش کو اند و هم است از بایی آنکه سه حرف است چیزی
که **ا و ل و ف** اپس علوم است که این نقطه عبارت است نه بعارات حرف و بدیکن

نظر حروف هست چون بسیب در آوری هنین به شدن **و ف** و **ط و ۴ ک** مجروح عذر
 وی پیش و مقصص چهار باغ چون شانزده طرح کی چهار باغ و اینجا ر
عفه هشت فصل اوّل در بیان ذکر شکن دایره ایدح صفت **ماک** ترتیب این طایله
 برگزیده عوف پیشنهاد متواتت **کو** ترتیب چنان است که اراد صیر کارش
دو هزار **اوی** **ویش** باشد که زن بخانه نکارند و بالغکس ایدح مصالح چنین موافق نظر
 که هشت ناد و هشت هوا داشت این **شان** که طالب و طلوب یکدیگر دشمن
 ایدح صیر این است **دیش** **بیش** **میش** **پیش** **پیش** **پیش** **پیش** **پیش** **پیش**
س **نیج** **اعقده** **عده** **لن** **قمعه** **یقنت** **جه**
طبقیت **وهشت** **شکل** **ناری** **این** **است** **که** **که** **که** **که** **که** **که**
 یکدیگر زد و هشت شکل نواری این است

فصل دهم در بیان ذکر شکن است **اندام** **بالا** **شکن** **حضرت** **آدم** **آن** **بـ** **شکن** **حضرت** **آدم** **آن** **است**
 ۱۰۰۰
 ۱۰۰۰
 ۱۰۰۰
 ۱۰۰۰
 ۱۰۰۰
 ۱۰۰۰
 ۱۰۰۰
 ۱۰۰۰
 ۱۰۰۰
 ۱۰۰۰
 ۱۰۰۰
 ۱۰۰۰
 ۱۰۰۰
 ۱۰۰۰
 ۱۰۰۰
 ۱۰۰۰
 ۱۰۰۰
 ۱۰۰۰

شکن **چند** **طاپه** **دیک** **مرد** **و پست** که در احکام خصوصی و اعداد و دفعون **رمل** **فرست**
 لزان **جند** **با** **راج** است که ادارم الدواز کو پند و پست و **چار** **دران** **از** **زوی** **هدار** **شده**
 و آن ترتیب حروف پیش **اذا** **ار** **لزا** **چو** **وا** **چنیش** **بز** **جح** **الج** **د** **الج** **د** **الج**
جاد **و** **الج** **و** **اج**
چهار **و** **اج**
دو **متولدات** **با** **ز طرق** **ی** **شود** **و در** **ز اندات** **با** **ز جمع** **ت** **می** **شود** **محرا** **آن**
 و در باقی ترتیب **مد** **هش** **د** **مع** **ریک** **د** **عیز** **اين** **داير** **اين** **است** که امهات **بانبات** و
متولدات **با** **ز ایلات** **مترتب** **ز طبق** **مشه** **و** **عیز** **رین** **داير** **هشت اما** **در** **بیان** **کر**
شکن **حضرت** **ادرس** **این** **است** **پ** **ب** **ذ** **ز** **ر** **س** **س** **ل** **ب** **ل**

اتاپوت تهیت حجت از او کفر نه بتریب جهت و پندریک پن لفظ امّا

نقطه اش شرق و باد شلاب و آب و مغرب و فراز هنوب و باشک میشک شقیر
ست بقی و در زری عضی تقدیر اقویای بیرون ضد دباشه افعی جهت پنهان و چون عده نهضت
بانبات ساوی همیشاند عدد نهضتین ابتدی ساوی است از زرس دی فرد خاصه نشانو
پس بیلان نکلوفه در گزینیش امّا در بیان ذکر شکن ایقون این است

طعنات فاسد ام را فروشن لالا چارین فاسد هاک صفت دیگر

دان فسنه زند بخوب طرب عیشیان خانه رخ و سود بز جهتین خانه زلان این

مرکت در هشتاد خوف و خطر در بیان ذکر شکن این ایقون این است

جهت از زرس دی فرد خاصه نشانو

عذر کفر نه بتریب جاده نهضت اش در بعد کسری پنهان و باران ده آب راصمه فنا کار بز

طبعت خلا خانه بدانه خانه اول هنفس در روح دل و نظر و معاکن صفت دشتر و مدبر زنکه نهضت

و مخفیات دعم و چه خسیر و تک بردم رس داستارکار خانه دیوم دلیل برای دیگر و معامل

چند دم نهضت خانه ایم دلیل است بر نقل و رکت مرد بک مادر بار و رفیعه در نشان

و حسن عذر خوب دیدن و قرب و بور خانه خانه عزم و میک دیست دز دست و دین

و مقام و عفت فایاد و ایجاد خانه خیفه اند و دست و سو و ده و خانه دیوم

و صدق و کرن بف و خانه شکر و بیان خانه ششم باری و غصه شد و عدو د غلام و کر

و چاکر و شاکر و جوان زرمه و سود منعه و هجرت و سهم النصف دشتر و زبرده و سیر

و دلیل خود را بخوبی پر کردن خانه سیم بهش باز کردن بور خانه نشانیت چشم

میم خود را بخوبی پر کردن خانه هفتم زن ضد و شرک و زندگ دیگر و قرض خواهد دشده

لشکر و بعینی این خانه را مقصد الایشیاد خواسته خانه هشتم مرکز بیش و دین

بر شکت خانه بحارم و شو و نکت و ود بدت و سروق و خوف و خطر خانه هشتم

و دین و خراب و تغییر و سفر و راحظه نهضه و بحث علماء و مسلمات و ماریا رسان

صلوات فشاران و ایکا شفوله خانه دوانده دوانده ده جهنم

و علم غب خانه دهم ماروع سلطان بوجات و جا و محک و مساعت و حکمت و دید

در دوزن ابر و رس د برق ملن زدن چاردهم برکشده راز زدن پانزدهم و چهار

سر ارطی رمل زدن

و سرخ و نهاد سر و ذرت خس باشد **اتا** در پیان علف از هم بدگیریست چنان و تعالی
علم کون دست در از طبایع چهار گونه ایجاد کرد و جمله فقره بیشتر چیز و مجدد و چیز دوست
ام سبیل از طبایع است و اصل این علم را بمناسبت از طبایع نهاد و عن لفظ اوں **جوع** یار و **بسم**
آن و چهار گام و دکتر نفع ایش آن را شک و بادار کنم و ترا و اسرد و ترا و خار کار سر
چشک و دکتر مراج صفا و غصه ایما کار بادرم و نفس تمام **جع** و **غصه** بهم فهم فهم **جع** و **غصه**
عن لفظ کیور ایش زرد بادر سرخ آب سعند خاک سله و دکتر چریک زدن هر کرب لون
دکتر نفعه نظر و لفظ باد لفظی لفظ ایصال بصال و لفظ فله لفظ شبه دکتر نفعه ایش
از سر تا کردن نظره بادن ایش لفظ آن لفظ فله کار بر دکتر بود جعیا در دکتر خرد **ب**
و در مکر زمان افت همپرس دکتر نفعه ایش **صبوری** لفظ با مست طبیعته آن **دو** و لفظ فله کار
پسون دکتر نفعه ایش بستان لفظ باد بوس لفظ ایش سستان لفظ فله کار فران و در دکتر بر
سوبات بیوت کلم باعضای آدمی محبوب است بهن من بت خانه اول دلیل است بسرمه
رو خانه **ح** بیفدا و کردن **خ** ایش سه ریشه و دسته و بیشنه و بیضنه و در حیوانات او است
خانه چهارم سیپود ته کار **خانه** بیخ بیاف و شکم **خ** ششم مالت ناسیل و مقایع خانه
جهنم بیستین و زیست خانه هشتم زیست خانه نهم بیان خانه دهم بکعب خانه یازدهم
بر قسم **خ** حافظه ولبرست برا پیشنه و کعپای **فصل** **شیشم** در پیان و کوشک شانزده

کان با سه مختلف بدگیر شکل خان **خ** رارج دکتر فاصک و عالم خوانند و شکل هر **خ** را در شاد
دانیا عالم اسلام **فصل** **نچم** در پیان نکار و نیز **خ** شکل زیر نموده بدگیر شکل
دکتر پس را مطریس خونست و دکتر نفعه ایشان **خ** را اصلیل و دکتر سلطان ایوال
خوانند و شکل پس **خ** را ایاب در پیاو عسکر کن خوانند و شکل قیقی **خ** را **خ** و ن
واطراف خوانند و شکل ایچی **خ** نزه و پر بیان خوانند و شکل عینه ایچی **خ** نشور

ذکر صفات

رید زدن **شانزده هم** دکتر آب رمل زدن **هفدهم** در چین خالیه آهنج
و غوب آفایه مل زدن **هجدهم** در رصفت الماء رید زدن **نوزدهم** در چین هریز
رید زدن **پیستم** لفظ سکر بولد و هنودن **پیشتم** همه روزه از بسر خود قرآن زدن
و تجویز مدد عنون **یزدهم** خواطر اهانی داشتن ایش که هر صدر دل پیشند در دل
وی سرات کند **پیشیم** از خصوص شه هر چهار چیزه بمناسبت ایش **یزدهم** **یزدهم**
پیون هست که باز جاده نیای **لیستیم** آنکه از قصر علیکا رسیده شد و ایش بسر
محظی نهاد و دعای رید رخ خاند و نیسته دنیا **لیستیم** بر تحقیق نهاده دنیا از شکر و لفظ نهاد
بلکنان خلده را زیسباب و شهزاده ایوان کافر نمک داد و این چندی هست از تجویز ترکان و دیگر
از کار وارد عیه مشهور را ایسارت و بر کان به کلام دعی مدادت می خودد و اینچه که تین از
جدو و اباد و سنا دخاطر دارم که مادت میفرموده ایشت که ایسا و روه و جوزت سرات
درسته و بعد ایوان سمع المثلثی دمعوقه تین و ایه الکرسی که ایذا و آه و عنده مفاعع العیت
سیم بخوانند و بعد ایوان مکرید الاقصر **لما الاشتباها** **لما** فی فی هذه الحلط الطیب بجن
ادم و شیت و اد پس و محیمه بعد ایوان این دعا کوند اللهم انت است عالیک عن کلام
دعای فی عبد عبار ای خانم ای اوقاع دل را ای احمسا ای سید ای طبله الابل و صوره المغار

و دیگر بند و مانند خواهد شد **شکل نیک** ای اینجا کجی خوانند و عقله را **سوس دام**
 قوب خوانند و **شکل فضل الدالیل** **پی** طار شفاه خوانند و **شکل فرج را** اموال و دیگر
 اشقر و در رخوت و **شکل نظره المخل** کجا و مسرا طاف خوانند و **شکل نقی المحد را**
 اربع و سفرخانه و **شکر عصمه** **فضل را** دودخام و زرب العقی خوانند و **شکل طربی را** کرض
 دستیخ خوانند و **شکر جاعت را** ابریب خوانند و در اکثر ملاد همین نامه ساشرت والدو روز
 دنگر اصلاح کردند و چنین می نامند **فعی** **کیک** درین ذکر **شکل زبان** ای آن ذکر کنم معلوم شود داین
 خانه که شهر لیان را **صفا** می خونند و **شکل هر را** **مطریش** خوانند و شکر
 نظر انجح را **لشتر** خوانند و **شکل باض را** **ابقان** خونند و **شکل عتبه خان** را مسلمان
 خونند و **شکل اصحاب را** **کیطان** خونند و **شکل عتبه ایزج را** **رکره** خوانند و **شکل نیک**
کوس خوانند و شکل نیک را **شکل عقله را** **شقق خونند و شکر قعی الداعل** **لدر**
 آنکه خوانند و **شکل فرج را** **کوس خونند و شکل فضل الدالیل را** **ایخ خوانند و شکر**
 نقی المحد را **اویح خونند و شکل عتبه الدالیل را** **فانم خونند و شکل طرق را** **الرزر خونند**
 و **شکر جاعت را** **صان خونند** در اکثر ملاد همین نامه ساشرت کردند و می نامند **دایل**
فضل هفتم درین ذکر پس این آوردن ضمیر اکون بدگذارن باید درین عدم **شکل تر**
 ابواب است و بر کله ضمیر خواند کشودن درین علم کا ملت و وزرا حکم کل و جزو خوانند و داد و
 ضمیر دان غیر از حق تعالیه تغییر کنی **پی** تکمیل از نسبت پیشیده و ای انکه در درم طالع سرم
 و شرایط ذکور را بجای او رد که بر اکثر صاحب رواقف کرد و لازمه تقدیم تکمیل اکثر
 کسی کوید که ضمیر خلائق دانم از تابع علم بخوم و در ویا هم علیکم آیت از کلام ایزد بات و معاشرت

شنبه

شنبه و ادانت رسیده ای اینجا کجی خوانند و عقله را **سوس دام**
 الغیب که علیهم الاتهوا استادان این فن ضایعه چند پرداز کردند اند بقياس و تجربه
 که شر از افاده است و بر قدم و مشش نوع پشمیر کفم خانه ده قومی زاری با این علم استخراج
 بضم ای طبق چند خاده اند و پاد کردند آن خله در این محضر معذوب بودم اما زان
 جمله ای بجهوی ای ای دیگر اعتمادی داشته اند مرقوم می کرد اولاً پشمیر از طالب
 و طالب ای صد خلیم را و نعایت پسندیده است لیکن عزایش ده بان و جاعده بر کوش
 دایر عده پسر دنیا پنجه مغلوب هر شکل شکل مقیمت زیر اکن نظر عقباً خود را
 داین زانظر و منظور را مسند و مذهب حکای بر بر جانکه مغلوب هر شکل شکل بازدیده
 است پر کله نظر بایمیه خود را **تفهی** **کیل** ایچی کرتن ای اکثر اوقات دضمیر
 و احکام فتوحه را روی نموده خصوص در طایبه ایج و این در زرد جمیع استادان معتبرت
 لیزند این علم چهار شکل است اول پشمیر افتخار همچی غافل نیم ای پسدا کردند
 پشمیر دسته پرسون آوردن است و در کس که از عده این چهار پرسون آیه در این
 علم کامل و ما هر یک شد این حدس از شد ای ای با صفت و نکره داشتن نفس ای شرط
 مذکور که مساقی نمود که شکل که چهار پر کلا لایع شرط نمود که از هر چهار نوع
 انسان پسند و موجود است که بالکنی که بر یک زان فرقه ظاهر باشد و نساد باطن باش
 نار هبیعت باعث در شخوص در زاده ها لمبتس ملباس نموده بیانند
 معکر ای ای بسند پیاری نشانه در بساط نیز باط در بساط خاک پکن
 کشیده و قرصه و تخته در دست بخان لایعنی و مزک کوئی اشتغال نمایند و چکمه

اشنوار الغاب و اکنیتی برسم و سرم خود مضا عف کردانده و شینه اند که نص
بر صحبت کر گعن بالرعی داعل المضب و لعن بالعفای المضب و در مدیث موده اند
بنابرین است که سخنان و احکام ایشان بی مصل ذراز، کن فیه ایشان بخوب شد و
دران چهار سمله بسیل ایش ذکری شود **اداها** با اکر در پیدا کردن ضمیر از طبع
نقطه افلاطیس کرند از برای ضمیر **او** کنک طبع کردن نقطه زرد تا این جن در
فاروره است زدن طبیعت این طبیعت چون چار زانه میند و آواره را نماید چون با
معاجج چکوئند و همچنین رال را باید که طبع نقطه داند و ضمیر کرد و حکم کند پس
چون این تمام معلوم و مفهوم شد بعد از این بدانند که طبع عشاوند همچویت اول مجع
عدد که از این طبع هم مقداری معتبر تا قدری از این مجع طبع کند اما مجوع عدد
چهارت اپیمه شیوه است اول مجوع عدد کوئه است که بعد دشصد و هشت عدد است
که پیش از این نقطه است **پیش و پیش** عدد است **چهار** و هشت عدد است
که عدد خانه است **نقطه ایش** ایش و سریش عدد است **پیش** و هشت عدد است
جمله جمیع کشند و طبع نایند اینجا نایند ایشان اول قسم نمایند نایجا پلکه نقطه منطق
نه ضمیر و در شکل و مادر خانه بد اینکه ضمیر در شکل است و مادر خانه و شرایط
دستی است که نظر کن داگر که شکل در مرائب عدد خانه است که خانه است زرده
کوئه است ضمیر در شکل است که طبع ابر سرمه است و لاتریت در عدد خانه ایشان
کانه بیشتر است و ضمیر ایش است که طبع ایش ایجا و داده است **نفع** دیگر
حال ای کمترین چنان بود که هر چاهه شکل میزان رمل مثل مشکل **بعض** و اقیام
صاحب فناز ششم است و ده فناز دار دنای میزان رمل و دیگر مضا عف کشند

جمع عدد پست شود بعد از این از دی شا زنده طبع کند تمه چار عدد را زوی آیه
بود پس ضمیر رفایه چهارم و پار شکل هر شاه **نفع** دیگر صحبت ضمیر شکل رمی هم
ائمه ای این بود **نفع** و پیش زنده شکل است باید که ایشان ایشان مذکور را
با صحبت عنصر که شکل است فرب ناید و چهار شکل بهر او زند بعد از این لز چهار
شکل دو شکل بهر ساده و بعد از این از هر دو نیز هم هر سه تند و از نیز هم ضمیر کرد
چنانچه ایشان ایشان با ایشان عضور که هر شکل همین افراد این بود **نفع**
واز هر چهاری که نیز هم این بود **نفع** معنای دار خانه سیم بود **نیز** میزان از نوکت
و نفع همان که است از دوست و در این راست سیمین است که میباشد میزان همین نیزه نیاید
نفع دیگر از مطلوب ایشان شکل که در خانه اول نشسته است ضمیر و با ایشان طلوب
پار ایش رفایه ایشان ضمیر ایشند **نفع** دیگر هر شکله دلایل آدمیم او خیر شاه
نفع دیگر ضمیر نیز هم شکل کوئند چنان بود که هر کاه میزان ره شکل بود **نفع**
وقت خلقه خانه هفتم پرسه ضمیر ایشان هفتم و با ایشان شکل که دران خانه هفتم
ضمیر بیش **نفع** دیگر ضمیر بیش ایشان اول و فناز هفتم شکل همروں او زند و رفایه
چهارم و فناز هشتم شکل همروں او زند و رفایه چهارم و رفایه هشتم شکل همروں از دن
هر چهارم شکلی پس شکله که ایشان شکل دیگر و مکر ایشان که ضمیر ایشان شکل و با
فناز بود و هر کاهه ایشان بکر و بعد دوم بود ضمیر ایشان ایشان **نفع دیگر**
شکل ایشان بیشتر چنان است که نقطه که ایش را بیش از شکل خود خدا کند پس در هر ضرب
کشند و آن عدد را بیش کشند و نقطه کای زیج ایشی را پیش جمع کشند و در هر ضرب
کشند و همچویه عد دیگر سه بکدیگر نزد و شا زنده که طبع کند و هر چهاری قوی جاند

بنجانها نمی‌گزد و این فایله که نهاده شود بعید بود و شکن باز نداشت بلطف فیلم افظاع
فرد تیش هر خشونتی دارد و روحی که در می‌ست و پیغمبر رش و نقطه زیج فرش و من عده بود و در
حرب کرد جایه عدالت و مجموعه سی و نزد عده بشد ۱۶ طبع کرد می‌باشد و می‌گذرد و فیلم
خشم شکل ۷ بود پس خبر از شفای و مفقود و از غرفه غایب است **نهج** و پر ضمیر خان است ۴۰
چون دو نفیض پر ای بد و حاشیه می‌توان شکل ایان و شکل که در میانه نکس باز ندارد
دایره ایم خوب نمایند و شکل که در نیمه خاصیل می‌شوند باشد که بظر کند پنجه شکل هر سه
و آن شکل ضمیر بود با در شکل باز فارس خطا پنهان **نهج** و پر ضمیر عاری شیخ هفت عذر و امام
زن آزاد و حب می‌سین جان است که نظرها فرز از زمان ۱۷ بگرد و اینجا همچو صد شریک
صد و پیش عدد که کنده می‌شوند **نهج** ۱۸ طبع کند اینکه باقی همان شجاعانها قیمت کشند اینجا
که تمام شود ضمیر بود شکل و باز جا نشاند از هنر و نفعها لغزو از فناست که پا از زمانه
کردم پیش و حی عذر بود از پیکه صد و سیت که کرد می‌باشد و هشت عدد ما زد و از زده کوته
طی کرد می‌باقی چهار عذر ما زد و در فنا نهاده شکل **نهج** آما بعده که ضمیر از مقام دی اسفل
سیم پا شد **نهج** و پر کر شکل فرازه اول کم و از کوشل نمکور دی چند چند چند چند
در فناست که مقوی پا شد و در مرکز موافق پا شد صد پرس **نهج** و پر ضمیر بود **نهج** بر اینه اول
و اگر اسکالارا بعینی نظرها ای ایش و فکار از زمانه بپندازند و هدو زاده کوته طی کند
اسکالارا طی بودی رس ضمیر پا شد داین ضمیر را رس ایش نامند **نهج** و پر ضمیر بطل
ند و ده و پا زده و حرا فهم راه همات سازد و پنزا این جمله را بدستور نکور باز شکل سانده
واز زدی و شکل ها صد کند و از این شکل نز شکل که بینی بود به ساده و از زدی
ضمیر کوید **نهج** و پر ضمیر پا شد که شواهد ای برا با و تا زند چنان که نعد دست و حرا شکل

چسلمه

چهل کند و از چهار شکل و شکل و از دو شکل شکل بدر کرد و ملا خشم نایاب کرد کی
بهره ضمیر ای انجا کو به در کام بافت نشود سوان لز غم بود **نهج** و پر ضمیر
بغفاده مناج و آن جیان است که در شکل که در فناست اول سینه که شکل بفرم ای ای
که در کلام خانه است ته پر از غمبویت آن فاس کو پد و داشتن مناج چنان است و هر ده عنصر ره
شکل را کردند و هشت هشت طی کشند اینکه که مانند سینه که بعد از غضول کام شکل موافق است
آن دو شکل هر ضمیر یکدیگر بشده متند بدان شکل **نهج** و هشت عدد که طی کشند تمیز عذر
باتقی مدد و عدد هضر جزء **نهج** بزد و هد داشت پس این شکل خوب بگذار که هشده دیگر شکل هر سه
عنصر شکل قرض الدالی **نهج** هشت بست و شکل همیز کام بز شش بزی ای امرو شکل هر ضمیر
بلد پرند و باقی اشکان بز الیان در داشتا **نهج** ساید داشت که اشکان را بگذار که
انظر حرست چنان که کار بعد را با از ترسی و ترسی و تنشیت و مقابله و مقابله
وابن از دوازده فناست در گلبد زد و ایان دوزنعت بکی طه هری و بکی باطنی ظاهر ایشکل شکل
مقصود است بایل که طالع اوست بثنتیت شنیدن بعینی درینج و نزد کمی تبتیت هر است
و بکی ترسی این و پادرسه و باز نزد که بکیت پس ایه سهت و بکی ترسی این و مادر روی
که قماران است و در این اظهار سعد و خسی ایشکل باید داشت شد اکثر شکل بعد در فناست نزیج با
مقابله داشت دلیل بر رکش فاطر است و اکثر خود رفیعه سعد داشت که تبتیت ایشی این
دلیل بود که اکثر خوار ایکانی که عشیان ندارد و بستریه ایشی داره حسکم باید کرد و باطنی
اشنکن اولد ایکه ای ای ایان ای
او لکه ای است و شکل اول رایان شکل هم کنی و شکار بز و مصل کنی ای
شکر محصه رفیعت با طالع بیه نظر ایشیت ای ای

ضریع

انقدر مثقال

و اگر هر بار بر پیشنهاد ضمیر زه چنین کی شد پا به در همین زمان پس از مذکور بود و کیا د
عبارت است از قوت و خل آن شکون ای فاسد از سکن و عده دعووف و منی نسبت با مل و مل
نسبت با پل و پل اینها از خلوط و در تخلص اندکه نطف ایش همان رهبر ایش کی برسید
اگر ایش شکون درین فانه پا شد صحبت کن باشد پا بادر خود مفتر است و اگر خل
بنود به پیش تا ان شکون حین نطف داده بهر خانه نطف بد و ایش کی رسیده در شکون ایش
انچه داکر نطفه نداشت رو خواهی پیچ چون **ب** ضمیر در شکون **۱۰** ایش پا در کلمه جهات داشت
چالکار شده بشد که ایش ای ایکار داکلام توی تریت از بجا کلو بد و تعالی کو دا کیز جان ایش
ان دل بسته حسک کم کند و بعضی کفته اندکه از بحال پیش ایش طبق نیمه است شد جامعت
بسیار نشان رفاقت اولی داکر **ب** در سیانی واقع شد و هر چند که مردان اغاید کند بعضی
کفته اندکه از طبق نطفه او را در سیر و تورند بعضی دل جنس کفته اند و دل باید کیز است
که سخراج غمیر از طبق شجور جان بکه سکون در پرون واقع شد پس بزده رفع **ب** چه
اکر بسزده ره بدره و هر پا به ایکر برد و هر سه لاید بچه راه پا به ایش و ایکر سر رفول براوی
پکت **ب** ایش ده زراول بعض پیش هر چند ایکر براه ایبد ایکر بحده ره بود و این ره
یابه با خضر و قوه باسیخ ره پا بشش رو و با به ایله و ایکر بخت ره با هشت سر با پیکت
وابشد که از بکت تایه هشت رود بیض و از هشت پیز بعرض باز کردن اول برومنزل
حی سیده شد طبع از طبع آن مزلا ای ایم پا برو و بیه که نتفی شود از هر شکون ملکین
اکه دان شکل ای طلب سه هر جا کی بیش ملک و مفہم بشد و اگر ایش در مل بیش داشت و ایش
در فانه سکون ای شکن نفر کن تایه شکل است و در فانه عده دش پیش کل است و ایش هر شکل
شکل پیرون ای و شکل دیل حکم و مفہم باشد و بعد اینه و نطفه که در مورتی جمع شود در ای

و بعضی کیف شد که شکن خل ای مقصود را با میخانه نظر بکنی و شکل ای را پیش کنی پسند دد
شکر می خصل آید و دو شکن را به هر کنی و شکل می وون آوری و دیگری کیان بی خدیل خدام
طانه نظر شسته سعد و مخ نیمه ایی حکم ایان کنی و **ب** **د** **ن** **ک** شنیسته شام و هر شست
و مقابله خام شسته است ترییج نیم و شنی و مقارنی های عده سعادت و باخی مخ نیم ایام
استخراج صادر **ب** **ا** **ن** **ا** در استخراج ضمایر بان ای غزیره لای پا پکه دران نکوش که هسته صیر میکشان
چرا آنکه و ایقونیکی هست بجا ای ایلعا و ای کرسی کوکد که من غیره کیم کافیت و ایکر بید
که ضمیرین بکتی با پکه ای ایهرا ها ز هر منکت بدان ایکه خبر خود کیم و دست بر مل نزد نیمه ایل
ضمیر خود کیم و هر آن بیش که عال خود براهی کیم بناحال هایند ایکه رمل نکشند ایانه
به پسی کیش ای ایش
و ای ایش
شکل که در **۱۵** است که نطفه رسه دلچ و چون **ب** و پاچ پا در نزد پیون **ب** پاچ پا در نزد پیون
چون **ب** **ب** پس چون بنکار که این نطفه ایست پیرون پیش و دل ایز خیپ ایکر بسته شد
و هر سه دلوز ای ایم نکار که در **۱۶** پر فیانه ایکر بید **۱۷** هر دل نکار که ایه و دل باید **۱۸** و ایکر بید
په و دل نکار که در **۱۹** سه دلچ باه **ب** و ایکر ایز خیپ هر دل **۲۰** پر فیانه بعد ایان نکار که بید
پازده رود پا بایضه و ایکر بید **۲۱** ره نکار که در **۲۲** سه دلچ باه **ب** و ایکر با ایضه ره نکار
بد **۲۳** پر فیچ پا بشش ایچ که بشد مفهومی ایست در شکن بایز فانه و خطاب ایش لکن
سامل سالم پا شد با سالم ندارد پر و دشنه باشد بیان بیش عبارت رمال فیم نکره
باش دلما نیز ای لغتیست که حسن طرقه نیکه ایکر نطفه ایز هر دلیت و دل کی ایز همان
ریت دلما نیز ای لغتیست که حسن طرقه نیکه ایکر نطفه ایز هر دلیت و دل کی ایز همان
ریت دلما نیز ای لغتیست که حسن طرقه نیکه ایکر نطفه ایز هر دلیت و دل کی ایز همان

فدا پاخ دران صورت صیر پست که خطاب شود و این سری از همراه است و بعده کفشه اند
که نظره بالا که در شکل زیران باشد طالب این دو نظره برسنوا را پس اگر نظره بالا که در شکل

طاب در پای زیارت شمار رهو و طاب مکرم مطلوب شود و بنوای غایب کرد و دو نظره
مطلوب در پای زیارت شمار رهو سوال طبع و منفارس می کرد و مان غایب کند برگشتو

و سچین اگر نظره ای از همین روحه قوت دیه سانی را دو که نظره مسئول خواهد بود و قوت
دیده ستو راه **فعع** دیگر نظره که در نظره که از همان به لایه ها که این نظره ایش است پایا

ضریح

پا آب با فاک اگر ایش است ایش می دهد چند است از مرتبه شستکانه با پاد چند است با
ایش چند پا فاک چند عدد در ایش بر هم کرد و در از روی پیش از در رایقی راه بجست

چفت کند ایجا که طبع پسری شود صمیر بود در شکل با در حاشیه خواهی در شیخ سکون کن کن
کرم **فعع** دیگر مرتبه ایش نه و در وبا نهد و حرف ایه را بر ایه از زیوج و مسند شکلی سف

پس کن کر کن کن بیچ سکون ای شکل کلام خانه است که صمیر ای خانه پسند و فعال
کفته است که خواه موجود است و خواه مسد و که خط است شما **ضریح** ها مل شود و سکن اورد

ضریح

خانه چند است پس صمیر در خانه دهم است یعنی خواه قصص المرض در خانه دیم اتفاق نمی شد
خواه نه **فعع** از مرتبه شکل ایش کوئندشند داراول **ضریح** شده بود او شکل خاص است

ضمیر از پیغمبر اکبر می انداشتند که چشم را اول خوب کرد همسان چند شده بمنته
هر گاه استه است صمیر زیر خانه کرد **ضریح** دیگر که آرا صمیر بسیاری فسرد
رمه ای رکنی پایزده شمار دانچی خانه ای مقدار از صد و پیت که کند و بایقی را در زیر
کانه طبع کند اگر شکل ایش بزرگ بود و نر کانه اگر فرد بود ایچم از همانه پایه باید بخانه

محبی الله

نمی شد همچو که طبع منع شود صمیر ایجا باشد در شکل با در خانه و مرکز نظره در فریدن شد

دیگر چون نظره ایش را صد و پیت کرد ایچم باز جمل نظره در است از خود و بنوی چند

بود **فعع** دیگر ایشکل ایش نه بدم با از سیم ایش از خدمه هایش و در هر ده پیش

بردا عو شغیل یشد که او صمیر بود اگر همین شکل با پنج خوب کند خاصل چند شده و اگر از
نیم خواه می شد ایش ایش ایش باز خوب است باز خوب است باز خوب است باز خوب است باز خوب

اچم نه صمیر چهل باشد و این طبقه سیم کوئند **فعع** دیگر ایش را زنی است پیغام ایجا

که شکل ایش ایش باشد صمیر ایش خانه است در صبع کفته است که همان ایش به
متضمنه هایش ایش ایش

کوپه و فصال کفته است هر شکل که در نیم هر میل سکن خود بخواهی ایجا باشد ایش ایش ایش

فعع دیگر آرا ضمیر ایش
و هفت رایا در و سه شکل میزون آیه و ایان هم کی آن شکل چند شده و قفق کفته است
از پیک و هفت شکلی برآید و ایجا در و سه چیز و ایز هر شکل شکلی پسند کرد کیا باشد
آن چند شده در شکل ایش ایش **فعع** دیگر نظره ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش

باشد در شکل با در خانه **فعع** دیگر نظره ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش

ایچم خاصل ایش ایش

باشد در شکل با در خانه **فعع** دیگر هر شکل در نفس آیه هفت ایش ایش ایش ایش ایش

و در ایش ایش

الرجل خانه کیم نظره ای جمله رمل ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش

حل کند ایچم باز خانه ایش ایش

فعع دیگر آرا ضمیر ایش ایش

اصل خیر ایش است

ضریح

ضریح

آزاد از شعراً پیش زدن گفت پیش از شکال کرد این خانه نشسته پس در بودی کواد
باشد اگر فایح باشد در دست چپا شد و اگر دخان باشد در دست راست دیگر در
معروف است جنی بر مادر افکوه معلوم نبود پیش از خانه پیش از خانه دوانده شکل
در این خانه اکاری پیشند زنگ و چوار و ده خم و دعا حکم بر بود و بود کستند و
بعد از خانه اکاری پیشند زری و در شفی و از خانه دزندت دزدی و از خانه شفی
و از خانه همازیکت خانه هشتم خوبی یعنی نیاشی و چویانی و کافی و معرفت که از این
باد و فاک داشت که کوئند و از خانه قیمت و از خانه شش قدر جنی یعنی که مردم را چیز
کار آبد و از خانه شش رچلویی که پدچه نوع است و کم و پیش جرسی کار و از خانه ترکیب پیش
و از خانه نه طبع موادر خانه در بطریم وی و از خانه پیش پیش شی موادر یا خانه وی
و در ترتیب خانه کوئند پیش از خانه پیش از خانه کار و دیگر کوئند خانه دزد کوئند
نقیق دیگر طبقه این معرفت جنی را از خانه نقطه از خانه چنانکه معرفت است و دزد زیده از اول
آذنه هم خوب که شکل اول تاسی باز خانه بنز تو زر طالع پس ازان هم صورت دیگر
از زر غفار خود برون اور **بیکن** دلا میشون بجهیت کان یعنی پیش پیش جنی
فضلان درین است خلیج آسم بد اکنم اسم پیدا کرد از چهار حال است که نیاز است
آنست که باید که این اسم چند عرفت و دست نان آن از زیره مرتبه شکل اول به بود که ترا
نمکتند؛ ای بیان بسرم نزدی و حافظه ایران طرح کشند اینچه نایاب سخنانها قیمت نان
اگر که بسیار غرفه بیش از خوبی هست و این خانه آن است که این اسم
بچیز نایاب و آن چنان است شکل کم راضب کند و منتهی به ساندو و ملاطفه کنند

استخراج اس

خانه نظر است بشکل اول ها سکن وی یکجا است و در آن خانه پیش ایشان است و سکن آن
پیش کی است و همچنین پیش همکم عذر و حرف و مراجع بعضی کی اینه در طبیعت شکل این ضمیر
کوهد اگر فایح بشه نهاد حکمت و اراده اکرم حمل پیش ای جزی نخواهد که از روی دور آن
پاپرسن نکسی و اکرثات باشد همچنانش و اکریه منطبق بیهوده مکونه دیگر بود و مصلح
وضادی از نکراره وی کوبد و اسلام بالعواب **فضل اهشم** درین دیگر خانه ای اینون بدان
نیز چیز نایاب است بر معرفت پیش از خانه ای این جنسی برودت و با معرفت و مصمم
چون پیش کرده است که جنی است اکننه شجاعی آنچه جنی دارد در مجتمع باشد پایه پایه کرد سیم
اگرچه همیشی را در دست داشت که فرنه پایه در دست چپ چشم اکننه جنی پیش چیز است دست نان
او آن چنان است که شکل جنی **نقیق** داره اکرم در بروی مهل **آمهه** پایه دشید و میل است که
الممته مینی است و اکرم بجود دشاده صحیح است و در فتح همیکو و دکر و حشیله ند دیبل
که در دو سه جای اش و دکر پایه داشد و شکل آنده است بایزی و قران هفت که جنی است
و اکرم برد و شکل شاهد پایه داشت جنی نیست و چون محظی شکل که جنی موجود است هم خله پایه نمود که
در دست کیست در آن مجع و آنرا از شکل خانه هفت تو این لعنت پیش بعد شکل هفت ای ایانه
بیان خواهش دیگر دو بدر مشارد و بدرس که در دسپری نزد صحبت جنی نود و این
حیره ای ایمداز دست دست خود بکند اکرم نزد خدای شده در دست دست دست دست دست دست دست
باشد در دست چپ اید کرفت و نایاب که داد و چندست و منطبق که ای فایح است و این همه
است که در آحاد بکار آید و اکرم خود را هم حمل ای ای کرد پایه شمارد و اکرم خود را
لکر فتنه نشاند و داشکال ای ای داد درین علیه بن کزه سی سی شده **آمهه** **آمهه**
آمهه **آمهه** **آمهه** **آمهه** **آمهه** **آمهه** **آمهه** و این چنین که علاوه در کدام دست دارد

آن را

که آن شکل مکالم زبان خوب است آنکه با پله این حرف هم نگوشت باشد و این لاز
 تکرار اول توان گفت چهارست که میلی که سخن خانگی شکل گشته ناچو حرف هم ازان پر باز
 آید و این معنی چنان شد که مکالم بکار در پست هزب کمی که عرقی بهند از هم خوب کر
 ند را بازم خوب کنند هر خوب بشد از هم دیجن و حرف معلوم شود بقی سایر اینها همچو
 اکرابن شکل که هاسد شده بشه کتر باشد اینها حرف هم نگر برآید شدلا از بزرگ
 این علاس طی فهم و خوبی که میانم که این هم جذبت و نفاذ اعلی این بود **مشکل اول**
 بدایک غدر مرتب اول رو غدر هست که نقطه پاری دارد **مشکل دوم**

مشکل سوم **مشکل چهارم** **مشکل پنجم** **مشکل ششم** **مشکل هفتم** **مشکل هشتم** **مشکل نهم**
 آن **مشکل سیم** **مشکل بیست و هفتم** **مشکل بیست و هشتم** **مشکل بیست و نهم** **مشکل بیست و نهم**
 باید که **مشکل سیم** **مشکل بیست و هشتم** **مشکل بیست و نهم** **مشکل بیست و نهم** **مشکل بیست و نهم**
 آن خوب شکل **مشکل بیست و نهم** **مشکل بیست و نهم** **مشکل بیست و نهم** **مشکل بیست و نهم**
 نکرد پس این هم باید که نگوشت بعد از این شکل پکار در پست خوب بشه
 از این خوب **مشکل بیست و نهم** **مشکل بیست و نهم** **مشکل بیست و نهم** **مشکل بیست و نهم**
مشکل بیست و نهم دارد و این مشکل در این تمام آن دارد و در پائیزده مشکل **مشکل بیست و نهم**
 نیز **مشکل بیست و نهم** در دو خانه نگوشت کلی در چهار روایی چیزی که اینها چهار خوب که
 که همچو سکن است چونی **مشکل بیست و نهم** **مشکل بیست و نهم** **مشکل بیست و نهم** **مشکل بیست و نهم**
 سکن که **مشکل بیست و نهم** **مشکل بیست و نهم** **مشکل بیست و نهم** **مشکل بیست و نهم**
مشکل بیست و نهم **مشکل بیست و نهم** **مشکل بیست و نهم** **مشکل بیست و نهم** **مشکل بیست و نهم**

مشکل بیست و نهم **مشکل بیست و نهم** **مشکل بیست و نهم** **مشکل بیست و نهم**
 یافته دشکل این بود **مشکل بیست و نهم** **مشکل بیست و نهم** **مشکل بیست و نهم** **مشکل بیست و نهم**
مشکل بیست و نهم **مشکل بیست و نهم** **مشکل بیست و نهم** **مشکل بیست و نهم**
مشکل بیست و نهم **مشکل بیست و نهم** **مشکل بیست و نهم** **مشکل بیست و نهم**
مشکل بیست و نهم **مشکل بیست و نهم** **مشکل بیست و نهم** **مشکل بیست و نهم**
مشکل بیست و نهم **مشکل بیست و نهم** **مشکل بیست و نهم** **مشکل بیست و نهم**
 در هنم در **مشکل بیست و نهم** **مشکل بیست و نهم** **مشکل بیست و نهم** **مشکل بیست و نهم**
 خواه اول که است در مرکز خواه بخواه در اینها عرف **مشکل بیست و نهم** **مشکل بیست و نهم**
 و خاک چهارم است بدایمه پهلوت در حرکت کرده بود عجیز **مشکل بیست و نهم** **مشکل بیست و نهم**
 در هنچه ده **مشکل بیست و نهم** **مشکل بیست و نهم** **مشکل بیست و نهم** **مشکل بیست و نهم**
 پس چون **مشکل بیست و نهم** **مشکل بیست و نهم** **مشکل بیست و نهم** **مشکل بیست و نهم**
 مجموعه ایه که نزد پرسید اکردن حرف **مشکل بیست و نهم** **مشکل بیست و نهم** **مشکل بیست و نهم**
 و حرف **مشکل بیست و نهم**
 چدیل مخفف شده این هست حروف در هنچه داره بخواه در هنچه خواه شد و خواه باشند خواهی خواهی
 که اکر شکلف ایه که اول در خانه باد کم روش دخواه خانه باد یا خواهی شخیش
 مناسب است که این هم پیرون آبد و باد پیش داشت داشت **مشکل بیست و نهم** **مشکل بیست و نهم**
مشکل بیست و نهم **مشکل بیست و نهم** **مشکل بیست و نهم** **مشکل بیست و نهم**

	-	-	-	-	-	-	-	-
۱	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط
	۲	ن	م	ل	م	ن	س	ع
	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰

مشکل بیست و نهم **مشکل بیست و نهم** **مشکل بیست و نهم** **مشکل بیست و نهم**

نای که بر شفاف نشیخ بدهم خوب و مبدی بچین معلوم شد که این ترتیب هر برآشید
و قش این تاکه اصریت از سوت سخن اورست و از حرف هست حرف و نیش فنیخ و حرف و
آتش فنیخ هستم و دهد و حروف چنان که حرف هشت زبان صفات نشیخ برآپت و این حرف
نهفت بیان شود در زیر حرف عده است و آن فناش نشیخ پاشه و این برخفت نزیر تعاقب
دارد زیرا عالم از طرح از هشت ن دارند و حوش و از طبیور که جسم پیام بین آبد و هرچنان رفقط
او نادیه هار حرف دارند مشلا فاک اول بکوف در ده و دیگر اول بکوف دارد و مراتیت
و مراتیت یکنظام رچهار حرف در علی اور دیگر خطای خود نشی اول زبان هوف بیت اف م
و نیش پیمان هوف بیت حش ش دیان هوف از فاکه بودند لغظه ناخطا نکند و این
حروف در هر دو ۱۷ پیش نزد کمرکار اول هوف است که بولای ایکم در و اف هوف عفون بو که هزار
و حروف پیشده باول دنکه اول داشد و حروف چهاراه بجهنم و حروف پازده بسیم و
حروف شانده بجهنم دهند که اوتا در قوت پیش زیوب که طبلای اصل بود و حروف امیرت
این بود ا و ن و م و ب و ض و ن و ح و ق و س و ح و غریج است که و
نیش فنیخ عن الهوی وباتی بولای ایکم پیش دیگر سمعت آورده اند و اصل ایخوف
اهطم فشل است اکنون دامهات دام این هافن حرف باشد و نکنند و با نقطه نشیخ
حروف باز نهایم بچون نقطه بانجارت علی بحروف توان کردن و بچون حرف نش در
فناش بادی افسن باید دید که آش اوتا درت حرف هشت اول بدراورد اف م و بان پیش نکنم کند
که مرکز منطبقت بانش بر کاه مرکز اول بود و حروف سه کاه بدراورد ب ض ن و ایکم بادر
مرکز ایکم ب نقطه رای بینش که اوتا درت بانش بینهاست و هر چند هر حروف دارند بز

کمتر شد اسبرد از اس بی پیچ اکم از اول این حرف بود ا دی و ف در درجه حرف
ب دل و ص در ششم حرف ۸ بی و س دل و درده حرف ی و ق و ص
و درچار دهیم دل و بچون لفظ کرم روز حرف اوی و ف ب دل و ص ای دل
و این اسما بردن می ساید ایوب و پو حرف دیون و کیم و دل و دل و کا ق و صقی و شال
این همچنان که حروف سیار بسیار می ساید چنان که حرف باد و این بچین بود ب دل
صه ی ق ل دل و ایان آب ب دل قی دل
احاد و عشرات و هشت و ایوف نکاه دارند و اکرخونی منب در پایه اس بی دن ای دل و گمن
علی صدال خسرو و دقی و ایقق پیش نکند و دیگر ایکم از لغظه کش که در دیگر حالات
اسم توان گفت مثل ب دل
ش و قشع از دل
که بک لغظه نش دارد و حروف ایان است که ای ف ق ع ح ص دل دل
صی بیل العیاس نوع دیگر خان است که مرتبه شغل که در فاس ۱۴ ایمه پاشا ایل بادر و در
اور دواهاد و عشرات و آیا ایا زیبا عرف فناش اول ترک پیش نکند که اسم سیرون ای
مشلا مشکل هفت است و ایزه و ف ف باشد و عشرات اوع و بات ای
چلدر هشت و ایان فناش اول افی قی غذی دل جمله هشت بود آهار ف
پس که هشتاد است ح بود و هشت نش ض و عشرات ذی ع بود پیه اصل
پیش همین صفت غزی و اعزه و غزی و صنیع و هفه و ماضی و قابض و ماضی و ماضی و ماضی
الفاظ و این حروف سیار بسیار می آید بیرون نوع دیگر ده اخراج اس و حروف

یلکه که رکشند **هناک و منها** اینجا بکار برده در حسب قو و اتفاق نظر که اینجا چه سکم
و چه حکم و چه صور چه سهم و چه عدد و چه مصال بردا کرده در فاک آید مرد حرف
بادی پدر کردن و لرزاده دمائل و زانی احتیاط ماید کردن در حروف لفظیه دارند مقصد و لغز
نباشد و اگر فاک در غانه آتی اپد هر دفعه فاک همان کشند و هر دفعه مقدم و مقرر باشد و
پسند که این خاک ها کس او تا دست پاها می باشند و اکن خاصه می باشد غلطیه در درجه ای باز
کشند های می بکو پر حفظ های دهنده را کفر فاک نجات داشتند فاک در مرکز خود را داد
کرده پعنی در در حروف فاک مقدم دارد و اگر فاک در غانه آتش ایمه محمد خرسک پعنی او ناک
کرد و اگر فاک چهار بود حروف آورا داعل کشند و اگر فاک هشت بود که پانزه که ده
آینه خ بود و اگر فاک ۱۲ بود در حروف فاک زانیل **خ** بود و اگر هشت بود و اگر
باد بود و اگر فاک همان طبقی کشند و بدانکه در به روابط هزار تسلیم بود
اهم طرف شیوه حروفات بادی بودی صیحت در حروفات آیی ایت
حذل سقط حروفات فایی این دفع دفع قواعده الاستحقاج
۱۳ **اصحیح اسم** قول استادان مهرچان است که در حروف از نقطه هشتم فاک بدر آینه نام سه مادر شو مثلا
رس فهم و نظریه ای نزوح لازم است و هاک جسم کویم هر آنچه نقطه ای زان هست صد هفته
طی کردم چهار بارند و دچار می شد که اینها را خانه چارم اما چنان کویم نقطه ای را فراد
از مراثی بش دختر جسم کردم نا اخرا شکال پا نزد که کائیچی او میدشد پون ۱۴
از آن طبع کویم هر چهارم پنجم از شان کردم **د** دهملین بود اول **ح** حروف چهار بارند
و حرف شکلخ چم در حروف خانه **م** **ب** **ه** **د** **ز** **ل** **ر** در حروف **خ**

س

س و حرف خاکه در بیم لک **ب** **ه** **د** **ز** **ل** **ر** و خونه هم باعیتبار **گ**
حرف **بص** چون بد جمع کردم این حروفها در آن **م** **د** **ج** **ه** **س** **ك** **ص** **ن**
کردم در این حروف این ای همراه شد سعد و صدر صعود و رشد با هیار تقویت عبور
و مدد و کمی داشتی ای اشکاه برابر طرق بیدار نیم و غصه ای ایش نه نه کند و باد **ا** **و** **د**
ا **و** **ن** **ه** **ك** **ه** **د** **ز** **ل** **ر** **م** **ب** **ب** **ي** **س** **ك** **ك** **ه** **د** **ز** **ل** **ر** **م** **ب** **ب** **ي** **س**
کردم **ب** **ه** **د** **ز** **ل** **ر** **م** **ب** **ب** **ي** **س** **ك** **ك** **ه** **د** **ز** **ل** **ر** **م** **ب** **ب** **ي** **س**
کشند که این خاک های ای دست پاها می باشند و اکن خاصه می باشد غلطیه در درجه ای باز
کشند های می بکو پر حفظ های دهنده را کفر فاک نجات داشتند فاک در مرکز خود را داد
کرده پعنی در در حروف فاک مقدم دارد و اگر فاک در غانه آتش ایمه محمد خرسک پعنی او ناک
کرد و اگر فاک چهار بود حروف آورا داعل کشند و اگر فاک هشت بود که پانزه که ده
آینه خ بود و اگر فاک ۱۲ بود در حروف فاک زانیل **خ** بود و اگر هشت بود و اگر
باد بود و اگر فاک همان طبقی کشند و بدانکه در به روابط هزار تسلیم بود
اهم طرف شیوه حروفات بادی بودی صیحت در حروفات آیی ایت
حذل سقط حروفات فایی این دفع دفع قواعده الاستحقاج
اصحیح اسم قول استادان مهرچان است که در حروف از نقطه هشتم فاک بدر آینه نام سه مادر شو مثلا
رس فهم و نظریه ای نزوح لازم است و هاک جسم کویم هر آنچه نقطه ای زان هست صد هفته
طی کردم چهار بارند و دچار می شد که اینها را خانه چارم اما چنان کویم نقطه ای را فراد
از مراثی بش دختر جسم کردم نا اخرا شکال پا نزد که کائیچی او میدشد پون ۱۴
از آن طبع کویم هر چهارم پنجم از شان کردم **د** دهملین بود اول **ح** حروف چهار بارند
و حرف شکلخ چم در حروف خانه **م** **ب** **ه** **د** **ز** **ل** **ر** در حروف **خ**

مید ایکه هم خوب فیض

بیست و هشت
دسته که دفنه بشد و الکریم دفعه دیگر شکل ۱۴ و اول شکل
که دفنه است والایت دفعه دیگر که برادر چهار و شش را در هشت ضرب نماز زدن این هر
و شکل عکلی برآورده اگر شکل ۱۴ و با صد و هشت باشد دیدن بودن دفنه است باید
انکار نمودن دفعه دیگر است این موضع که آن کرد و مدرن نهاد که شکل چهار و شش
در پلک که فرزند اکرم نبیه شکل ۱۴ پس شد با شکل ۱۴ پس دفن بشد و رکاه خواجه
باشد مخلفاً باشد و چون معلوم شود که دفن است این موضع معین باقی نمایند
و ملاحظه کند که در قاتمهایم و شکل آن دارای خلق دارد و رفاقت دارد و رفاقت بهم شکل
امد که شکل فرانه است کواه است بر درست پس دفن و شکل فرانه کواه است بر درست بر است
دفن و شکل فرانه کواه است بر قابل دفن و اکثر داشتن این فرق شفقت که شکل
خانه پهارم در خانه ششم ضرب کند و حکم این تجویض شده این نوع از اتفاق ایوان است و شکل
شرق این است ۱۴ ۱۴ و شکل هزار این است ۱۴ ۱۴
و شکل شاهزاد است ۱۴ ۱۴ و شاهزاد باید است ۱۴ ۱۴ و دین پسر
جدول هشت نمای اسلام اتابهین که در چهار نظر که برست نماید پس پس بر دست کشته شد
و نواظر را به پیش که بدایم طرف نشانیده حکم کشید با اسکاله است بر دست دفن
و شکل بخ بر دست پس و شکل ده بر قابل دفن کواه است پس به پلک بکلام زیاده یک شکله
که دفن در ایجات با عابد پس بر قابل باشد فرق مقصود را با طبله پیرند و باید نه نکرد
عمر ناید و بعض ناید و دفن در پایه این کتاب قلمی شده بقای است کنای گفتم
پسندیده مطلع شوند این را تقدیر این حقیر نمایند که در شیخ محمد حسن ابو مطلب باید

مشهی	چهار	پنج	شش
نایم	پنج	شش	هفت
کوچ	شش	هفت	هشت
هفت	هشت	هشت	شکل

شکل در بیان ذکر شکل و صفات و خصوصیات با شخصی اصل از هر نوع برآورده است که در
غناص والان و علم و حیث دنبانات و جهوانات و جنایات و صور و جهات و
مولین و طبقات و منوبات شکل لجان است و زند و مکمل پیر و عوز و نوش
بیوی و روش دامی و طاد سر و چیوان پنکه و شخص با وقار عامل و کامل و پن
سپهه کرد روی پکر حیث و خوش منظر سعیند کوئی کرد زکت ادبی زند و لز اطراف
طرف شرق و جای نوش دلند و فانه زندش کفته اند که مسجد و حکم پشد و قیمت
و علاوه بر این دسادات داش دسر و دارس و شکل جزو باری و سخن و شد
دحیوان و بقیم و غلب و سیل و زند و جیوان و زرد سخن چرو جو کنند
جهل که مردم لزدی در سخن پشند با پنده باشد کوی اسیار کوی لز اطراف طرف

در شکل و صفات و خصوصیات
با شخصی اصل معرفت نمایند
اصل این و مصالح
و حیثیت

شال و جای خانی نزدیک روستا مثل مسلح خانه و موضع سیاست کاه و اسپاه و
صلح و جنگ و فتنه و لزباقات قصاص و جمیع و فتحاد و جام و آهنگر و جلا
و شغل افسوس اخراج **ا** اشی و باری و سخن و زرد و شیخ و مهدی و خشک و ملند و
مرکوب و کافی و عزیز و زلان شخصی هست قاتم و درین لغتن بیت کاشه ابره
ک در رویت ای در دراز طرف طرف شرق **ب** پل استان جای عاصمه کدام مردم
باشد مثل مقام سلطان درستان و دلخی و جای و قصری خواز طبقات بخاریه
و میخ و صستیا و بوریان و شغل باض **آ** آبی و سفید پل است زیر دسته ای و ترو
چون آبی و زبان شخون سانه بالای فسنه به سقید کوهه و ریخت چشم و مضره
ولب و غرب چمک و لز طراف طرف عنبر و جای خوش زمزه ریاست روان و خانه که درین
خانه اعمور بشد و لز طبقات سرمهک و کن و تکب و بزرگات و جولیت سندان و بازیخا
معشب و شغل قیف اخراج **ا** اشی و اسپاه و سخن و زخم و مشور و معدن و شکر و
زبره و درد و حشر و پشم و زرد و ازین شخون سانه بالا سیاه که نه دشت نه د
پهن و کوکس سرکنی ای زرا کله و چهه دست ای درسته بشد و لز طراف طرف شرق
جای خواره و ناخوش نیز که قدره ای زلان فرب شکر اورده و قدره بکر آهان و لز طبقات
شب روان و درزان کدا بان و سک بانان و شغل اقیاع **ب** بادی و آبی و بخش و
سپهی و پی و چویی و کلکوکر مثل جزایی که نیان خرد و متفش و زبان ملت ده
وقایت و لز پشت و بزک پی و کوک دندان و پهن پشت ای و کرد چشم و شده
گردن و بارک لب و لز طراف طرف شمال پل بعث و معما معمور چون مدرس مهد
گر قیادت قلن و قصیر باحدیت که هم شد و لز طبقات نهرمندان و دیران و نفاثا

و عطایا

و عده ران و زمان و شکر که از اسپاهی علوم خطر در دلخی همراه پنهان بست در کار خص
اسپاه که برش دلخه خیمه خیمه **ا** اشی بادی و آبی و سپاه و پنهان و نمودن جلد
و ناخوش و میخی خیمه ای زمان شخصی سانه و دراز رو و کوچک سر و نمک دنان و
نمک دنان و بزرگ و پهن پیش ای دلخه طرف شمال و قابه ران خوش میخ و قابه ای
وقن تهان و حلاس ای خواره و مکانهای تارهان و نمک دنان و خوش دلخه طبقات مکینات
و کدان در مردم خیمه که بحثات الارض فی کرمه پاش و لز بخاست پیره بند
و شغل افسوس **ب** خاکی و سپاه و ترش رکانی و هر چشم بکار آمد و هشترات و خون و کانا
وصقلی دلخیت من مردمی در از قیه سپاه رکت بزک دنان که بر روی نیش ای دلخیت
باشد و تیجه رش که دلخی بزک خیمه در پادا در لز طراف طرف جزب و درین پیش
و باکر خانه سرمهکین و جایی ناچش سند سپاه تما ریک و صحری در و بی ایک و لز
طبقات جماعت سپاهان و نشان و شکر قفله **ا** اشی و خاکی و سخن و سپاه و خیمه
و ترش رکانی و بخی و ازین سانه بالا متوجه طلاقه سپاه زنگ کرد و دی از زق قیم
بنی بند و حلاکت و لز طراف طرف بزک پل شرقی و مقام کوزهانه و عاجه سلکت
بهوده بشد و معدن در گوه و غار و گسم عاجهای نامن دلخه طبقات قلعه شپهان و زبان
و چاه کنان و شغل قضل لاغل **ب** بادر و فنا و زرده سپاه و پشن و کلکر رکانی و خوش
و خوش بوی و معدن و مجهونه و ازین سانه بالا سرمهک پسر و نمک شاهه و لز
اطراف طرف جنوب جای خوش تریخ دشنهن و مقام سلطان و محیی بان ریش و فناه
سر طبقه روشن و بارز طرف و حکم و طراف و سفاک و تا به و خواه کان سعیر و شاه

که باید ندوشتن و تقدیمیانی و به هر چند خود را نشاند پس از آن مردم دراز بالای آنکه
سراپا پیکانند ام کث ده ابروی سپید پوت سپاه چشم بر روی نشانه استه بشد
و شاپرکه بسیاری بازخی در دو عینش دعیش پیش و خواج روز و آسمان میباشد و از
اطراف طرف شمال و مقامی خوش و پنکه و ایلان و علیه که در سپاه معلم جایی که کرمی واقع
نیز پنکه و هشت و عده شکه و خرم و شاپرکه میباشد و معکر کردن و سازندگان و فواره زندگان
و از طبقات مردم صدیعیش و شماره و سخنه و شاپرکه ساده روی پرش و زرو و کن
قبول کند و شکل بفره الله حبل **آبی** زفافی و سفید و تردکه کوکر و بیان و خوش روی
ددواب و هر چرت و از این تخفیف سانه بال بر نشکه در ویرک سر و کوه کرد و کرمی و کری و چشم
و پنکه دار و باغب و سبب بید و از اطراف طرف قب ماهی بجهیز جایی سه چکن لایه
که معور نباشد و آبی که در پر زیستن استهاده پشنهاده باکار در باغ مقام غلتان و زرطیخ
محذف نباشد کات و مردم این دین در رو شاپرکه خاصه و باخت دیگر مردم منسوب شیخ که
از نصیب و شغل مزول کشند پاشرد و شکل بفرهی انگری **آشی** و آبی زفافی و آبی دلزیر
و پیشست و بنا تی و مانند جزء و میسته و کوکر سفند کله و از این تخفیف سانه بال بر کوه کرد
برنک پنی و پنکه صفت فرخ شانه شک دیان لرزق چشم و شاپرکه مردمی بسفر زند
و از اطراف طرف غرب ماهی بجهیز باشد های خوب و ناخوش که مردم در آنجا کلر پشند
و با تمام خانه و فساد و از طبقات قیاف و خوار و قا و مردم ملا که برآ کاره اند اجلو
و او پیش شکل عبه الدخل **بادی** و آبی زفافی و سفید و چسب و پنکه و جهان و دوکم
و ددواب و جهان غیر پر زرینان دراز بالای پنکر وی در از کردن خواج دیانت
دیان برنک تپش هلب و هست و از اطراف طرف جنوب و مقام خوش تماش دیگر
چهارم میتواند مخالفت باشد هست و مخالفت باش در مرکز راست موافق اینجا است

و شبد که غافی و محاسب را مقام بود و از طبقات اهل طرب و هر چرت دوست سر در دینه شکل
طیل **اشی** با دی و ها کسر و نتو و بنا تی و جهان در آن مانند ما و مور بات و از این
شخصی میباشد کشیده روی و سفید و کشیده دینان کبر و چشم صعیف نامه متفق لاحوال
و از اطراف طرف سفری که سکنی میباشد چهارمی هیب و آبادان و شاپرکه سر و اهدا و از
طبقات رسولان و جاسوسان و پیکانه و سوان و مردم نایاب بر شد و شکن هفت
پیچ خصیز را در و قدری شکه و کوکر و کامی و بنا تی و ملک کبود و چنان قوی بزرگ
و از این شخصی میتواند القاء کشیده ایز و هن روی و شکن روی چشم و دیان شکن و فر
بی اندام و از اطراف جنوب و می سیاسته و دینان که غلکی خدی باشد و از طبقات
اهم سرمه مردم ذوقمن و چشم دیان و مردم پاکت اند پیش **فضل دلاده**

۳۰۰

دینه بنت مهات
اوایدات

متعهده از اتفاقه پشتکه و شکل این **آمده** و مکاروی در فانه بالغه که پس از این مذکور و
سبقات مشهد بجهة معاونت از هرستان **پستکه** یعنی شکل فانه پکرا با شکل و اتفاق
ضرب کهنه بجهه آن هر کاه شکر داده است حکم رسخول مطهور سبک است و اگر هد عاونی
باشد و شکل ایان لامارک سعد فارج به رسخول حکم رسخول **نحو** بحات بزودی که مشهور

چهان استکه شکل فانه را با اغذای قصه ضرب نمایند و از نیزه حکم نمایند

و قفل و هر چیز

اگر هد هب از اتفاق است در بون رفتن از مقام بعد شکل فانه چهارم ضرب نمایند اگر نیزه
سعد فارج به رسخول اتفاق فوج از مقام بعد از اتفاق داشته باشند و دیگر بجهه شکل و هر کاه نزدیک
شکل فانه پکرا با اغذای سر ضرب نمایند و دیگر بجهه اتفاق نجاعه شکل فانه پکرا با اغذای
هفت ضرب نمایند و دیگر بجهه اتفاق و هجده شکل فانه پکرا با اغذای پنج ضرب نمایند و دیگر
بجهه بر آدم ناپس شکل فانه پکرا با اغذای پانچ ضرب نمایند و دیگر بجهه رسیدن مال نیزه
شکل فانه را با اغذای هشت ضرب نمایند و دیگر بجهه اتفاق بارثا و با سلطان
فانه پکرا با اغذای ده ضرب نمایند و دیگر بجهه مستقبل طالع و احوال خوش شکل فانه پچه هزار

۱۱

ضرب نمایند و از نیزه هم که نمایند چنانچه اگر عصب سرخیست سعد فارج نیک بجهه
دخول شکل را داخل نمایند و غایب شکل نیزه احکام نمایند اما از فانه **صلح چهارم**

آی استکه شکله در فانه پک شسته بشده با اغذای مخصوص رسخول از رسخول
سخن نیمه احکم نمایند مثلما مقصود از فانه را اتفاق داشته شکل فانه پک را با فانه سرخور
ضرب مخصوص هر کاه بجهه شکل سعد فارج به رسخول **با** **البسته** مخلاص و کنایه باشد

دویم آستکه نظر کشند در فانه مقصود که چه شکل آمده و در کجا نکر پاشه مشد اگر فانه
و مسخن است با در مرکز باد و آب در مرکز که نه آمده وقت میان
آن شود هر کاه است در بون نیش و آب است و در بون با در خواسته است میان آن است که مطروب
جنی نیش کرم و خشک است در فانه باشد که کرم در زیر و خشک بقیه نیش است که سرد
و مرده است پر از اگر که خشک می خیج بسردی اند نه اگر عنده آن مصل خود و چکریده
چون انقلاب هر کاه از غصه زده و خانه که آمره پشت در صفر و چهارم مکررا از مثلا شاش
چون باد شود لید است که نظر نظی شود و اگر نیش چون آب شود نظر باعث اتصال
شود و اگر نیش چون فانه شود نظر باعث نظر شود و اگر باد چون آب شود نظر باعث
التصال شود و اگر باد چون فانه شود نظر باعث اتفاق شود و اگر باد چون نیش شود نظر
باعث نظر شود و اگر باد چون باشد نظر باعث نظر شود و اگر آب چون آب شود چون فانه
شود اتفاق شود و اگر آب چون آب شود اتفاق شود و اگر آب چون آب شود اتفاق باعث اتفاق شود
چون باد شود اتفاق شود و اگر آب چون آب شود اتفاق باعث نظر شود و اگر آب
و اگر فانه چون نیش شود اتفاق شود و اگر خالک چون باد شود اتفاق شود
نظر شود و اگر فانه چون آب شود اتفاق شود باعث نظر شود و اگر خالک چون باشد
ذکر شود و از اتفاق شود اتفاق شود و تحقیق این انقلابات در مواضع و طرق مختلف
مشهوفاً فرض **فصل بیزدهم** «بیان ذکر ایان لامارک سعد فارج نیک بجهه

پکت آن و پاشد رفانه پچ کشانه کرد و باقی اشغال علیه از القیاد
محیر نمایند و بکر برآنکه بحاب مذکور شما نهای سلطان افندی که آن در وشن و پشت و مهافنه
باشد صنعت خال بود و اگر در غمانای دنداوند که آن بک و چهار و ده باشد قیمه ای و زن
قاضی و بک برآنکه خایع فقط ۱۴ جون ساعی شما کشند که این شکل از لذام غمانه هفت که این
اشتی بایاری با آنی باخانک این چهار شکل که متن اسناد از خانه اسپهی شد و از این طبع
نفس پرسیده باشد که شکل بک و پیغمبر و پسره را هر سکی که باشد در راره و نقطه ای فساد
و ازدواج او را کشیده رچهار چهار طرح که اینها باقی نمایند قسم غصه ای باشد
حکم دران شکل و این خانه بود مثود ملی که اینها اشیان باشد **مثال حصل ایش**

۶۶ بند ششم

و دعا رسید از خانه افجه هم است که جلاصی و گفات مجوس است و حکم از خانه مذکور که می شود بر
شکل بادک اشکال ۱۲ و ۹۳ و ۸ را ترتیب مذکور **بند ششم**
و نقطه ای اشکال مذکور مجوع بست و پیغمبر و چون چهار طرح نمود باقی
پکنده ماذ رسیده شما دوازدهم که شکل **از خانه ۹** دیگر که رفاقت **از خانه ۷** بکر بوده
پس سکم کنی از شکل **بادک** و میخان است که بزودی بگات ماقبل می شود و هر کاه مدعای
بمحجه قدوم خاپ بور بادک اشکال خانای بادی را بین مذکور که در وشن و چهارده
است برگرد لزا او دوازدهم و چهار چهار طرح کند و بعد از این ایجاد شما نهای بادی
نمیست نموده هر چرا که منتهی شود حکم دران خانه و شکل باشد و در کاه مدعای از احوال پادشاه
و سلطان بود شکل خانه ده را باخانای بادی بین مذکور که از خانه ای باشد
برداشته شمع نمود نفعه ایشانه متفه و چهار چهار طرح که اینها مکعدد باز حکم از خانه دوست

در کاه

در کاه و ماذ حکم از خانه چهاره است و هر کاه سه باند حکم از خانه دوست و هر کاه چهار باند حکم
از خانه چهارم می باشد جمله بر اینها سه عده باشد که در فاختم **فصل شانزدهم** در مطلع شکل
چنان است مثلای **و** و در خانه اول آن پندر بز پیشنه و بش جمعه مراج دارند از خانه هفت که
بروز شنبه و بش خیشند و که شکل **و** در خانه آن پندر بز عدوش چهار شنبه مراج
دارند از خانه هفتم و در خانه هشتم و در خانه هشتم و بش سه شنبه مراج در آن بکر **و** بش
در خانه هشتم پندر بز خانه ایشند و عده ده و دیگر شکل **و** در خانه ۱۴ مراج روز
و شنبه و بش خانه ایشند و دیگر شکل **و** در خانه پنچم بروز شنبه و بش خیشند مراج دارند
و باقی اشکال بین پنچم تا خانه هفتم بش خانه هفتم بش خانه هشتم بش خانه هشتم
روز بز و بیان ایشند و که **و** در خانه هفتم بش پندر بز خانه هشتم بش خانه هشتم بش خانه هشتم
اکنون در خانه هشتم بش پندر بز خانه هشتم بش خانه هشتم بش خانه هشتم بش خانه هشتم
دیگر شکل **و** که در خانه بک و بز پیشنه و بش جمعه مراج دارند در خانه هفتم در
و شنبه است و بش سه شنبه مراج دارند و در خانه هشتم بش سه شنبه و بش سه شنبه دارند و در
خانه چهارم بش خانه هشتم و بش خانه هشتم بش خانه هشتم بش خانه هشتم بش خانه هشتم
مراج دارند و در خانه ۱۴ بروز جمعه و بش خانه هشتم مراج دارند در خانه هفتم و بش خانه هشتم
و خیشند مراج دیگر و باقی اشکال بین پنچم تا خانه هفتم **فصل شانزدهم** درین
ذکر شش زنگ را می مثمنی و شش نوع است **اصل** چنان است که بکر با به و هر را باز و هر را باز
و چهار را بچ و پیچ را بستن از خانه که ایجاد نمود **و** **و** چنان است که شش باش باشد
و شنبه و اقصاد و آن بزش و آن بایخاک **ستم** چنان است که بکر با به و هر را شکست
پیش کشند ایشان و هر متوجه شد که نیچه ایشان است **نا از خدام** چنان است که شکسته است

در کاه شکست هر دیگر بزند
و هر چهارمین خانه باشند
اکنون هر ایشان باشند

به فهم نیز آنکه اهل دین همچشم و متمدن و دیگر رشته هایست به هشت پیش از کابین پیش از المان ساخت
 و آن پیش از المان **فیض** باز است هر چهار برابر می باشد و دیگر رشته هایست به هشت در عالم و هفت در خواست
 هر چهار برابر می باشد و دیگر رشته هایست که جست پیش خود شرکت دارد **لطفی** که بعد از شرکت **پیش**
 چنان است که اینها باشند باز با داد با داشت باشند **فلاک** با اینها چنانکه پیش از خود و دیگر رشته های
 دیگر رشته هایست به هشت دیگر رشته هایست باشند ترتیب های **تفویح** ششم چنان است که در سرتیپی های
 ششم **شسلخان** یعنی خسروی و سده ای ساسایی و سبعای با سبعای فهم **فصل هفتم**
 در سیان شرکت پیش از شرکت پیش رجوع است **اوی** بر اینکه فاعلیت طلاق شرکت پیش از شرکت باشند
 سچب عضو شرکت فاعل است و هوس و خی و همس و خی و هزار
 و فاعلیت زیج نیز مشترک فاعل است و چهار و شش هشت و دو و هفت اضطره و چهار و دو و هشت و شرکت
 پیش از **هشتم** شرکت در شرکت **شسلخان** نه شرکت دو هشت و فاعل و دو شرکت پیش است
 و خاره با فهم شرکت پیش و شش است و دیگر فاعل پیش زده شرکت نموده است و دیگر شرکت فاعل شاهد
 خانه با فهم و خاره است و خانه پیش شرکت پیش زده و شرکت پیش زده است **نهم** الله سچب فاطمه است
 خانه پیش و سه و خی و زند و پا خدم شرکت است **دهم** **خدمام** الله سچب خانه از بعده پیش های باز
 و آنها او فاعل مایم دیگر شرکت نه فهم **فصل هجدهم** در سیان نزد کربل پیش نایی باز دخانی و
 دری و دهنده بدکار از تو ای شیخ خدا نهان غنیمت شرکت فاعل پیش خارج است سیر به ده خانه پیش خارج
 بر دهد و فاعل نه خارج است بدین قدر و خانه پیش ده خارج است شاهد بدکار آنها خارج است **حقیقت ایام** است
 و بنات حقیقت سبیع و متولدات حقیقت شهود و زیبادت حقیقت بنات شلد بدکار چون خود
 خفشن در آیام افشه شسلخان **کم** کم عداد اسرائیل شمش در سرتیپی هایست در خواسته های راهند و مید
 که این از این ده در مکروز است شرکت شاهد دنای حکم کند بر جهان اراد و چون آیام در بنات شلد

شلد

شغل آن دوست آید شش روز بمرداد شکل اضافه کنند پس جهاره روز دلیل رحیمه از مراد
 بود و از شکل **بود** که عیش ایست در خاسته از مال رس در کنند پیش چون در ده افشد
 یک سان و روز چلکت بین جلد و که بر کاه شکل ایام در خاسته هایی برای ایام حکم های
 داشکل سبیع در موضع خی سکم با سیعه پیکن و بد کار اشکان آیام و جهان است **دهم**
 داشکل سبیع و طیعه ایست **دهم** **دهم** داشکل شهود روز **دهم** است **دهم**
دانش داشکل سپنی ایست **دهم** **دهم** داشکل سپنی ترتیب عدد باشد فهم **فصل**
نوزدهم در سیان نزد کربل پیش کن بد کار شرکت سپنی است **دهم** **دهم**
 ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ ۰ **دهم** این علم از محبرین عیش است
 که در حب پزد و جواهر داشت زرده است اینکه بد از این چنین است حمل طوانی پیش و دیگر
 بر این این علم ترتیب ایست **دهم** **دهم** و محاب نایی که معنی است صحب این فی شیوه
 پس باشد و چنین ترتیب داده است که زناده شده است و این بجهاب من دیگر است و اما ز
 آن روز که اتفاق است در این صنعت رکم لر بیان مجموعه راحم که اهمیت در این آنکه پیش زده حکم
 یک دار و دچار همه احکم چهار دار از زده احکم معنت و شت زده دار احکم ده پیش دلیل شکل
 پیش زده با پیکر حکم کنند و از این چهار شکل **حکم** دار و بنا بر این پیکر و هوس حکم اول داشت
 و **ازان** در **حکم** **دهم** **دهم** بود **دهم** را بود دلیل که اینکه پیش شکل راه است **دهم**
 چیم **الله** **دهم** و دیگران را نمی شوند **معنی** پیش که مانند پیم خوش قریش غلام است پیش قی ری
 اشکل را در تخصیص کوی کرد **بود** از ان روی که هار عالم و آدم سچه راه خواسته شد بر جهان
 خضر و راین شغل موجود است پس این شغل و راین خانه از این زندگان ایام در بنات شلد

ام افراحت مکلف ام از داشت نزدیک بدل در حقیقت و پکر دلا بل معلوم شده که این سه ترتیب در پی
مل سال **فصل پنجم** در بیان ذکر مل سال اوقات و احوال سال و اتفاقات آگتوں باشند که نزد
جمل اصول احکام اغفار است و اتفاق بر اثر این است پنکه بعضی اتفاقات را پس که اتفاق نداشت
و بعضی نداشتند فنا اینکه مشهور و معمول است بعضی در بین اتفاقات که نزدیک باشند، اتفاق اتفاق
از اینها استادان متقدیان رسم ارض خود را شیخ علی‌محمد خان را نیز فوج
اسماعیل و شاهزاده ناصری و کتاب مقاله کتاب لوزار و در فوج و محقق طوسی و محقق
عیال‌خان و جعفر لراسر و نهایت العقول و نهایت الاصول و شیخ حسن و شیخ ابوالقاسم روس
واحمد بن خالدین و محمد بن ارقل عجلان الدین بن عزیز نافی و علی محمد بقول صحابه
کلمه و متفق شد که پس اتفاق نزدیک همان مهلت شواهد را باشند و مکلف و مکلف اعظم
آخر در صورت اول در محل فعل غایر ملی نزد و بعد از ثبت و اغفار است و شیخ
غایب الاما فی در امور زمان احکام سال تمام و مکلف شیخ قوان نمود **موفق کوید**
که چون مل سال در سرتیه ثابت شود پاکمه افاده در سر مل پاکه و در هر یکت ره را بچار
ماه بد و میان سان که افاده در سر را کمتر شد این اتفاقات که در ملامت نزد و هر یکی را
بچه راه دلخواه احکام در حقیقت نمی‌پند و طبق بثت چنانست که اینها
خانه نزدیک و ده و پانزده و چهارده رمل اصول را بردارد و احتمات سازد اگر خواهه ره را کند
و لر بیان اتفاقی مکلف و میان اتفاق که از این اتفاقات ذکر نشاند اینها ثابت شود ثابت کرد و در
اشرف خانها رخنگ که پنکه می‌باشد و هر کاه در مرتبه همایش ثابت شود قاعده آن است که
سر از این اتفاقات نزدیک شیخ می‌باشد و هر کاه در زیاد و کم تأثیت کردند اینها می‌باشد مل آخر را

با احتمات رمل اصل امنیج دند و مصل اهزیس آگاه و از نه و بعد از این **بعضی** از
حاصل اغفار را پیغی خانهای خوش ده و چهاره را بر داشته بفضل هماره دند و در پکر
اشرف از شهاده اینچی خانهای خوش دند و سیزده را بر داشته بفضل ایستادن **بعضی** دند و در پکر
اشرف از شهاده اینچی خانهای سه و مفت و ماضه دیانزده را بر داشته بفضل نزدیک دند و در پکر
اشرف از شهاده اینچی خانهای سه و مفت و ماضه دیانزده را بر داشته بفضل خزان دند
و در پکر به این می‌بردن او رون **نکره** فیت الامانه است که اونا در مصل اینچی خانه **بعضی**
چهارم و خشم هم بر بردازد بعد از این اتفاق را در یک پکر فربت **کشک** مده دند
در هر یک نامه و بعد از این شکل پک و ده و مفت و چهارم را که در را بردازد و خانه اول
و ده هم در پکه که هزب نامه دشکنی مصل کشند و بعد از این شکن خانه اینچشم را پچاره دند
پکه که هزب کشند و شکن هم بردازد و این شکل را اینجاست الاما فی که نزد هر کاه شکن نزد که سعد و
داخل است بر حصول سطاب و مقاصد کلیه پکند و در هر کاه شکن خانه خبر بدند
و این عذر سه تر نهاد و مخفیت امور محظی است و بد انکه هر کاه بثوت رمل سال در سرتیه اول دهم
ثابت کرد و صلب طالع ممثربوده بشود اگر در سرتیه ثابت کرد بسیار لفظ و اگر در سرتیه
چهارم ثابت کرد معتبر معتقد بشد و اگر در سرتیه پنجم ثابت کرد معتبر اینها نمود و اگر در سرتیه
ششم ثابت بود پچاری و مصنوعی هم بشد و اینها بطل انجاد و اگر در سرتیه هفت و خیز ثابت بود
هم نفت و مرفت کرد پکن به اتفاقات و شیخی خیت الاما فی خانه نزدیک و از هم رفیع افتد
فعیع پکر اتفاقات و بد اینه دان پیش است که از پک و پیزده شکن توکنده ولز جهاد و جهاد
بزر شکنی و از مفت و بزر نزدیک شکنی و لرزه و شانزده بزر شکن و این بزر شکن نامه است مل آخر را

ر و توانم کنند و از چهارده و پانزده احکام می‌پنداشند **فعع** فاص از بای غایب و ذر دیرد و این نوع

اگل است که بین رنگ دوچنانکه شکل فاص پک باشد شکل آن **خوب** نمایه و شکل ظاهر

در برابر شکل **و شکل خانه سر بر باشکل** **و شکل خانه چهار بر باشکل** **مطوب** نمایند آنکه

چهار شکل از هر چهار شکل از احکام سازد و هر چهار شکل از احکام زنده نمایند و دسته

است که بین رنگ دوچنانکه شکل فاص نمایند و جهار شکل از احکام نمایند و دسته

احکام **می‌شوند** **خلاف** و به اکثر از اطباق اقدامات سایه ای است و شنور را توی توی درست بدوده کله

آنچه از شکل پیشنهاد **شکل** در بین از احکام مختلفه بین آن که پک از ستادان اقتداء صوص از قول

مثله شغل سنج فرع است بدایل احکام مختلفه بین آن که پک از احکام

ناموسی هم برین بجهش پذیری برین فرع است **فعع** اول برای جهات اهل بری در احکام کما اعاده

برغش شکل **از زده کاه** رسال این خدابش شد و شکل خانه که باشد ابتداء حاصل شود

و شکل خانه منکس **زده کاه** رسال این خدابش شکل نایاب غسل کنه باشد مطابق شکل

و شکل داخل منکس سعد بسانی و مکن به سود و منطبق حکم خانه باش و ثابت حکم خسل

فعع دهم برای جهات اهل مصادر احکام از مشائمه احکام نمایند که نظر نمایند که سوی

س ای از کدام خانه است و شرک وی می‌پست و کلام شکل از این و شکل کفایت مقصود و شکل

می‌باشد که مرا داشت این خانه بود و این رسال شکل خسل و مقصود برآید و شکل خانه عیسی بن ده کاه

مزاد از اتفصال بود و این رسال شکل خانه باشد مقصود حاصل کرد و شکل خسل بر عکس ای

سعیان فی و مکن به شواری و پیش بین رسال ای که زن بر خانه و خارجی **فعع** سیم بر جای عتمان

هندو احکام ای از شکل جهار و چهارده و فقار مقصودی و بین رمل نمایند و چهارده ایمن رمل

و بین ران را غافی نمایند که معدن عطف کل است و منع عادت است اگر خلاف باشد از بیک و غافش
مقصود شکل بدر او نماید و لز جهاره و پانزدهم پیش شکل و لز بره هم مرکشند هر کاه نهای
در راه مسجد بود و دلیل برش مخصوص مطلب سعد بسانی و مکن به شواری و اگر بقی
مروج و بناشد پس آن مطلب عاص نشود **فعع** چهارم بر این رسم در احکام ایان لز خانه
چهارم که مقصود است که نمایند هر کاه مختلف بود رسانید ز رسال پک و باد و داب و فوک
چهار خواه فرد و خواه زوج بوده باشد شکل ای از اینه و دیگر از فاک فی ایش شش باز خفت
آن شرکت شکل ای از اینه و هر پنجم هم بر آن و شکل مذکور را اصلب ای ایل نمایند هر کاه آن
با چهاره ساده ای اشد و دلیل مخصوص مراد بود و هر کاه غافل هم بجهه که شد ز هر دو
شکلی بر آرمه و سکم طبق از زوی نمایند **فعع** پنج برای جهات ایل غلب که ایل ایکه
بر قیمت مشهور و مقاوم است احکام ای از اینه که تا داده هم در رفاهه که شکل سعد ششم است
بر خود مزاد کن اگر مراد اتصال ای بشد و لز خارج حکم بر عروج اخراج شدن غایبند و لز بابت
حکم بر توظیف کنند و لز منطبق بترند و سعد بسانی و مکن به شواری و ایجاد را ایجاد
دانند بر احکام ای شفاهت دارایت دلیل مخصوص غلب دانند و تکمیر شرکت را در ایه
سرم الغیب سرمه عاده

اسعاده دلپیل برمال دلکش است آنرا نیزه ای دو سیم الف مسید و فوج را بکشید و زوری همراه است
و در سیم حضیره و پنهانه لازم شکل پائیزه طلب باشد که در کنایه حاکم است پس بکسر که فوجی
سیم اسعاده که سیزده بهشت و با سیم الغیب و چاهد پیش چون بت بدینه ای احکام نایند
و دلکر احکام کلی و جسمی و احوال کا اینست را لازم نظر و مصلحتی طلب باشد که دلکر ای وی
در داخل و خارجی و سعیدی و حسنه و ناری و هبائی و ماقی و توانی یعنی این لکشته بشی همچو
چیز از احکام ای است صنپر و میز و دین و هبز
صاحب صنپر را بر اینداد غیره و مراده عاصم کشند و سیم الغیب کشند کی در دین و جان و زندگان
را بخوبی و خوشیده و بخی دندان و رای و سخن گفتن و هر مری را که خانه بدهست از زندگی
بهشند و سیم الغیب ای سیم الغیب
منیج شدن در دو سکوت دارد و سیم الغیب بنیان قدردار و مسکن است بجهت و جنبه غافیه **فصل ۲۱**
دیبان ذکر مل منابع و قطعی بد اکندر مل خنی و قوی چنان بود که شکن فانه پنجه کارابا و انقدر
در ضمیر ای صنپر کشند و دلکر شکن پنهانه بدهند و دلکر هر کاه فرد بدور مل قطعی باید و اکر
زوج بدور مل صنپری باشد و دلکر اکندر هر کاه هر قطعی بود لزیجی نفاث نزد طحن نایند و در کاه
مل صنپری قطعی چنان بود که شکن فانه پنجه کارابا و دلکر هر کاه هر قطعی بود لزیجی نفاث نزد طحن نایند و از
هر چه بدر اکندر هر کاه فرد بدور هر قطعی بود و اکندر بزوج بدور مل صنپری باشد و دلکر اکندر هر کاه
رد فعلی بود از بمحی نفاث نزد طحن نایند و هکار را حضیری بود در فرد و دلکر اکندر هر کاه
تا اکندر بقایم صنپر و غیره معلوم شد و این قاعده در در فرد و فرد در بزوج باشد **فصل ۲۲**
دیبان ذکر اختبار است و امور رسم شمل بچاره نوعی است **فعی اول** در ذکر اعجم غالب است

امنیوب بخواهی احتمات و قوایل دی سالی را باشد و بیان و تولید وی مسئول را تویی
غالب را باشد بکش و دو برش و صاحبه و چارمه خشم را باشد هر چنان که نشند و غلبه غلبه
نشاند پا زده و چارمه همسر آنکه سعد باشد صالح نایند بر ترتیب مفواید وی وی دلخیش
ایسته جگ و ایغ شد باد جود ایان را لام مر مو این که سعد باشد نزد بکش بیکش سیده
 صالح نایند و بکش عیش و از کشت شفیع **فعی دوم** آن
ظرف ایغه روایت بود و دلکر اکندر اکندر کسی هر ایان که در امر اراده دادم بلکه ای دلکر است
آدم کشم باشد هر که احمد کاشن رید شدند و در این میان باشند بکفر نایند و پیغمبر را مل جعل
نهضه و هر کش بیکش که بترهت ایان کار را اختیار کند و هر کاه در درجه بیکش **فعی ثالث**
ترکه نایند و خشی کشند **فعی دوم** در احتمام ساری و مسروق باشند بیکش ایام زیست
انست کشکون ریزجت دزد و هر زندگان را چشیدن کن که دزد بزدهت پستان پستان طلاق کل که
در فاسیم شکل فاجع کش نشسته بشد دزد بزدهت و اکندر ایشان شد بزد از شفیع **فعی**
دزد بزدهت و اکندر شکل همچو در هر زندگان دیگر همچو شد و باشد نزد مریان اکندر که دزد بزده
باشد و **فعی** سانزد زد کشند اند و هر کاه می سند که این دزد دزد بزد پسندیده شدند
اکندر شکل همچو و چارمه دهشتم در هر همکار رکن پسند ای شد و هر کاه شفیع **دفعه** در فاسی
سرا ایه بشد نزد بزدهت و باش شفیع **دفعه** در فاسیه همچو اند و هر کاه باشد نزد بزد بزده است که
اکندر نشست که صاحب همچو همچو **دفعه** بلکه ایم فانه بزدهت هر کاه در فاسیه بزده بزده نهضت
و اکندر رفیعه بود نزد ایان وی است و اکندر فاسیه سه بود بزده ایان و خواهیان و همچنین
او بزده اکندر فاسیه چارمه بزده بزده ای وی و اکندر فاسیه بزده فریز
و با میشهوی او بزده اکندر رخانه ششم بزده علده ایان و خدا کاران وی پسندیده اکندر فاسیه

هفت و دشتر بیک بازن وی بود و اگر در فارس هشت بود پنجه کشی باشد و اگر رفته
سته هفت وزیر نبود و یکی که همیشل بود و اگر در فارس هشت بود کسی پرسید که با خدمتکار سلطان د
پادشاه بود و پادشاه رسائل و پادشاهزاده و پادشاهزاده باشد و اگر در فارس هشت باشد
از زد و سنان و جان وی و با شفی از هفت کاران دزد ایشان و اگر در فارس هشت باشد
بود از دشنان وی در مردم پنهان بود و اگر در فارس هشت باشد دلیل فارس هشت بود
و چاهده و لیز پچار و پیاز و لمبر و مفت و شاپر و زرد و لیبک قوت بود و دیگر آنچه صورت
دزد را از هفت و مان بود از هشت مقام رفیلزده و خانم دزد رخ عهد دزد
اگر تکرار شکل هفت گوید که هر کاه در اینهاست تکرار کرد دزد بدرست ایشان و اگر هشت تکرار
در اینهاست باشد ایشان و تکرار حرم مان دزد هرچه بدت ایشان و اگر هد
چاهده و داعل باشند با از رسید و هر کاه فرج باشد هرچه برسید و اگر هد چه باشد د
هشت فارج باشد ایشان رسیدن هست دسان لامه و هست ابند و باز هست
و منطبق بعضی رسید و خارج مطلفه بز و ثابت دوقت مانه و بعد از هد باز رسید
علامت دزد پیکه دو رکاه رسید که دزد ندارد و هلا می در عضو دارد باز نباشد هر کاه شغل شی هفت
تکرار کرده باشد البته بمردمی دزد خالی باشند نی داده و اگر در پنجه تکرار کند در گرفت
دستهای وی نیز داده و اگر در ده تکرار کند و هبته نیز دارد و اگر در هفته تکرار کند
بنای نیز دارد و اگر در بیک تکرار کند بر زمان وی نیز نیز باشد و اگر در هر باش تکرار کند
در زایمای وی نیز نی داده و هر کاه تکرار شکل هر چیز پک ازین نهانه تکرار ایشان بر قدم و کعبه
کند تکرار نیز داده و هر کاه تکرار شکل هر چیز پک ازین نهانه تکرار ایشان بر قدم و کعبه
و باز غصی نیز نی داشته باش و هر کاه پرسید دلو مرد هست بازن در فارس نظر خانه داند و کوید

دشنه

دراختم که باز است **دزد** **دزد** **دزد** **دزد** **دزد** **دزد**
و اینکه تجزیه این است **دزد** **دزد** **دزد** **دزد** **دزد** **دزد**
هر کاه از را تکلیم پسر و رفاه
نمایند و هر کاه پرسیده دزد را پس شورست یا پرسون رفته پس فرجه را و ده را هفته
هنچه اگر ایشان و هفت شیوه پس دزد دستورست و کار تکلیم خانه ایشان ایشان ایشان
دزد از شوره میون رفته پس ده هر کاه پرسیده دزد برده هست ایشان و دزد هاست پیال
دخانه شش تکرار اگر ایشان بعد و پامنقب ایشان پس ایشان بسته ایشان ایشان
ایشان ایشان پیغام شواری بسته آیه ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان
سبان جمعت است پیش از هر کاه شکل **دزد**
در چنان جوست پیش داده ایشان بزد دستورست و هنچه ایشان ایشان ایشان ایشان
افندی ایشان
کور بود ایشان
پاسنیت خود پچار و دو پیزده با هم ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان
برخ و سپاه طول کشیده ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان
محظوظه آنروز و مان بسته و پاده دزد و پیش مل ملاج آن آن شکل پیش و شکل **دزد**
پا زده دست نیزه و غصه ایشان **دزد** **دزد** **دزد** **دزد** **دزد** **دزد** **دزد**
پا شد دیگر شکل **دزد**
چاه بعده چنانچه صورت کرد **دزد**
هر کاه شکل **دزد** **دزد**

اطلاق ایشان

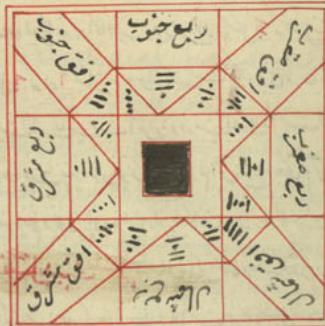
دعا و باشد و اکر شکل آمده باشد مرضی از سودا و سمال بود و اکر شکل آمده باشد
مرضی بسب مرض و مرض دامنه هم رسیده باشد و اکر شکل آمده باشد مرضی
از سودا و لکه بیکله درین بمرسی شد و صرع بین و چشم خارشود و اکر شکل آمده باشد
مرضی زریب و غیره روت که از زناد ناخون بهم رسیده باشد و اکر شکل آمده باشد مرضی
وی از عصب واندوه و خالات دماغی بررسید **تفصیل** در احکام سفر و هجت بدله
بجهت غایبی مل زندگانه شکفانه هفت و راتیا است که رنگ پاک عاب پس و اکر
شکل از سفر وی بود یا بد که در فانه نه از طرف که اکر شکفانه هفت هر که شکل کی و
بود و اکر شکفانه حسره بود و اکر شکل باشد و اکر شکفانه افضل و شور بود **تفصیل**
پسند رده و خشن رسکن باشد و اکر شکل باشد و غایت سارک بود و اکر شکل
تابست باشد بغايت بد بود و دیگر منعنه بعد زندگانه تا پس و مروی یا زانید و اکر
خریج شجاعی و دهد او نی انتکه از فانه ست و نه پنجه هم از عصی و با شکفانه تا که شمع
در و **شکل** از فکه شدند پسچه رفاه است که هم احکام یخچاره و اسله کار
والکه نیخوا در فر و مینه پرسکه باشد پس عالم العیس و هر که پرسنده بگذام چیزی بود
از شکفانه نه که اکر شکل باشد بود که شرق و اکر شکل بادی بود که جانی چرب
و اکر شکل آبی بجانب شمال و اکر شکفانه ای بجانب جنوب و اکر خدمه مدانه که در آن
ظاهر که پرسکه کوته باشد باشد از فانه هفت که اکر شکل باد شکل بعد نیکو باشد
و شکل خشن رسکن ده اخون پرسته ده فریج زندگان آبد **تفصیل** بوده رخوشی د
و یا نوشی و فراخی نفرت و بکوئی این مدل بر از شکفانه هفتم و دهم بمحض بعد از لذت

سفر و هجت

که اند بجان عده است که نکوت است احکام ناپند و دیگر از کشت شکل در خاد و شش
اکضم بر صحبت پارکتند و بدانکه خانه ششم حال پار بود و خانه دهم رطبیتی دیگر کاشش
و ده و هزار زده اشکان سعد پاشه طیب البتعاق بود و هر کاه شکل نخن اود البزم طیب
نمادان پاش و دیگر بر کاه این اشکان **تفصیل** در احکام سفر و هجت بدله
بجهت ماری کن بکجهت پارکتند باشد حضوی در فانه پاک و بدرش مدحت و در روزه البتة
که پار ببرت برسد و بزوری البته پسرد و دیگر در رواں پار که صحبت باشد و آن قران دار رهای
که شکف خانه کلارد فاسچا هرب کند فتنی را باقی نه هشت هر که شکل کی و
ها آبی باشد شود قران دار و هر کاه شکل انشی پار باره در شفا بیرون
پرسند که بسب و عت پاره دی از په بیست بد اکنم باید بنگری در خانه مشت که زان اشکان
چه شکف آمده شد و هر کاه شکل آمده باشد مرض دی از عشق و فراق معنوی **تفصیل** بهار آسپند
باشد و اکر شکل آمده باشد مرض دی از اسپه از هر که بگردن باشد
و اکر شکل آمده باشد مرض دی از خون و سمال بود و اکر شکل آمده باشد مرض دی
از چکت و دم و خون و در و شکم باشد و اکر شکل آمده باشد مرض دی از خون و باد بود
لیکن طول کش و آسپه حشم نرم بوبی رسیده باشد و اکر شکل آمده باشد مرض
وی از سحر و جادو و نظر بوی رسیده و اکر شکل آمده باشد مرض دی ایسپه بی از
در بایت سرف زنم و بوجت بوده باشد و اکر شکل آمده باشد مرض دی از فدا مخدوه و میشان
بود و اکر شکل آمده باشد مرض دی از زور پار و درم دچا به رسیده باشد و اکر شکل
آمده باشد مرض دی از افاده باشد و اکر شکل آمده پاش مرض دی از نکره و بکسر

و ماجه

احکام مازنی نیز کند و دیگر خواه به بازی مص فروغی است را پذیرفته از نظر اکنون در فضای خود سر و نه
 اگر شکن و اخن باشد ولی بدل بر سپید و آدم غمیب بود و شکن خارج بر عکس اکنون اکریخ
 غمیچی پیش کرد که مدنی مدینی رفته باشد و خبری از دی نرسیده بودند و ندانند که در گلایات
 زنده هست با مرد ازوی خوشی خواهد رسیده باز خود خواه آمدن و با خودی رفوا پنهان آورد
 باید که بعد از زنده شکن فاش نماید **با شکن** خارج نه بسرده هم رسیده باشد و پیشی هم رساده و دیگر شکن
 خانه شش با شکن خارج هم رساده و پیشی هم رساده و دیگر شکن خارج با شکن
 پیش زده ضرب نماید و پیشی هم رسکنده و بعد از این چهار پیش راهنمایت سازد و بگذرد که
 خانه شش با شکن **در در** رسیده باشد هر کاه میور بشد غمیب زنده و پیش زده که بعد از
 شمارده بود در تفاوتهاست و دیگر اگر خانه پیش زده است و با مرد هر کاه شکن خارج است و هفت خانه
 سخن بود غمیب حیات زده شده است و اگر سعد داده باشند شد آکاری کشیده و آهی شد
 باقیت و دیگر در حمام لاسار را نفلت که هر کاه سوال زقدم غمیب باشد باشد که سخان
 سه نظر اکنون اکر شکن که صحب هفت پیش و پانزده راهنمایت آمده باشد و بدل بدل بر سپید
 غمیب و پیش بقول بعضی زد ششندان این فن چنان است که هر کاه شکن فاقد هفت هر
 شکنکله باشد تکرار در راهنمایت کند و بدل بدل بر سپید و پیش غمیب با المانی **فصل ۲۰**
 در پیان ذکر کریخه و شکن شده می اکن پس اکر دن این جمل خواهی بدانند که دیگر اکنون جمیع راهنمایت
 حرکت منحصر باشد که رفی زند و شکن فاقد نماید و چهارده دیگر اکنون بگدام جمیع راهنمایت
 باید کرد ملن زند و شکن خارج است این است



کند در این دایره بطبقه کد کام جو رات می ساید احکام بدان جمیع ناید که تخفیف نکنند
ملک که احکام شش از احکام دند تفاوت وارد چنانکه در زرارن نه هفت و دیگر هفت را
 از شش به اینکه در لکفت که استادم فیشر یونان بوده استادم کفت که در شهر نیز
 چیز از من کشیده اند ام کسی بوده یا اند اخترم بعد از این استادم فرمود که رملی زند
 زدم و امتحان شیوه پیش و دیگر دیگر بعد از این طلاق کرد و لکفت این چیز را که این اند شرط
 و شیوه اخترم چیز کرد می چند دلیر نمود بد لیر اینکه این چارشکن که در امتحانات واقع است این چیز را
 کسی بوده و نه اند اخترم بلکه بجهت خود در خوانه خود فراموش کرد و این چیز از در شکن دیوار
 یا در گردش بگذاشت چیز پیش و هیئت ساعت پیش آمد و این چیز طلاق خواهد بود همچو کنونه بیچند دلیل
 و خود بد لیر اینکه چیز شکل دیگر در مشاهد باشم ترکیب اند و چون این شکل را باید که در این
 دهند شکل دیگر اینکه میکنند که عنایت سلامت بند و هیئت ساعت پیش اند
 بدان دیگر شکل در طالع است و قدرت و سریع الیز طالع از ده مطلب رساند

مُؤْنَفَكَوْيَد اگر کسی سوال‌الکفت مردانه که مرد فرزندی است بانه اگر شغل فارغ نه
فرموده باشد و مرد زنده باشد فرمانی داشته باشد و موقتی داشته باشد و در خانه بکشید
وشش فارغ نه با منصب بود فرزند را در و آگر فارج سخن بودند شش شهاده و هر کاه پسند
در زندگی کسر است این مثلاً
که چند فرزند بهتر از اینهاست تکرار خواهد شد که فارغ نه باشد احکام ماید و هر کاه پسند
که مرد فرزند بهتر است باشد اگر شغل فارغ نه باشد و شش سعد داشل بود فرزند بهتر و اگر زنده
و پسر بود حاصل است و اباقی نه و هر کاه پسند که آنها فرزند نه که باشند است باشد که شغل
خانه کاه را در فرش خوب نهاده و همکنه و بعد از این آن بقیه را در خواهد بخشید
نماید هر کاه اینها شغل آتشی در بادی همراه فرزند نه که باشد و اینه می‌شود اینها نماید
این است **دَلَّكَلِيْبِتْ شَشِيرْ** داشکل می‌شوند این است **دَلَّكَلِيْبِتْ شَشِيرْ**

با این اتفاق اینها نه و هر کاه فارج شغل نماید هر کاه پسند باشد ماده
و اگر شغل فارغ نه باشد خوب بود و باشد و فارج شغل نماید هر کاه پسند باشد ماده
او بشود باشد اگر در فارغ نه باشد شش شغل فارج سعد باشد است و شغل فارج سخن شواز را بدینه
از استان سافت نظر کاه هر کاه پسند که زن ها علیه پرسیده باشد خواهد بود هر کاه
خانه را با فارغ نه شش شغل داشته باشد اگر فارج همچو صدر او تو هر کاه خوب شغل باشد اینها را بدینه
فرموده است و اگر شغل آب و فارج باشد هر کاه از که بخواهد پسند باشد هر کاه
زند و نظر کاه در فارغ نه باشد اگر شغل داشل بود که بخواهد حکمت نکرده در فارغ نه که کنای داشته
حال در اینجا باشد و هر کاه شغل باشد بود در جان میکن باه عنصر شنیده شد و هر کاه شغل
فارج و همان منصب بود که بخواهد باشد اگر پسند که بخواهد در شرکت باشند از شرکت
نماید که مثلاً هر دویم داشکل **دَلَّكَلِيْبِتْ هَلَنْ** در بیان احکامات از هر زن داش

اگرچه این است و دلیل کاغذ نماین این است دلیل طلاق از شغل **دَلَّكَلِيْبِتْ** در شمس است در خانه بکشید
است و جزء شغل **دَلَّكَلِيْبِتْ** که در ۹ مثلاً و قوانین است نکارادی در خانه **که امید ماند**
دَلَّكَلِيْبِتْ که در بیت لله عزیز است و همکرا داد در بیت لله مسائل است این است که این مال
نماید، همین ساعت پیرا شده چون هستادم این نوع احکام کرد فیقری ای اکا
برخواسته بخانه رفتم و تحقیق نمودم این را در شکاف دیوار در کاغذ عرضی بچشم دیدم باشند
وان طلاق بود **دَلَّكَلِيْبِتْ شَشِيرْ** در بیان ذکر احکام طبق عقد و تفاوت باشند خطوط عقد
و تفاوت را اعلیٰ نمایند خیلی که خارج طبله و علم است هر کاه شغل خارج بود خود خانه شد
و هر کاه داشکل داخل و ثابت بود در توافق اینه و اکثر خانه زوج داشت هر کاه شغل
بعد فرماین شری و خصوصی را فتح شد و بعدها خاطر هر اولیه باشد از خود شری و فتح
و هموزر از خانه را که بوده لیکن بقیه به مقدم که نشست که از خانه بکاه از خانه نه فتح هموزر
شکل خارج باشد برادر اشکل کسی خوردت و حماقت کند هر کاه شغل سعد بود
من زوج وزیر بود و شغل خانی به شمش و تقدار مانع را از تکرار آن شکل خارج کوید **دَلَّكَلِيْبِتْ** هر کاه
سؤال از زوج وزیر گزند که در بیان اینه نیز خود بدرست نظر نشست بخانه زوج داشت هر شکل از
باند بز پسکرند و دوستی بود و هر کاه شغل خانی بود برکشند اگر شکل خارج دیان مغلب بود طلاق
و فراق داشتند احکام کند و شکل خارج دلیر طلاق قطع بود و شکل مغلب دلیر طلاق جوی
نماید **دَلَّكَلِيْبِتْ** بعد و هر کاه سؤال ازند که محبت در میان من و زوج همین کدام بیکه بیشتر نظر نشسته
باشند و همچو همچو که بود و دختره تکلیف نمایند هر دویم داشت و هر کاه از بوده بشد و هر کاه
ازین نه نمایند که شکل خانی بپسند این طرف دشمن باشد و اگر هر دویم باشند از عذر نهان
مغلب کرد مثلاً هر دویم داشکل **دَلَّكَلِيْبِتْ هَلَنْ** در بیان احکامات از هر زن داش

از شهروند رفته بشد و اگر متفق باشد بود و برآورده باشد در هر چشم دل آن
محکم است کن یثوم تا نشوم باشد که مرد و نفر کنند بخانه هفت اگر متفق باشند بود در اینجا
سکن نمایند و بنحوی هر کت بخان دیگر باشد و اگر شفعت باخن به دیگر تو قابل ورگاه
نمایست بود و هشت بلکه دام الاوقات سکنا دیگر بخان بگذارد و کاه شفعت متفق باشد
در اکت بمالان بکم خواهد شد که شرکت با غلطان کن کنند و آن شخص با من شرکت کنند چون باشد
باید که مرد نزد و شکل خانه هشت را با شکل خانه ده ضرب کند و پنجه به سازد و بعد از
پنهان را با شکل خانه دو ضرب نماید و قبیح که هر سازد اگر نجود شکل باخن بعد باشد شرکت
پنهان کوتاه فراز و رکاب ^{از} زده کار کند که عاقبت پنج خو خو به شد باشد که مرد نزد و شکل
خانه که را با خانه متفق باشد و حکم کار از روی که متفق شد میان این که مرد باز خود باشد
پنج خو خواه استثن جیگانکه در خانه پنهان باشند متفق باشد و قبیح که هر سازد
و احکام کار از روی کند هر کاه متفق باشد و خانه پنهان باشد و خانه متفق باشد و لالات
و پنهانی شد و اگر نجود را در خانه شش و پانچ خواه باشد متفق باشد و دلالات باشد و لالات
که عدو از عدی است احکام نمایند و هر کاه متفق باشد که استخراج آن بعد دصغیری و کبری باشد و نیز
که براند که عدو ساز باشد باشد که مرد نزد و نفر کنند بخانه هفت اگر متفق باشد
مکررت و نظر مبارزه خود و داده سکن و داده اهمات اصلی کند هر کاه در ایاد مکرر کرد
باشد عدد کبری دیده و اگر در طبل این داده بود عدد و سطی و اگر شفعت باز خانه هفت اگر
و اگر در زمانی از دیده بود عدد دصغیری و احکام مدین فوج نماید **فعع دیک** باشد شفعت
چهار را با شفعت باشند و نظر کند متفق هست در هر چهارم برسد زمان احکام

نماهه فوع دیک باید که شکل خانه هفت اگر مرد و نفر کاه در کاه
بهر سپهه از این کاه احکام نمایند و هر کاه پرسند که مرد هن و پس که کاه همچو سب خواهد بود
باید که مرد نزد از خانه هفت شکل بدلزند و از شکل روزی که در از اند و ماهی دن و ماهی دن
پرسند که احتمال نمایند باشد پس خواه باشد باید که مرد نزد هر کاه در خانه سه و هفت و پنجه مقطع
اگر داشته باشد احتمال ایش شود و لذا غد و هر کاه ستوال از نزد و همچو متفق باشد
از خانه نجع کوبد و شکل اینچی دی چهارت و مستقبه دی شش دلایت که متفق باز فرزند
چهار است و اکرسوال از خانه دیشی و دشی متفق بخواه زنگار پی کوبد اگر در خانه چهاری سال
بهر دلایت برقی و الافت باشد و اگر در فرانه دلایت برقی و دلایت برقی و دلایت
تلکر کنند هاشد از شکل خوش که پنهانی نظر کند شفعت باشند شکل با عرض و باز کوک و باجه
صور پیچی داده باز شکل خوش که پنهانی نظر کند شفعت باشند شکل با عرض و باز کوک و باجه
زند اگر که شفعت و اهل بعد و پانچ است بعد بود پنجه باشد در خوبین و لالات لالات
آرمه حکم مطلع از روی کند هر کاه شفعت بعد بافت شود راحت بیند و خوش باشد و دیگر شکل
خارج اولی و خوش دهن و خسند دهن و شکل شفعت باشند اگر در هر کاه ستوال زنچال
باشد و پنهانی باید که مرد نزد و نظر کند بخانه هفت اگر شکل هشیل به بشد دلات بریکی
و حصیه مقدار کند هر کاه شفعت بعد بافت شود راحت بیند و خوش باشد و دیگر شکل
باید که مرد نزد و نظر کند در هفت و هشت و سیم و سیمی ای اورد و هر کاه ستوال زنچال باشند
در هن شش خانه ای اخراج خلیبند دلیدن ای ای دلیدن ای دلیدن ای دلیدن ای دلیدن ای دلیدن
باید که مرد نزد و در فرانه سیزده نظر کند و در خانه چهاره شفعت بعد عوارج بود بند و در باغ باشد

از اندی خایی

غایب و دیگر دیه پرسنده که چند نمود شود بیش مذکور فوق استخراج منحصراً احکام عالیه و هر کاه
سهوال در بعد و درست عدد باشد باید هر درست نظم مطابق با این اطراف است و عدد خانه که لز
طاب با مطلب باشد برس هم که فرشتہ از این مثلاً بون تعظیر شکل **نهاد** و مطلب
وی تاکی **نهاد** بود در خانه سپر زده آید باید بعد عدد رفاقت **نهاد** و نهاد پیش ناپر زده نه حکم
مرشود و **نهاد** **نهاد** برس هم که فرشتہ از فرم پایان زده عددی متوجه پیش زده در مقصود صد
کرد دشتر بکوچت نظم دیگر که نظم تاش باش **نهاد** **نهاد** و مطلب در **نهاد** است
و در پیش زده عدد **نهاد** **نهاد** و هر این پیش زده از فرم همه عدد هشتم پیش زده
رد ز مراد باید و هر کاه سهوال از فرزند و معشوی دهی باشد که خانه پک مایخ خبر نکند
و پیش بیش مکن و حکم مطلق از دی کند و هر کاه سهوال از عاصی و مستوفی باشد باید
که فرشتہ خانه با خانه خوب کند و پیش بیش مکن اور در از دی که احکام کند و هر کاه
سهوال از دشی جدیدی کند باید که لز خانه شش کند و هر کاه نز از پیش زده
پیش زمانه شش کرد و پیش زمانه از خانه هفت و پیش زمانه کرد و لز خانه هشت و هجده
لز خانه پا زده و خرپن چهار پایی هر کاه لز خانه سپر زده احکام کند و هر کاه سهوال کند
که این زن عامله میباشد برای شفعت خانه پک باید پیش بز کند و پیش بیشون آورد احکام
از شکل خصل و فرج خاکد و از نمک و میخت از نقطه تشریف باید نهاد آنکه باید و از نقطه
اتش باید بزند که حکم نماید و از نقطه اب و فناک بر جوئی **نهاد** **نهاد** بزند که نمود
باید که نقطه ای بر ارجاع کند و هر کاه نقطه اب و شر باید زند بود هر کاه بزند و از
نقطه اب و فناک زند بود حکم بزمیشند باید و باقی معاملات بطریقی که در هر مشلمه مکنند
مشد بکایی باید اور دیغه شتاب شد و این اعم بالقرب **نهاد** **نهاد** **نهاد**

شود و هر کاه نجای بی خستی از فر زند و هر کاه مکن اخون باشست بدم بشد و در لطف
باند خانه باقت خوب بود و شکل واصل مکن بود بر عکس پیش زدن که شکل **نهاد** **نهاد** **نهاد**
دلخیخ که میگذرد و میگذرد و میگذرد و میگذرد و میگذرد و میگذرد و میگذرد
از شکل هر اتفاق که بود شد و فرانشک باید این مکن در فرانش هر مکان باقی بود
علیه اتفاق و که سهوال کند که دشن معروف شه است و برگت و بامی طوابا مجدد
ادنی باید که شکل که در فرانش هر اتفاق پیش زده هر کاه در خانه ای اونا دید و معروف کوشش است و
برگت و هر کاه در فرانش ای بدل ارادت ای بود متوجه است و در عالم زاده ای ای دید و
ادنی بیش فرانش ای و فرانش است **نهاد** **نهاد** **نهاد** **نهاد** **نهاد** **نهاد** **نهاد**
امروز باران میگذرد **نهاد**
باید اتفاق داشت **نهاد**
نهاد **نهاد** **نهاد** **نهاد** **نهاد** **نهاد** **نهاد** **نهاد** **نهاد** **نهاد** **نهاد** **نهاد** **نهاد**
هر یک چهار **نهاد**
شکل بکت و چهار و ده ملاحظه باید که باید باران از تحسیل این ست و نظرات بیان بشه
الادر اخوان مکن بزطفه پیش زده جهت اکنون فاسد هم و زندگان است و هر چه لر آن
نانف مشهور خانه نمک رفته بشوه و این چنان است که اکنون مطلب نظم دهم در گزینه بافت شود
حکم باید باران غاید و اکنون بزطفه در گزینه ای شون بود هر کاه نیکه هوا و اش قدر است باشد الـ
نماید و اکنون بزطفه در گزینه ای بود هر کاه میخانه ماقع شود و بادعی است و سخت و زده اکنون
سوال از غیر بی است **نهاد**
در گزینه ای بود دلیل بر مارکی ای ای سیاه ظاهر شود و لر معتبر است و باراد
نهاد
و هنک راتخانی بزند و اینچه حاصل ای و هنک و پست عدراز و طرح نمکند ته اینچه باید
هر چنان که اینچه باید و اینچه باید

دیپان توکر سواں و جواب چند **موقنگوید** هر کاه سواں کهند که بردازشید را منوب بزدل
منهذا و دروز خوش برگزید و دروز رسخند را منوب بمحج جواب کوئی که تقدیمت که
ابتدا برغل کهند ایندای برخچ است و علوی است و دروز خوش برآفخون و مرس خدا زد و پسک
ساخت برداز و هفده برهفت دیدند و اتفاق ساخت بعنی که برگل عقیل پیکرد و هند راز
روزگاری خفت ناشاست اتفاق هر روزی افندی اکبر را سترشی باشد و باقی براین قیاس
و قسم هم شنکد است با آفنت کرد و اندوروز پیشتر خوب بودی کهند اندوروز که شنک
اعظم است و ابتدای آفرینش کوک آش است شده و ابتدای آفرینش دنادر و زیر بخشند
شده ازان جست که شبه را با او واده اندور باقی کوک بر طبق قسم اول که مذکور شده علی
نماید قسم هم شنکد رضیعت نکست مرتبه اندک کراپعنی به پنهان کاره است از صبح چشم
باشد رضیعت غایمه و هفت عدد روی طرح کهند اچک باقی بماند باک کوک به پنهان مثلاه
چون مشتی صوب فلک ششم رضیعت کرد چون دوارده شد هفت عدد طرح کرد
باقی پنج عدد داده ای پس دروز خوشند ازان مشتی باشد و باقی براین قیاس ورگاه تنول
کهند که کچک دیبل **بی** و **د** را در غازه پشت فتوح داره اند جواب شنکد آفنت برخی بک
شبند دلار دو و پنک شکل **پ** و **د** را در دو منی هم عذر راهه اند پون بعد از فلک اندیش
نموده است و بمانکه چون رمل فهم باشد خواهد بداند که مقصود سال خاص می شود
یا زند شکل در پرها نباشد بیش شکل که در فاتنه مقصود آماهه شد مناج راز ازان کل
کوید و این باز خیلی فراند و در عذر دیز بین و دیگر شکل که در فاتنه عذر آمده پشه
از اعداد اصل کویند و اکثر فلان عذر نباشد باشد باز شکل فاتنه مقصود عذر و کنکنه
و اپنرا عذر در فرع کویند زن و بمانکه هر کاه شکلی در فاتنه عذر آمده باشد بجهان عذر میگذشت

خداده دیند و کاه در با فرق نیز رکرده بشد هلا حظ منونه که در ما یعنی چند فاره حکمت
کفته بهر فاره غدر سر عدد اصل افزوده بهر عدد رکی که بشود و خده بینند و هر کاه در رکت
نیز رکعه باشند از عدد اصل بینند مثلا شکل در فاره منزح اهله آنکه در اینجا راه عدد
دراص و خده بده روز غایب و اگر در فاره نهشت آمده بشه چهار عدد در پکر براد افراده و شد
پچاهانه که از زمزد و اکر رفاقت ایند پايد که هر عدد از زده که کشند بنشت روز و خده
دشته باشد و باقی اسکال عدد بهن الفیس **فضل بیست و هم** در بیان ذکر هر کاه
عدد حقیر و بیزی
عقد اسکال شکل برسن و هست **فعی اول** بدانکه حل حقیقی بسازند و بخانی
هم میباشد و عقد حقیقی بسازند و بخانی نیز میباشد مثلا شکل **کیفظه بار**
او مفتوح است و لفظی ای اب و فاکت هر سه سر و پرون بشکل **سر و پرون** نظر جون نظره بار
او عقد شود بخانی بود و بادا و هر شد هر عاری بود و اب و عقد شود حقیقی بود
و خاک و هر شود بخانی بود و این هر عقد جمله در شکل بود **فعی دوم** بدانکه
حد از عقد از زاده هر مثلا شکل اید چنان است که هر کاه شکل در پکر باشند فاره هر قدر
هزب نايد و بسبیله هر چه مثکل صاحب اینکه حاتم با عقدی شود و حقیر است بخانی
و حقیقی را بر حصول مراد احکام کمنند بعد از رعایت سواب و بیعت انکه مشوال
از زکدام برع هست مثلا در فاره نیک شکل **با** است و در فاره نه مقدم شکل **چهار شراج**
دند مصادل از فرب شکل **شود که ضده** و این عقد رست حقیقی در شکلین یعنی
انه را قل که نزدیک باشد و در باد و آتب عقده ای است بخانی و هیئت حقیقی در فرمان
حاتم است اکنون بدائل در مت نذکر مشوال زکدام برع هست مکاه در بیعنی را بروز باها

حقیقی و راست کو خصوص که شکل در فنازند و باشد بمنزله که شکل **شکل دیگر** هم جای نیز
 صفت و شکل مجب دارد در دروده پس بگوی و در فنازند که مجب داشت در دروده اینجع
 آن در امری زی بدل امر عجایب شلاد در فنازند شکل **شکل بود** در فنازند که شکل **بود** نه
 این شکل **هم** مبدل است امری باید مجایب شلاد که شکل **دیگر** هم **هرست** از فنازند شکل
 در دندپس معلوم است که این هرست بایش عجایب و حکم بر عذافت آن باشد خصوصی که این
 شکل در شش بقای علیه العیسی و بدل که هرگاه خواهد بماند که جذب نظر است در روز
 مسح و هلال شکل در فنازند **شکل** در فنازند **شکل** در فنازند **شکل** باشد در فنازند
 هجی شکل در فنازند **شکل** در فنازند **شکل** در فنازند **شکل** باشد در فنازند **شکل** باشد در فنازند
 هجی شکل **پس** هجی شکل نظر است نظر است هرگاه در فنازند **شکل** باشد در فنازند **شکل**
 سباعی را معدود بگرفت و سداسی شش را چهار بعد داده **را** معدود باید گرفت
 و بعضی را داده عدد باید گرفت و سداسی شش را چهار بعد داده **را** معدود باید گرفت
 هجی شکل را هجی عدد بماند در ساقی هست و این باید نظر است که شکل **پنجه** نزدیک شکل
 هدوشان هجی همانند و اکثر کی در هفت بیان در یک باید آنرا مقابله کنند با نجابت **او**
 اکثر که در یک
 معنی در ضبط رمل درست نمایند **شکل** که بیست در مل مفعون است و قام **شکل** است از ظرایت
 رمل هفت از آن است که شکل ثالث طالع باشد بایش بایقان و بحسب تو اما پای غیر تو ای
 بودن شکل هست در بایقان اور در بایقان و اکثر شکل هفت طالع باشد آنرا تسمیه خوانند و اکثر
 هجی و نه طالع باشد آنرا تشییش خوانند لیکن رس و جهاز و نه و رایتری و شیش رس تشییش این
 خوانند و باز هم و دهم و نهم رس تشییش اینرا نامند باکنند رس هم هست و

از عصف زوج باشد مراد برآید لیکن نیز و هرگاه در زیم با دادی بود حکم از عقد باشد مراد
 برآید و در وسط و هرگاه در زیم آبی بود از عقد اب حکم خانه مراد برآید عنفیت و هرگاه مسئول
 در زیم غلی بود زوج خانک حکم کشند و این ابتدا ز مراد برآید و در روز و سیاعت **نعم سیم**
 در حمل و فقه اشکان و آن چنان است که این شکل این ششم اینجع را مجب و عقد کند باشکن
 اینجع بدینوبیج کرد آن دو شکل که صاحب خانه مقصود اند از این دو را پرمه باشد که از شراح
 دینه و حصل ابا شکل که در فنازند **شکل** است ضرب نفعه نظر است در زیم در هر دو عقد
 مثل سوال از فنازند **شکل** است و شکل که در فنازند **شکل** است و شکل که این
 خانه هفت است در روزه این **شکل** است و شکل مجب فنازند هفت است در روزه این **شکل**
 ش است و دیگر شکل **مجب** فنازند هفت است در روزه این **شکل** است چون بهم دیگر
 اشراح دینه شکل **نو** نگزد که در فنازند مطلوب است وز این این **شکل** که در فنازند
 مطلوب است شکل **نماد** کرد دیگر هضر عقد شود و علوم است که هرسوال سال مغلن
 باش باید و اب عقد را و این عقد حقیقی باشد پس احکام خانه مسد که مراد برآید فاما این
 و اکثر **شکل** موجود باشد نظر کند در کدام فنازند که در رای اعتمدی شود و با عال احکم کند
 و اکثر شکل **مخدوم** باشد نظر کند در فنازند **شکل** زخم که در رای این عقد حسب فنازند که در راست
 امر حصن و محابی و احکام لزایجا استند و باقی علیه العیسی **فصل سیم** درین دو احکام حقیقی و امر عجایب
 دهنه بدل کم پون امر حقیقی شکلات که از این شکل خانه **شکل** و شکل فنازند **شکل** از فنازند این
 شکل ای ان الامر خوبند مثل سوال از فنازند هجی باشد در فنازند هجی شکل **آمده** باشد
 و دیگر در فنازند **شکل** **آمده** باشد وز این این **شکل** حصل این ای پس این امری است

و ترسنیه و تسلیت تمام درست و متعال به تمام دشمنی و متعارض ره شکن شد که در بیکی شعر افشد
اگر همه معنی شدن مقارن سیگون بود و کرمه سخن باشد مقارن نخین و اگر کما سعد
دیگر کمی باشد او نخن بشده تا نجده زان هال بیدی و زان مستقبل به بیکی اگر داد کبر
عکس باشد حکم عکس پس این بسر و پیمان طالع و خود دست بیم و زند و ده و باز زده است و میم
طالع بک و سو و پاز و دلت پس است و میمان طالع چهار و ده و دست بیم و میمان طالع و هفت
مقابل است و میم مقاشره میتواند حضرت محقق فرموده است قاهره راماهه خوانند و حکمه
است بید نظر است و از خانم را در این جدول نمایند و آنها المعرفه از المیان عالم

بیکی	بیم	میم	دیگر	زند	ده	هفت	پاز	لطف	شکن	بیک
—	—	—	—	—	—	—	—	—	—	—
—	—	—	—	—	—	—	—	—	—	—
—	—	—	—	—	—	—	—	—	—	—
—	—	—	—	—	—	—	—	—	—	—
—	—	—	—	—	—	—	—	—	—	—
—	—	—	—	—	—	—	—	—	—	—
—	—	—	—	—	—	—	—	—	—	—
—	—	—	—	—	—	—	—	—	—	—
—	—	—	—	—	—	—	—	—	—	—
—	—	—	—	—	—	—	—	—	—	—

ستاره اول **میافکه** در ذکر قرانات بدائلک در میان آتشن ایک و باد و ناک قران نخین بود جون هم کامل
و جمیعت خانه ایشان **در فانه کیا شدو شکن** و فانه هفت پس این قران بغايت نخن بید دیگر اکنه میان افغانستان
مال باری **د** میانه ایشان **در فانه کیا شدو شکن** و فانه هفت پس این قران بغايت نخن بید دیگر اکنه میان افغانستان
میان افغانستان **ب** بیدار **ب** بیدار

میمان آتش

میمان آتشن باد و آیک و ناک پس این قران سعین بود در میان آتشن **فناک** و باد و ناک
ستره طالع بیش و دیگر اکنه شاهد و نواظر در میان آیه است و این تحریر رسیده است که میمان ایک
علم اتفاق نخفته نه مشارث بدقانه بک و سه و پیمانه بیه و هفت و نزد پانه و پانزده است
خواه زینین و خواه ایک بروند به است و در فانه سه و خی و نه نظر اثبات است پیغام هستی
سعیت هر کاه شکل خانه نیز سعید باراث سعادت بسیاری بکشند و نخن خوش رفانه هفت
چهار نظر تریخ است پیغام پم داشت هر کاه خانه سعید باشد نخن خوش رفانه هفت
نظر مقابل است پیغام داشتی هر کاه شکل خانه سعید باشد چنان که نخن فریادند و اکن
نخن بید خوشت تمام دارد که ایشان شش و پانه نظر است پیغام پزرفانه هفت
س نظر است و هر کاه شکل سعید باشد نی ایجاد سعادت می بینند و نخن فی ایجاد نخوشت د
دیگر هر کاه شکل آتش و پانجه آتش نیز کرده با نقطه آتش رسیده نظر خواره است و سعادت
تمام نخن دشنه لوز بر سر بروند ایک و دیگر در نقطه باشد و ایک نیز ایچین بیدانکه لطفه باید
مرکز باد و نقطه ایک بر کر زای و نقطه مانک بر مرکز داک بر سر بید لوز بر سوی است و معنی
مقابله رساند نقطه ایک رکز عنده خود چنانچه در قواعد مایل کیم خا هر است شده هر کاه
و کوکب در پیکریم و دیگر رم و مکد تهمه جمیع شود ایقاع پیش نکشند و خانه ای و شش
دهفت و دهنه نظر ساقط است شده هر کاه سخوال زمانه زدن بینند که اول هر پیشتر گزند
گزند و ایگال پیکوئیست و چکنند خواه بود پس بدائلک در این مال مظلوم شکن خانه بخواه
مال خواه ایک دمظلوم است قبلی عال آینه متنقی است شده نظر بیش از نزد میزان کش
کوئی پیده باشد ایک پیوت و مظلوم است که مظلوم بیار آن است و مظلوم است قبل

که بادرز عثرات است و هر کاه در فنا نمای آنها اندیانه داده زیرا که نشسته است و آب
از نات است و هر کاه در چهار اندیانه مرکز فنا است خانه عدو در در زیرا که فنا که در روز
باشد عده دش هزار شریعت و نظره اخانع اش و عده دش هر است پس لاجرم خانه است
و بکسر کشی که نفط با داده در خانه است که اندیانه مرکز نشسته است پس باقی داده
دال اندیانه که بادرز عثرات است پس لاجرم اینه عده داده در زیرا کاه جزو در داهن که
بادرست و مرتبه عثرات است پس عده داده در زیرا کاه عده داده و دست دغافل نشسته
و عده دش پس لاجرم پست عده داده در دغافل است که مرکز است پست باقی عده داده در دغافل
که مرکز نشاست ۱۰۱ عده داده در باقی عالم الیکس مخلوق که که فی عده میران المهر خان
مشهور معرفه باشی سیستم مسنوی که دام بگشته اند خواهی که در احکام ناشی
صوتی سمل این است پس لاجرم پست عده داده در دغافل است که بکه و دهن و سپرده و بیان
و یکم در بیان نکش نزد کاه است که ذکر خواهند و ذکر اخراج نزد کاه که در مشتمل
ث نزد هم است **باب دل متوجه کوید** در صفت نهاده ایان **بدل که شکر**
منوب است از کل ایک بکشی شتری و از نزدیج بقوس و از طبع کم و نیکت و لذجه شرق
ملحق بر قصبه بیعنی و از شوره و رمضان و از ایام و زی پیشنه و از ایامی شر بشتم و از
حروف اف و از اعداد در فنا نمای اندیانه مرکز نشسته و از ایوان نزد و هنده که به
سری نزد و از امر از خود روز از طبقه که ایام عده سادات و هناف و خانج نزد و عده که
در شکوه بارز و در نیاز اش و در معادن قویا و که قوش و دیم دند و لزی جبو ایات کند
دجو و کند و کویا اندیانه که سبیل ایار و دغافل رخت ایخ و نزد الوه شفنا لو و هر دختر شهزاد

مسویات نشاند

ادباد است **و مذهبی باضی او اتش** است که مطلب عال در مطلب سیستقبله
یدهای کوئی که احوال قطا لان نیکست و مل بعد این بخواهد که مطلب بعده مطلب
ست قبله شهادت پس احوال مغایب بعده و مهات بر مرا دینا شد اتفاق ترویه ایه شدن
واز به حیثیت بکم دل فایه رسیدن واوال نکره شد این نزد مهابی باضر خانم باشد **خانم**
که سعادان عده دل از نقطه مطلب که نیز جانش که اندیانه مرکز نشسته بر دخواه فنا
یکی ایچ بازی دقت آهاد بند جانش **پیکده** است **و عده دل که نشسته** هم است و شن
ش سه عده که نشسته است باین تیمسه ایش **که نشسته** است ای احاده هر کاه **مشکل**
در فنا جان باری و ای شد اهاد بآشیت اند زیرا که فنا های بادرز عثرات است و آب که نشسته
در هر کاه مشکل در فنا های آی واقع شود اهاد بآشیت باشد و خواهی که در احکام ناشی
در فنا های ای اند آهاد بآلف باشد مثل خانه ایش تیمسی زیاد است که اندیانه
در فنا های ایش اند و عده داده در زیرا که نشسته در آهاده در بکسره تو شکر که نشسته ایش
و پکن بز عده دفنه ایش پس لاجرم صددی شود هر کاه **در فنا های** فند که مرکز باشد است
و بادرز عثرات است باز نزد عده داده در بکسره تو شد و دیگر از خانه که مرکز باشد است
پس لاجرم باز نزد عده دی شود و هر کاه **در فنا های** اند که مرکز است و از نات است اند
عده میتو و داده زیرا که آب از نات است و باضر قم و عده **پیکده** پس لاجرم **مشکل** نزد
در فنا های باز نزد عده داده هر کاه مشکل بدگرد در فنا های اند که مرکز نشسته و از ایوف است
۱۰۱ عده داده در بیچ نمود که کفنه نیش شد پکن بکن بکاه **که نشسته** داده است و از زی اهاد است
دو عده داده هر کاه در فنا های ایش اند که سه عده داده زیرا که نشسته و دیگر دیسم
از خانه ایش است پس لاجرم صدد داده هر کاه در فنا های ایش اند و از نزد عده داده هر کاه

شیخن بود از پیغمبر ای بر سب دکا و در زیارت از زبان برجوانت خوش کوش و از بسایع پیغمبر و پیغمبر
ولز طبیور سکوت در راه و طاووس و دلمهت پر فرای چرب و شیخن و لز طبله چرم خوش
مزوباده و از بین پای بوی عجز و شک و صندل و عیشه کل و راهیان نوش بوی و لز عوارض بدی
دلبر است که از همیاب غرضا هر پیدا شوند و قبح پیش که از عقوبت ماده پیدا آبد و بی مرفت
بود از زیارت شش زرد قبه که روز از شمشیر کیا و لز سپن بی سال و اگر در فناز صهر بشد
با افتد پنهان رسمی کردن و در طلب حق و درستی با پشت فاضی ما متوات باید جب رای کردن باشند
لرز غایی و فرزندات و خوشان بود و در این طول و عرض دعن طبل بن هفتاد و عرض این پن
و عقی این پن پن دو حیث این سب بر شخض سفید پرست خوش مردیت بمند بالای کان ابرو
گردش خوب صورت خوش خوش خدنان روی شیرین کمله عده کمال حب مل و ترس به
ذکردم کوت که بال بر زدی زند و دفع چشم ذخان سپن و پن خوش خوش خدنان غرذ نه فرمه
و همیبل و این مصلح و درستی نی در شنی پشده و ای کرم و خواست باشد و در هر زمان
و هی ای بلند و معنو و روشن بازند ساحد و درس و صعم و ساده و محکمی ای فاضی
و مجمع در کاه علا در فکل همچو طی بود و لای فلایم سویا با قدر عدو در عیار خصم
الاسفار و نفاذ و شرف و مدر در در فنا نه پس سکن و ای و ای دارد در فنا نه پن و پن
متلش دار و در فنا نه شش نیم دار و در فنا نه و جه بعنی وقت دارد در فنا نه هفت بکشته
فرات دارد در فنا نه دی یه و دارد در فنا نه با لفه فرح مدر دار در فنا نه ست صطف دار و لای
فاطر و ای اکنی دلت بر چشم ای زن فوج تسبی و متمد لای ای دی و بیون بیان
بازان رسک کشش دسته خدا و ای اکنی دهن ای اعلم **ای دوم** درصفت نیویات قبی
الدخل بی اکنی منزه است ای اکنی بیش و از بسیع باس در لز جهات میان باجهنوب

شمال از فصول شنا و از طبایع فنا کی دار شمشور جادی الادل و لز ایام بزدیکشند و لز نیالی
شب چده و ز مکان و سستان و از عوف حرف **کل** و لز جواہر کانی دار ز امرافی سودا و لز
الوان سپاه که بر زدی با پسر شد با هم که دخل و دکر و مژنت و غیره مطلق و بعد اکبر و در
شعله قدر و در زنگ زند و سخنی پر افنته ایند کا پن و در لذت ترش و پیش و خورد
صاج فان در بیت و از مواعظ دیستراست بینا زار که سپاه رعایت کند و اند در العز
و در عاست جامی خوش و مترجع و نزل سلطان و آیادان و ایادان و فانهای سطیعه در شیخ
و خلیل پر ایان و ساها بیان و قصری عالی دار ز رضان بود خیما تو و میزد مانه
در غذا و ز معادن لا جو رود کوکر و پاقوت و از قش برقا شهی طیبین با قیمت و لز
دغش خدا و ز معادن لا جو رود کوکر و پاقوت و از قش برقا شهی طیبین با قیمت و لز
چیزهای سر تریخ و نارنج و لیمو و لز مطعوه ات برعایم ای لز و خوش طعم و پیش دار کنم
از نوکله بخش خکور و از چهار بیان ایچ کم حضرت باشد چون کوکنند و ای و کا و کاش
و خرو و از طبیور بازیش این و زینو عسل و از طبقت مردم دلبر است سر باز کان و دنیان
و خانان و قبا خسان و مصالحان امرو شنی و لز صفت شاهم پاکنی تربه دار باشد و لز ایام س
پیمانه ز قبده شش و ز ایش در کهنه و ایش دار و ز ایش دار و ز ایش دار و ز ایش دار
در فنا شش ایان و ایان دارد و در فنا نه شش نه کیست و قران دارد و در فنا نه پن در ای و در
خانه هنون بجهد دارد و در فنا نه فرج دار و لز ایام بزدیکشند و لز بیانی شب میعد
اکر ز خانه ایند سه عالی زم و لز بسته ای احلاه با ای زن پنکو با ای زن پا ای زنی با
با غایی بایخ لکسی بود و در ای ای طول و عرض دعن طبل ایان شش دعوی و میزش
و ععنی ایان **سی** و در هنای ایان س دلیل است برسی داری بلند بالا میزد کس سیاه چشم
سیاه می کند کم کوت بکو غلیق فضیح زیان پیوسته ای بروی فا دار ز ندان هیبی و دشنه شش
کر و سر در دی و کرت ایان و بکشندام و طدار و برسینه خیزش نی در دنایا بکوی

و عرض این همچار و عنی این شانزده درجهات پس دیده است بر مردمی میانه مال را که
سردی نزد زنگ که بسیاری زند و فرج دهن در روند کوی دیباپک داشت روی د
برنگ چشم و گل و خشک اندام و لع سخن و با غافل و آبلر روی و در صورت زخمی و در چشم
ن اندی وارد بده بسیار شد که دام میگشند به روند خود را فالم میبینند سرا و آفرانی همچنان
دانه بسیاری سرمه خواز کارا کارا بپوشند و از تمرات بزیب و به درد کوت و فندق داشته اند
ولاز کلیدت برگشت برخ غایقی را امثال اینها و این کلم **باب چهارم** و صفت منوبات جمات
بدنگ **منیب** است از کاکی بطرار و لوز برخ سنبلا و طیبا سرد و خشک و لزجات
جنوب و لز فضول خنفی و از شرور برخ الاآول و از ایام چهار شنبه و از سالی شب و شنبه
ولاز عروض عرف **م** و از عدد در نامه شانزده عدد دوی **۱۳۶** و از عبار بر راد و ده و
لوان تلورن که بر زنگ در اواباده و سفید و بخش دل زن امراض برداخت کنند که بر کود
نات معد و غمکی و ماسعد نهاده در این اسارت دارد و باب خس کرست و همچون المراج بود و تکر و نیزه
و کافی و نکنیم کوت و دل نیزه ترش و لز عمارت ایک دکمبا و فروزه و لز صبوهات نرس
چوان و لز جدویات با غالا و کشند و دهانی سرد و خشک و لاز نوک که بشیع نمکوس ایضا
ولاز مصوات برانچ طیور راهنما توان میزد و از طبقه مدردم و لبست برخات ان و کیان
ولز پسند کان و بچان و وزبان و دپلات ایش پر و مردم ذوفنون و بابک اندیش چکم و لز ای
شجر از علوم غیر سه با کیمیاد بسیار و بسیار دهیها و عالمان علم ججز و مهارات و اینها
به ناقش و درزات و نزد و زدن و کبات و امثال اینها لاز شجاع برخست قی دلی شکر
ولاز چهار پایان برگشکاری و پوز و پیش و لز طیور بریض زنگ و ای اوان بیشهه زنگ
و رمانچ و هرچهار طیوری و طاووس و در شکل بین طلاقی و برع حقیقی نزد کوت و از چهار کوکن

پر خوی و پیزه دل و گو عقل دنامیت بیو دوزرقه پانزده عده او پانزده عده دارند و در فنا نه کوکن
دارند در فنا شده دناره
میگویند از را قایم چارم دارند اینه سایه کم هفت پوره و لش و از طمی و بیز و زنگ کوکن
لیخ و فریزکت بیش پوره در فشن میلیت و کنایا بآیهاد در خنفه بر سی شنین ولز همیشگی
در رضت و درشت و لاز نزهه بر مرات ، غنی داز او ضاع دیده است بر مرد که ایت هام دیگه کهند
نمیشهه **لطف** بیانی تقدیت و بازیخ اینلند و بایمیکت با مرکند ایمه **بابت** در صفت منوبات بعض
املاح برا کوک **منیب** است از کاکی بسرس از بروم به لوز طبایع تنشی و از جهات شرقی
ولاز فضول بییع داز مشهود بر شوال و از ایام شنبه و از سیله پنجه شنیه و لز عوف **لجه** و در
دانه عده ده در فنا شچاره ده عده دیخ ده عاقول و از همداد برس و از لون سخن و
لزند پترو بیکت بیز کفندانه معرف و نمکه بخیج خس دل ز شکر و ده روز از ایض بر صفره
ولاز طبایع سفله او باش ده اصل و لز صدرست و لز دقا باز دش و لاز
مواضع جایهای نهش و فرازه و سکستان نزبله و مطبخ و بازاریای کمی و خندق هماره لز
معادن برچڑای کم هفت و سیاه و از نباتات بر پنجه دلکه و نکندهه باشد و لز همیشگی
آنچه در زنده بود مثل سکه و رومار و کژدم و لز اطعم ایچمی مزده و لخ بود و لز صربه است
آنچه بکار ساید و لز عاهات دلیلی ده بر هر عصر و زیبایت ظاهر پیدا شود و گلخانه
ولاز عدد و ایام حرام روز قبضه نه هفت روز و لز شهربیشنه و لارسین بکهش طاپو
خصوص لاشکان داز فنا سه مسان و ایان دارند و در فنا نه بیکت و قران دارند و در فنا
دیش و دارند و فنا شبانه زده هبتوط دارند و در فنا نه شش فرج دارند و در فنا هشت قوت
و اند و اکر دغنا نه ضمیر افده سکو ال رنفه فرد برد با غایی و از چهار پاره هنوه مارزوی
حر خواه کرد پاپر خیز دست رفته است و در دیره طول و عرض و ععنی و طبل و قشی

و در از بود و از جوا بر بر قر و زد و داشتی فتحی و از نکل سان و لر خدد ایام سنه و روز تبران
 شش روز و از شمشورده ماه و از سپن پکی ق در راه ب حصول ایام شش در خبر چهار سکن
 و از اینه و امان دارد و در راه شده مکبنت و قران دارد و در راه شش شرف دارد و در راه دیار زده
 همچو دارد و در راه پکی فسح در راه داد راه صفت داده و در راه سنه عدد دارد و
 ده هشت سه و صدر داده فرای در راه دزخانه شش مشدیه دارد و اگر در راه صفت ایز سموال از
 خوبن چونی بجه ایز سفوي با خوشی با کاروان در راه باشد با از نکل بان حضوت کردن همه
 پا از زن است و حذفی او در راه طول دوق عشق ایست و غرق این نهشته
 و عقش شفعت و چهار و در هشت رانس ب مردم سیاه با افرینه پشت نی شد محاس
 پیوست ابر و شیرت لطفی ففعی بیان خوش خلق و نیکش بزری زند و سخن و پرس طبع و
 عائل و سید را بشند و در ایام سعد و دام ایام و مادر و مراد شدند و از نکل و از سر
 مشهور سراز رسن اصف و کیکن و پکیون حکم سیح و عادالین و قواره بو عاصیا
 و خواه ایونه و خواه ایونه ایونه ایونه ایونه ایونه ایونه ایونه ایونه ایونه
 حزب و از عالمک بر حاکم پونان و بعصر زده لیات هنر و میان و از ملک عصیره در راه
 فیک و باید و فتنه ایز و سوسن و اقصار مدینه الکما و ازالی ب پکی منقش بشند و تمنی
 بهم و از کوللت ایچی شریون بوده متبر خواجات و حملها ایز حرب و از هرات ب مردم داده
 و از اوران بزفعه ایز بیوت بر هنر ایز بیوت که و از از پرسه بر هنر و از اوضاع بر مردم داده
 از رجتی صید و ترصیه کوکب و با شرطی بار و با سوک که بر جمع هنر ایز راه خفن که و
 برضیاع و عق از اهدک و از ایهه این سفل راجعت نامند نقطه ایس بر راه و در سفل
 سنه است فرج سانه است و ایم **باب پنج** در صفت همه است قیمکن هنوب است لر کلک

برن و دل زیریع هزاران دل طبلیع کرم دتر و از فضول حزیف و از جهات مغرب پا هنگ سفی و ایم
 پیچ آنزو از لام چیز و زیلی شی شنبه و از حروف **طذ** و از حباد بر سفره دار و از جهار هر آن
 دز ب بعد دازنون برسینه پا پری دواز ایم باع بادی و نمکرد منقب دسد و شک دار و دجهون
 ولز طعم شبن و لز اطعم سرمه لزند و شبن پوده باشد دار و ایم هر پیچ خوش بوی باشد و
 از هرات بسا پنجه و ایمکو و هرنا و از رختان بر در حشت سرمه دغه و هب دار و هب دار و هب
 و هکوش ولز طهمه بر فاخته دبلل به و طوفی و طوس و در ایم ده و هم خوش صورت بود
 باشد و از جهات بدن دلیست بر هر ایم از هنگ کاده و شنیر و خنک و ایم بین نامند و
 از راقش بر پنجه سار بر پنجه بهم ایهه باشد در شکل همیع طبلانه باشد و از صافه سرمه ایهه
 و فنها مردیع خوش و حکم طب و ایکان و مقام دلک اوضیح ایفا و از عمارت که
 در پان عمارت و غانه داقع باشد و سیره زار و چن زار و مقام عشرت کاه و از طبقات بر
 مردم عیاش و ناف ایز حرب دکوکان سانه روی و بیان هم و طهان خوش
 او زده حب خان پیخت و از جهونات برسی بلقی و یا سیده ملطی و از شکله ها حسر و از
 چکوکی هم ایدا و مرا و روزانه ب دار عذر در در راه ایام پیچ روز و بیوی عدد ایام شش روز
 و از شورده ماه و از سپن پکیس در راه ب حخصوص الا شکل در فانه پیچ سکن دامن
 و امان دارد و در فانه پارزده بکبت و قران دارد و در فانه هر ایمه شرف دارد و در فانه شش
 هبوط دارد و در فانه هم قوت دارد و در فانه هم ضعف دارد و در فانه هم ضریح دارد
 و در فانه پکی عذر دارد و اگر در فانه صفت ایز سموال ایمه ایمه بود که برسد با از هندا
 که بکسی هندا باشد که عال او چون بوده ایم باع بیهی آیستی بایاری با از بیار
 شرکت و بدار و درست با از سفوي با از چهار بای که دور باشد بایکیک در فرندان

با کچه خواه سپه دن از ده در داهه طول و عرض و عمق طول این پنج دفعه این هفت
د علی این صدرخانه و در هشت آن برخنی سفیده پوت باشد نیزه و خذان روی و عشرت
دوست دراز بالای کونا کردن و کوچک سر بر پک شان کبود چشم میکن من موی و خود
دنان و در صورت فایل پانزی دارد و اخره و قون خاره وزن دوست باشد و اگر زن
باش خوب صورت باشد و مکاره و بد خود فتنه اکنفر بود فنا کندم کن و نازک پوت بود
مرخی اندک سرمه پل کم بهاری از لف خنزاب خوده توکونی زیک سرمهش کاه دین
رسنیزی تری خواه چکیدن و از افایم سبود دلیر است بر نصف اول از اعلم خی و ز عالم
بر عجی که آب بوده باشد و از دهار عربستان و از ملبد معبره بر شهر هرات و مرغاب و
جند و دشنه و طلب و شام و کوفه و اطراق و از جهات ستر پیش و از اسیه بشی
و دیسای ملتون و منقش و قبیق پون اطلاع و حسر و از ما کولا است بر این چوب و شیپن است
مشعل و کره و چنگال و تر هلاک و امثال پهنه او را طعمه بخطابهای لذت و شیرین و از
اثمار ببر خوب زه شیرین و تر نیز دار اوانان بر حرف و از همیت بلطفت و لز اوضاع
بر سوزران جنکه و دلبر شفیع نه رقص دیساز و نازک و زنک و باش شیر و از پیه میقدار
در و شمع زانها افزونش واله هم با **باشتم** در صفت منویات فقله بدانم **منویات**
آن که اکب بزه و زه بزه و جدی و دلو از طبایع سرد و خشک و لز فضول شنا و از نهر
شعبان و لز ایام روز شنبه و از بیانی شب پنجشتر و لز همان چهستان و لز حروف حرف
۵ و لز اعاده دفاتر ده عدد پنجاه پنج دار و لز جا بر معدن و لز لون سیاه و لز امراض بر
تر سکب این اسم بوده باشد در این جهات سمه بر تخت و لز اوقات بر زنگ برگران و لز اقامه
دلیر است بر نصف افیم اول و لز غالکت بر کردستان و طبرستان و سند و بعضی لز میانه
وجسم و درین و گرگات ولار و ایمس بر پرست و خوده در پستان و ایکم بر سرتاوت و قبوره
و شیوه

و پرستن دهد منی شدند و از ترشی و لز دار شیج بر بروزه دلید و لز ایام و لز خفته در پست او
سکن بود و لز جهادت پنجه و شتر و کاشش و سینه بسیار بسیار ده موس و دکمه و گهان و لز
و لز طبر سرگان آبی دخواب طراطیم بر این قابض پنجه بسند و لز فایر ششیت و میگشت
بر بند کان و چکران و چهاران و صیاران و صحران و در زان و چهار پامان خود و لفند شد
و خانه بخ دغانت و پنجه نوبت بر سیان زر دوده و کس و خفه و باز نامی عالم و عقد و نفع
و بستکی و دلستکی خاطر از سیا بدهشان بر سرستان و لز ایام دلیر است بر تاد فایه و
ار از این سرمه سودا دی و در دا پر خصوصی لذتگان دل فایه نهم شرف دارد و درین پیش
سکن در ده دن غایر چهار هد دارد و در فایه بخ مزاج در ده اگر در فایه سه افت سه ایان لز عالم
باشد و پانز بیان ایستن باز فیض بخ ایانی که سار با ایکم محبوس بود و در این طول و میان
و عقی پول این ششیت و عوض این بخ و عقی این سی و بخ و در هیات این بس بر مردمی سیاه
چرده کوتاه بالا کم نزکش سرمه زند و کونا کردن و کوچک سرمه و فون سینه و دیگر شکم و لز قری
چشم و لز کلات و بداصد و رشت روی و کرفته آور ز و تور پشت و بخ که و میر با چپک
و پانزی دشنه باشد و در ضمیران سی توال از غایب و عاقبت کاروی و باعده و شرکت
ما خلدم و کنی و پچ را که غایب شده باشد و لز زنک و پانزکن پک بخی و پیان ده بخ و
کنی سه ایان باشد و لز اس می شمومه بوكبر و عدبی و قلی و عذر ای و زنگ می که لفظ عذر و عیا
تر سکب این اسم بوده باشد در این جهات سمه بر تخت و لز اوقات بر زنگ برگران و لز اقامه
دلیر است بر نصف افیم اول و لز غالکت بر کردستان و طبرستان و سند و بعضی لز میانه
وجسم و درین و گرگات ولار و ایمس بر پرست و خوده در پستان و ایکم بر سرتاوت و قبوره

واعلم بجزءیش و مخ دازنای کولات برنان و کاهه و جو و عرس و کلک و باغالا و پاچه و
از اطمینده بخطه امای تیری و لوزانای ربربا دام کوی و کرده کات و فندق و زیستن و بازگان و مزم ز
منوبات نکس مهیت بمر شنی و لوزانی از از و زان، بیل برش خلخال اساعدم **باب هفتم** در صفت منوبات آنکس
بلاکنه شکل **منوبات** از کوکاب بعلان از برج دلو و محل صدی وزن طبای سرمه و خشک
وزن جهیت جنب و لوز قهول شناور شهربار بج و لوز حروف **ب ص** وزن ایام روشنه
وزن پیا شب پنج شنیه وزن اغداد و رفتن در فانه هشت عدد سی و شش و لوز و مقارن لز
مزدو سنک و آپن و لوزون سیاه مطلن وزن از اراض سودا و مصل و دارا خاست و متوئش
و سک که روکی هست و در شکل در رخیش و معدن و تریش و لوز خوش رشت و کم بخت و
لوز جهیات برج و هر میسر راش و فشک بود و لوز شرت برث بیل و لوط و زیستن و عکس و
فضل و از غواص برآنکه به دیز پنجه و طعم شنیه بیث و لوز لیس بر دست مال و محب غاره
حقنیت و متعلق باز وع و پیش کاد غایب رفته و لوز رون طبقات بسردم باز رکان و دوقیت
و دیگان و کسان و بداصلان و کم بخشنده و مخون اشتبان و کلک ای ران و هر دان و بیدان
و سانک کارکی خبک کشند و لوز حیره ایانات بر قیو و کا پیش و سخاب و سور و کرمه و میش و مار
وعقرب و کلک و لع و سور و لوز طبیع بسرگان آبی و لزان و پستک وزن شیار برد خفت ما زد
و بدلله و کرده کان و بجز و بادام و هر و خشک پک پرس و هیا ادخت باشد مدار رخانع بجهانی
خرا به و بانه بزین و کوکون و پاد بر ترس ایان و پاکنست هر دان و پاکنپ رفه را و رهان و
شونه ناک و ناخشون ناکت و لوز راه است بدی دلبر است. بر هر جا که از زن بظا هرید از
چون اتفادن و بستن شکستن ایضا و آپن بین ما ندو لوز نهانی معیوب که داشته شد
وزن شهرو پنجاه و لوز سینه بجهت نهان و لوز ایکال سیاه است و در واپرس خصوصی ایکال رفعه

آنکه سکن

هفت سکن و امن و امن پیرف داده و در خانه کت هر چه و چک و قوان دارد و فناهه عمد دارند و زنها
سه عدد دارد و فناهه سیخ هر چه و چک و در خانه هشت عدد دارد و فناهه و افخر خ را در در خانه
و قوت دارد و خانه پیچه صنعت دارد و نیز از دو و نیز شانه دارد و در همگان پس نهان از زنها
بود کنم خواه هر ایان کند و با این بیانی شرکت باز هم کمی پنهانی که در پایه طول و عرض و عن طول این
چه هشت ده عیون این چهارست و عیانی هشت تزده هست و در همیشان **د** لیده است بمردمی هندریان
که بمنظر بزرگ سرقی که این پنجه هر چک که فیض سخنی خی کوی بار یک ساقی بداصد صعب در فون کو
مکه بر یا خانه دو ریزشی ای و پاسی بوده باید و نیز در پایی دراغی و حرامی پسده باشه
و لوز ای چپ دلک باش و لوز ای شهربار برای این ایان و بایا علی و توکل علی و هر ایکی
در لحظه یا با ایام ای داشت شاش و دیگر هم و زاده و کن ایان و سلطان علی و هر سی که
بهن و عیاس و آپنی و صفت شکل همانه بکش لیکن تعظیم والغاب و ترک و راماده ایشکل
آنکه شنید و لوز جهات شنه دلیل است بر کمکت وزن ایالیم سبع بر صفت آخرا قیلی اول و لوز ایک
بر نیزک بر ای ایهی هند وستان زین وزن بلاد عجیب برس اندیش بشرهای جسم دلزایکله
هیان بطر و سنگک دلها و باغه ای و خطه ای ایش و قابضی ای دو تریه ای هار و از شرت بر میوای
چنکی چون پوس و بلوس و بلوط و اصر و دشنه و ما زد و هسلید و چرا کلک که لوز ایان بر
شعل طلوع و لوز بیت بر همی و لوز و مصالح بر خفه و در هیان فاکت نشسته باشد و پا خرو بیه
که در هیان خار و خانه ای کرده باشد و هار داشت و در هیان ای و ده ایکل رند هنده باید
باب هشتم در صفت منوبات جو و **منوبات** از کوکاب پنج دلزی هر چه دلزی هر چه طبای کرم
و لوز از جهات غرب و لوز فهمیت بیع وزن شهرو شوال و لوز ایام سه شنیه و لوز ایام سیزده لوز ای
شیه شنیه وزن موافعه هر چه دلزی هر چه حرف حرف **ح** وزن معادن آهن و سوز وزن لوز ایان

سنخ و سیاه و از امراض مرتفع چون واز قبیدت بین دخون سکن و ندگرست و طولانی و ثابت بداری و همچو
و خس و کنس طلق و دلندت شیرین و ترش پر از اطهر بخ و پشور از هربایت برداشای شد ناجوش
دان ایسم بزرگ خاهم و از روایج بروید نزخوش و لذت آشیاب در رخت امرود منش که از عیان برجهد
ولنجها پایان برگرست و خون و سک در نزد و جانوران موزی و از طلپور بزرگ شور و از طبقه ته لش
برهیب هنایت او شکران و آش حرب و فتن و جنگ و ترکان و جملادان و قوهایان و آنکهان و آی
خرسان و فاسقان و اش کاران و اهل نظر و از مراضع بجا های خانی و سکنهای خوب به مقام ایل
صلح و حکمت و سیاستکار و موضع که خوف باشد و صحب خانه هشت و منوب است بلوست و میش
و هشت دلیل است برخوف دترس و نکبت و از طبایع طبع وی خس است و از افایم سعو بر این خفه دل
اقیمه هست و از هر جراحت بدی بر هر جراحت که از همیشه طاری بید اندرون سوختن بش و کمین کنک
و چوانه و سیاع و خرات اراضی آهی و پیش و سکنی کنک و لرچکو کنک چو دلیل است بند و بند
بادی و کنم ماشد باد سوم و باد سیخ و از خددا ایام ش رو قبده هشتاد روز و از شهور پای زند
و اول نصین ششیل و اکمال سیاهی هست در داره خصوصی لذت کل در فانم هشت سکن و
امن و امان دارد و در فانم دنکیت و قران دارد و در فانم ست خد دارد و در فانم هفت مراج دارد
و خد دیست و هشت دار در فانم ده شرف دارد و در فانم جهان سه بود در دار و در فانم هشت
دادر و در فانم پانچه قوت دارد و در فانم هست منعف دارد و در دنکیت و ست شمشاد ردو اکم در فانم
ضیغ فند سیال نزن خوستن بددی این رمایی رزی که خواه بقعن کنند که خوب غایی پایه را بخوبی
و در داره طول دعوض و عقی طول این هفت است و عرض این هد و عشق چهار در رجایان
دلیل است بمردی سرخ نک از رزق چشم بلند باکه در روزی فراخ و زیبایی چشت
دادر و کوچیج باش و از بعد است ستم برق طلاق و از سایی همچوره دلیل است برا برایم و

۴
مشیبات بایض

جید و قفع و برام و تهمن و سه راب و ستم و لز عالک تجای دمناب و علایق دار زبد و سیتو
بر شنخان و بخی از شهرهای کستان و شنخوازهای بیکان و از ایسم بجزای سخن زنک و از
طعم بر تجویز از نکول است بسکای بایی بسکر و منع و پنه و زانه ای ربارا و دغاب که کانه دغافل
ازن بابل نجف و از همیست برخوازه از نمیه بهار و از اصیاع برگفترا و خرس نزک
دکو سفند که در تو آکب بفر و از سیع سرطان و ای طبایع سرد و تریه زنجهات شاکل از فصلهای
منوب است از کوکب بفر و از سیع سرطان و ای طبایع سرد و تریه زنجهات شاکل از فصلهای
وزر شیوه همچو دار زنام شنمه و لز بایا شنمه و لز بکان باغ فروستان و کناراب دار خروف
د دار خروم برم و از دار اسراری همچو دار خروف و از امراض برد و دلخواه و تقویت است و سعد و
ثابت است و در شغل طلاقی و آئی و بناقی و دلندت پیش و لازم ضریب بر خود سفند مطلق باشد
مانند نفعه پارچهای سفند بسایار پکت باقی است و لون سفند پارچه و دشقات و از معماک
بر بیلور قسلو و از شجاع بر رفت اکلور و از هژهات سر هر صوای کنک با مردم ایش پر دیون کنک
و کاو و کو سفند که مفتر نرساند و از طبیور منع و بیط و لکیک و کنجکان و از بیفات بر مردم
شجاع و ای ای از رفاقت دان و از عرفت بر کاز زان و بیز زان و مرواریه فرشان و صحب غانه
است و منوب است بسف و هم و دین و نقوی منع و عبارات و خواه برش و خواه بزد
خاندان علوم چون علم پارضی و بخواه اعاده و پندر و بفره و لز بسایار غلط ای دلخان شود که ب
نخوار وی ترسدی و بلم برش دار ز شهور بششان و لز نصین و لز خ و در داره خصوصی
الدشکان دنخانه نراس و دنمان دارد و در فانه سرکیت و قران دارد و در فانه هشت دار دار
فانه هشت بهوط دارد و در فانه چهار هرفت دارد و فراخ و قران دارد و دندنه نزد را در در فانه ده
ضعف دارد و در فانه هشت هفت فرج دارد و در دو همچهار مشش زد را و اکر و فانه خصیه اند سکون

و از اصراف بر حسبه صاحب فناز داشت و منوب پارشان و اشغال و اعمال مقام و زر
و اشاد و موت و سلطنت و از طبقات مردم دیدست کیسا نیکه منفعت دهد و سفر و کشت
و پاکش اون و سه و ران و رکان و مردان صاحب رتبه که بر این داشته باشد و از عرف
بر منعهای خوب مثمن خواهی و صراف و اشال هنها و از منفعه مقام معنی عالی که در آن
جعیت داشت باش مثل مقام کنام و در ملائمه مقامهای دلکشی فرع افزایی و از
اجناس بر زیاف و خواهابلا بایف منزوح و از چکوئی خواه بر زنی **تفاب** و همانی کرم و
پاکی کرم و از عدای ایام شر زن قبیح خود و از شورده که و از پنین پکانه و از
شکانهای تشریف و در راه خصوص الگال در فنازه سکن و امن و امان در در و رخانه
چهارم نکت و قران وارد در رفانه پکت و جه و فرج و طرف دارد در رفانه هفت یهود
و در خانه نهم فرج دارد و رفانه پنجم وقت در در و رفانه پازد هم ضعف دارد در
خانه ششم حد و در در و رفه بران **س** سوال اپادشان در زر کان عالیه شد
پاک و پاکی و پاکی با چهل پامی کردت از دست او فنبادش و کرسپا پنک بش
و در اپاره طول و عرض و ععن طول اشتریت و عرض امن تهست و ععن این نهست و از
اسایی شهوره دیدست بر سلطان آقا و سلطان شاه و اقاموسی و کماوس و میتوان
و چهل که و هنگام حاوس پا رشاد، رتکت و پا حاکم بر سند و استوار شدن اینها از این لام سمع
بر رفعت اول طبع حصارم و از عالکت بر شرق زبان دار میاد و معتبره بشره خط و ختن و قند و از
و بعضی از شهزادی بدخان که بعدن لعل نزدیک بشده و شهزادکه بای تخت شده شده شهور
بدار سلطنه اصفهان بصیر شد و زن ایسمی بر ایسمی ملوکانه و از منفعه بر قصرهای غالی و زر
لکه و تغایرها را بان بر سیان سیار خوب و کوئندان فرد و لر ایسمی بر خواهی شهید و از همراهات

از نیکی بود با غایبی با محیوس با این معنی یا نام که برسد و در زایه طول و عرض و ععن طول این
جهت است و عرض این سه و ععن این نهست و از روای سبودی کلاید و کافور بوصیلت و در
پشتان **س** بر صحنه بنشد بالای پندر پوت نازک بدن پیوست ابروی خود و نرخان فراخ
پشت نخوش طبع در روی باز نافت و سینه نهایا باخانی دارد و از اسایی بدل است بر جهت
و این و صطفی و مرتضی و مجتبی عالک و مقبوک ماه میری و از افای سبج بر پیغام فراز اینهم
و از عالک بر موضع سر دهه رهارت دهله افات که هوای اطبیف و داشته باشد و بعضی از هم
عربستان و ایالات بر خواهی خفیده طبلوی و از عطیان و روایی بر کلاید و در فسایی خوش و لذ
ماکولات برش و پنرو ماست و از اشاره بر مسوای فام شریط خوبونه و عنوه انکور و ریا
و آلو و کلاید و شفتاله و ایالات زان میان هنفل و از همکات بر پل ایش و از ازمه سعال
و از جات تند بچل جنپ و از خصوصیات بر خواهی که پک اب و همایش
حضرت احمد **ج** و پاچخ بر پشت و دشنه باشد و اسراع **بابی هم** در صفت همیات نهاده اخراج بدانکه شغل
نمیباش است از کتاب بشیخ ایز بروم اسد و از طبیع کرم خشک و از بحر اش شرق و از
فصول صیف و از شهوره ذی قعده و از ایام روز بکشند و از پالی شب جمعه و از عرف **ج**
و از اعداد در پا به نم عدد پهپای دارد و لزوجا ابر بر طلا و زنپه الات و متوجه الات و لزلون
زند و مطلع و مخدای و مذکور معدنی و بجزن طعن و در سکل هم قدر ناری است و از اراضی بر در
چکرو از ملعونات بر خواهی شهیدن و تند و از همیات بر پا که کرم و خشک است باز خیل و
فضل و لزقوک سر پک کرم و نهاده باشد و از طبود بیش هن و باز و نهود عسل و از محاذات بر
لاحورد و گرد و نزینه و باقی و امثال هنها و از همیات نخانی و لهیز از شجاع بر درخت خدا
و عز و از چهارها را بان بر سیان سیار خوب و کوئندان فرد و لر ایسمی بر خواهی شهید و از همراهات

دایره حفصی اللشکار در فاصله ده سکن و امان دارد و در فاصله هجده سکن نیست و قران
دانه در فاصله پنج و بند و میان و پوت دانه در فاصله هفت و بند و در فاصله هشت و بند
دانه در فاصله هشت و بند و پوت دانه در فاصله پانز و بند منصف دانه در فاصله ششم
دانه در فاصله هشت و بند و پوت دانه در فاصله هفده و بند و پاسفری و پاچه‌پی و پچه‌پی
آن سی سکوی ایزاباده ایان و بزرگان عالیقدر باشد و پاسفری و پاچه‌پی و پچه‌پی
پاچه‌پی کردت ایزدست او فضیا شد و آن را بسیار باشد و در فاصله طول دعوض و
عنی طول این شش سه عرض این سهت و خفی این سهت و از اس می‌شونه و دلیل است
بر سلطان آذن و سلطان شاه و آفوسی کاوس و هر شنک و جهان کبر و هنگام جلوس
پا در شاه بر تخت و پاها کمتر مسند و هست و رشد این اینها و از افایی بعد بر لصف اول
اقلم چارم و از عالک بر شری زمین و از بلده معتره بر شرخ خطا و فتن و قدر و عینی
از شهروای بیشان که بعدن اعترف داشت و شهروای که پایی تخت باشد که سخنور بردار
سلطنه اصیونت پاشد ^{ای} شیخ به شهنشاه و از مکان بن باغ دهستان و از عروف ^{ای} ش

ولاناعدا در فاصله پندر هشت معدن هفتاد و هشت دانه و از جهان بر لزواد الماس و در وبلور
واز امراض مرد و کمر و داهن و ایست دهنده و سعادکبر و عنیز مطیع است و از لون سفیده
وزرد و بیهی کبود است و در هشت مد هشت ولدت پیرن و لذ اطراف و جای طرف غرب
با جنوب و از جهات بر کندم و جوه و کنده و اینکه لبندند و نوش همه بشد و لطف و هرب و بن
واز عادن بر از زنگوک و کمر و در دریچ و هم و از شیخ بر در هشت اینکه در زاده شناور
در خان بیک در از شیخین و از چهار پایان ایش و کاو و چهار ایات همکوش خوش کوشت
واز طیعی سردو تو از جهات شمال با شرق و از فضول شنا و از شهور در قعده

^{۱۱} برعیز و شنک و فضوان و بوبای خوش و از کولاست بر اینکه در طبع شنک باشد جون خیاطک
و بیه و خربزه و از اوزان بر خفت و از ملوات بر زمی دلخواست و از از شنک راضی و از
مشهور است افعی خضر و میقات و قال و محظی باشد و اهل اعلم **باب شنک** و صفت هنوبات
لطف الداخیش که شنک ^{ای} منوب است از کوک شنکه دان بر بروح خوت و از طبلای سر دست
وزرجهات شمال با شرق و از فضول شنا و از شهور دری تقدیه و تدبیه شنک و از ایام دور
پکشیده و از بیانی شب بجهه و لز عروف **وت** و از عذر از در داره نهم عدد چند خن در دو
لز خوار بر طلد و زربه الات و مرصع الات و از لون سرده مطلق و معد فوج و نمکه و معدنی
وعجز مطلق پدر شنک هدو زناری است و از امراض بر در دجکه و از طعمات بر چڑی شنک
و شند و از جهوبات بر اینکه کرم و شنک است باز پیشنهاد فلهند و از فوک بر در دجکه کرم و شند
باش و از طبیور برش هن و باز و زبور عمل و از عادن سلاجو و دکر و زرنخ و ماقعه
و امثال اینها و از هنگات سرتیخ ذماریخ و لبه و از اشیا بر در خست هن و دعو و زچهار پا ^{ای}
بر سبان سپا رخوب کو سخنان فرد و از این سرچنگی اغپس و پیان و از امراض بر
حصص و حب فایده است و منوب است بپادشان و اشغال و اعمال و مقام و زر و شاد
و غرث باطنیت و از طبقات مردم دلید است بک پنک منصفت دهد سفر و حرکت و پارشان
و سهوران و بزرگان و مردمان و حب که رایط داشته باشد و از عرف بر صفحه هر قریب
مشبع و موصافی و امثال اینها و از موضع بر تمام معتبر عالم مردمان جمعیت داشته باشد مثل
مقام حکام و درالله ای و مقامهای دلکشی فرج افزایی و زجاجان میز رنای و خارا با
طلبا ف مزروع و از چکوکی و ابر زر رایی آثاب و هواهی کرم و بارهی کرم و لز عذر دایام
شش رو زمیر و زدن و از شهور ده ماه و از شنک پیشانی داشت و از شکه ای ای ای ای ای ای

وقد صفو و از تام چشنه و از بیان شبه سببند و از پیش بر گبور و دراج و بکت و طاوس
و هر کوش و خرس و از طقایت ب مردم باز رکان و نیز زن و مجان و هژاف و کس کنکه هفرد رها
کستند و از مواضع ب جایهای مروغ و دل پنجه عمارات باز نیشت معتم و قهقهه عالی و ساجد
و مارس و کرکهای آب و از ایج ب مردم و از چوکنی هجا ب ابر و طوبت و سرا و از عدو آنام
پست رو زن قبض بچک و نوزد از شهربکاه و از سین بکش و از شکر سه سه و در دوار
خسوس لاسخال در فناهه افده سکن و امن و امان دارد و در فناهه نیکت و قوان دارد و در
فناهه چهار شرف دارد و در خانه ده به بوط دارد و در فناهه شش صفت نیاز دارد و در فناهه
چهار قوت دارد و از چهار شش مشکش دارد و در فیلان س^س سویان از نیز کان و شراف
و هستان و باید است آوردن چهاری و با اتصفو و از نکاح و بایهی و با خوبی و با خوبی و با خوبی
از هستان زار دو ب ازواجال اعلمه و با از معشوک که بدرو کشند و عشق بیشتر را شد
با از چهاری و با از چهاری که لرزت از رفته باشد و خواه که باز بہت آبد و در داره طول و
عرض و عین طول بین شش عرض این هفت عین این چهارش است و در هیئت ان س^س لیست
بر دری متوجه القائم سیح و سبند و کور وی پیچه و فضیح کوی و نوش خلی طرب است
و ظاهه هفت و بیک سره کشا دارد و بیکشانی با هم ایشنه باشد و بیکش هفرزگی
و در سن خودی هر باشد و از همیشمه و بیکش است برقع و طبر و واعظ و صلحه ذاته
ذماح و نفع ایش و از جهات تشه بر تک دلایل نیزه بر مستیق و از ایقات بر بکام طامت
نمای احصیو غافیش و از اقوایم سبع بر رصف هر اقلید حیم و از عالک بروط معمور عالم و
از بیاد معنیه هر مدنس و اصفهان و همان و از کارلات بر اطهه هرب و شیخ اسپار لزند

و کوشندی ها زک و از ایس ب را پیکه هز و فرم و پاکه هم باشد و از عطر ب ایت و روایه بر عذر و هر
و از ایهار بیش غلایو ایکه ردا نار و ایکه و از ایهار نیل و از بدرست بیزی و از ایهار
بیشندی با ایکه ایل علم با بیکوب باب دوازدم در صفت منوبات غنیمه ایم ایت بد لکه
ف نسبت است ایکه ایکه بز دیب و از بس و حمل از طبایع کرم و خشک و از جهات شرق
و از قبول صیف و از شهود رجب و از بام شنبه و از بام شنبه بیچ شنبه و از عویض
خ دازه معاون ایکه سپاه و کم بیکشند و از بناهات تج و ایکه که و کشند و از بیون شتر و
پر و از ایهار بیش او در دیت و تکرو خاب و کس و بیا هست کوکت دارد و طبعه ششی و
در شکل طلاقی خمپس معذی لای ای ای ای طرف شرق **پهله** شرق دارند تج
دشوار ای ای شبار ب مرد خان بدار و از بیکوب است بد ایهای خشک بیفع و ای براحتات بر جا هی که
از کاره و بیفع و سوزن و ای
و هر ده بیفع و سوزن و ای
اسکان ای
و در ای
و در خانه هم شرف دارد و در فناهه هم میظ در دار و در فناهه هم قوت نیزج دارد و در فناهه هم ضعف
و ای و در فناهه هم ششم عدد هشت و بیک دار و در فناهه هشت و بیک دار و در فناهه هم دار
سنوا ای
طول و عرض همچ طول این بیخت و حضر این شش و عیان این سر و هست و ای ای ای ای ای ای
است بر دری بیند بالا ای
دیچه همچی ای ای

که از آنها و اخون شنیده باشد چون کشک بکل و ترشیابی باشند و از سایر بر جراحت دیگرها بکل اساقفه
و فاپهون نیز بر جای اسماه ملکه و از این قبیل سبده و پنهان و برش و بکار و پد عرب
درین و مرکستان و بیر غیر میور بازون و از پهلوانی فراز و زنده بهم وقت بر هفت تمش و سطح و پنهان و پنهان
کشوت چون و عده است کادی و لزجات سنده بردید و از افسوس بر اینها بعضاً ندانه و لزجات سنده
باب نکسته نکشده بثوزاعظیه است بجهت پیاز سیاه و از اینها بر اینها که بخایت چشم بشد
مانند ضغطی عینه و از اوزان بر حفظت دارند بیویات و دریش و کمر و لالات فراتا و شمشهه و کروی عینه
ولز او منعه دیده است بمردی که زنجیر گذاشت در پای و مشتمه ناشد و اذن بکشند و اینها ای انسانی
عشق و انت والد خام **باب چهودم** در صفت نوبات فیکه نکته شکل **منبیه** است از کتاب
برخی خوازیم عقیق و از طبیعی سرمه و تراز جهات شانی و از ماضی بیان و در متور خادی
الاول و از ایام مردم سرمه و از پالش کشک بشد و از مکان خرابه و از دروف **یخ** و از اعداء
و رفاقت بخ عده پاتزده و لز معاون بر این وسیله از جاهز بیهوده و از نیزون بسرمه و دکمه و
از امراض در در کروه و هر رضی که لز طبیعت بهرس و از اعضا نزیر که و لز اسلخ بکشند و ترکش
است و منتفی نیزه و خشکی نزک نشده ای و بسانی و در شعلی و در از و در لذت بخ و شو و لز بوب
عن و پاشا هزب و سرق عقب نزک لذت اند و لذ طبقات مردم دیده است بترکان و امردان بر
باب هشتم بکاران دیگرین از اینها سرمه و دو سیوه از سرمه که از اندی خانی زاید و لز
جربه است برد اینها بی طعم و لز جیوانات بگشت و کرمه و توک و لز طبیور بیان و ما ند اینها ولز
طبقات مردم بد افال و لز ماضی بجهانها خرامه زنا خوش و از جهات است بر جراحت و لز زخم
شپش و پنهانه و لز چکوئی هوار و زیارت و از مکان پانچ و بوستان و از مرد **ذلت** و لز اعداء
نیزه و در اینه خصوصی لاسکان در فازمه اف هیکن و از همان دان و در فازمه نیزه نکش و لز

معنی
ذلت
شیخ

و عذر اهد و در فازمه دهم شرف دارد و در فازمه تچهارم بجهت دار دو رخانه ششم فوج دارد و در فازمه هشتم
قرت دارد و در فازمه هشتم منعه دارد و در فازمه هشتم لجه در در و در میهن شوال رقین کردن بمال
و نا اسبیدن غایب و پارزه بکور و با از خصوص و دخت و پیغاید و پارزه بایزه و پارزه کوئی
رسپه برسه پارزه عیقت کار پارزه تزئین که در در پاره طبل و عرض و عقیق طول این پیغایت و عرض
اينه و غلی این شخت و چار و سپاهان **من** دیده است بمردی هیچ سیاه و از اینها بر اینها که بخایت چشم بشد
برخیم که بدو نه و میانه بالا که بر روی این دارند و قصبه و خلا و در مکه منوب بهم غل
باش و لز بیه دست زنان میان اینه بیه بود و پیز ساده رو و کوچ بود و لز بیه شهود و لز بیه
بپیلان و پیلان سپه و پیلان منصور و خان و میشه و عواد بیه که جزو مذکور است
لیکن بین شهادت میلان منصور و خان و میشه و لز اعماق دست و دست رسار بر پاره شاه و
لک کش و هرب بان از راست و لارا غایم سبعه بر رضعت اول قدرت و از عالک بر و لایت درم
و کرستان و لر لایه و لر بلاد و شهوده خصوص برسههای این مالکت نمکه و لز ناکل است بر
چرخی شو و نیزه و کوش شهوده بیه نان لوش و از هن و پیزه کی نکه کو و لز بیه بیه
و شن ذرا کش و از طم شو و نیزه و لز رفیع بود داروی ای بقراط و لز ناتا بر این که لز نیزه و لانکه
متغیر الطم شده مبارزه تند پاره خار و لز اوزان بیش فعل و لز بیه دست بدر و لز بیه در و لز
او ضایع بر شکنیهان ها و از جهات سنده و لز خد و بیه بات بکنده کاری بیه خلفی
باب هشتم در صفت نوبات عتبه و خیمه نکته شکل **منبیه** است از کتاب بنره
ولز بیه بیه و لز طبیعی که و لز طبیعی و لز طبیعی و لز طبیعی و لز طبیعی
و لز ایام جمب و لز بیالی شب و لز شنبه و لز مکان پانچ و بوستان و از مرد **ذلت** و لز اعداء
خانه است عذر شش از دو لز لون سفید و لز دو لز ایام برسههای لان و در فازمه نیزه نکش و لز

و هنر مطلق است و در شکر طبلانی و چهاری است و در لذت پژوهی و راز اطمینان طبعاً همچو بیشتر
و از جوانی طرف شاد بگفت شک و از پیری مرچ و علی پیش و سلیمانی و از بیشتر
بر شیرین و از بیشتر آسان بر جویت امید و خوش بایع و شک و عارف و فرم و از بیشتر است بر تی
دید است بزم پنهانه و پیشتره هاشمه ایشانه ایشانه ایشانه ایشانه ایشانه ایشانه ایشانه
از جوانیات بر اینکه داکر و آنار شیرین و از شکار بر درست سرد و خوش و بد معاف و در فانه آنکه با
نراکت داشجوانیات بر کوشیده ایشانه ایشانه ایشانه ایشانه ایشانه ایشانه ایشانه ایشانه
محترم مقام آیان و خوش و دخنان و آبایی هاری و باغات عالی و قدر تمام فاعل و همانکه
دانان و هضرتی خوب و متعام عزیزت کاه و محبت فانی چهاراه است و از پلکانی هم ابر و زیارت و باران
وسرا و از عدد ایام درست روز و لذت شهرده ماه و از سینه پیکار در دریا و هم
خصوص لاشکار و فانی چهارده مکان و ایمان داده و در فانه چهار نکبت و قوان و لاد و در
خانه شش بوط و در در فانه خلاصه شرف داده و در فانه پسخ فرع در در و در خانه قوت
و منیله داکه و رضاخانه هشت هصنخ داده و در فانه سعد داده در در هست هشت شش داده
و صهلان نس سخا ای سلطان و عاده در ترس و معرفه و باز ترقی که بمالی که تحقیق داده
در داران طول و عرض عین طبل این پیخت و عرف این نه است و عین این هشاد و بکت
و در پیش خانه سعد بکت بسردی بلند بالا سرور کت سر سغد پرست و خوب چهار و هشیل
و کامل و در جمیع قلن هار و بی صوت و کردن خانی پیش لی دارد و پیش است ای سد بود و از بیان
بی خبرتی بیز و اکرمی بی خی و جوانیات شکر پیشل و قند و لذت شیریت و میز و اکبر
و لذت داده ای شکر بی خانه جیسلم و خواهی عیش الدین و مواجهه ای الدین و پیش داده
از خان بی خی و خانه عده شمشت شش زاده و در میان سی سکوال زنگی و شرکت و میزج

بر اصفهان اقام چشم داش عالمکت بکشیدان داپک بر دی اب باشد و بعضی از دیار عرب و از بادر
معجزه و شهود مزدید بکار او چین و این داش دقت و وقت بزم کمانه روز عادات و از بدها شسته
بر کت داش کلمه چشم که از کت شیرین باشد و نوش خوار باشد و از عطرها دارای بزم کلامه لاله
چشیدی اند که سخن داش بدمیات بر زمی و سر دی چون رویی آمد و لذت بر هدایت خوش
او ضع و اشت پای بر شخصی چشم با طوق پارشای در دست داده و لذت خوار و حسنه از سر
چکان و چنیه و سر کاه و مزتین بدانه از تهمه سکافت **بابی نزدیم** در صفت منوی اطاع
بدانکه شکفت منوی است از کلک بخطار داشت و از عرض خواهش و از جهات غرب
و از فضیه صیف و از شهود رزی تقدیه و قدرت بخواهش ایام پیش بشن و از بیان شد و شنبه
و از مکان بی جمع در کاه و علی دار لذت خروف **س** دانلوں سخن و سینه و کندم کوت قیبل
بنفس و بز و لذت امراض مردمیانه داش و در شکم و جوانی است و مذکور ثابت و سعد و بادی است
و در شکم و قوت و لذت معاون بزم شده و سب و کربا و سجا و فروزه و لذت جوانیات بکشیده ایکه که
انفع است مردانه و ایام ریختار و خوش و لذت ایه برمد ایشانه ایشانه ایشانه ایشانه
و از طبیور بر طبل و بیشل دیگریا بعد سعادت و کس کوت دار دو در لذت شیرین و مده فانی پانز

سی ساله که فاضی می شد و جسمی ایهات درست و از بعدها مردم و پیش است بزم و حکم و
ایست داش خاص دلز پلکانی هوا بر زمی با دیانت و از عده ایام پیش ده روز و قدر شانزده روز
و از شهود داده و لذت سینه پیش ای سلطان رشکل ایه سه هر است و منیه است در دایم خصمی لدیشان
در فانه بانزده مکن دار داده و ایمان دار دو در فانه بی خی بکت و قوان داده و در خانه هشت شف
دار دو در خانه سبزه بیوت دار دو در خانه بکه ضریح دار دو در سخن فرع داده و در خانه هصنخ
و ایه دو در خانه سبزه بکه دار داده و در میان سی سکوال زنگی و شرکت و میزج

و بی رله باع بقت کار و با از عقد و لفظ دیا طلب کن با هویا هر سریا همچه که و در در مرد عرضی این
طولانی شش است روپی این پیخت و دشی این بست نیز است و از مراض دلیل است بر مکان منطقش
و داشت که اگر دلیل کش او بسی و مناطق و موارد رسیده و زیبایی انسان دلیل است تخفیف متوجه
الا فام کند کون دیگه و بیش دیگر کمی پیای رفی نیز قی ادار و از همان شمره و دلیل است بیک
و ذکر پیایی و داشت از مکالات بر شیرای اور کش اینها از حلوات بشیر و ترکیبین و مانند اینها
و از شیر بر مکان است و پنجه که از شفا ایشانه و اگر دخواه آن در برخشت کرد باشند و لذت از
بر معنی دل رفته و خفت دل از جایست شنیده و از اتفاقات وقت دلیل است بر هنام کش دن
در وازه نشتن حمل و از افایم بعد از پنهان و از این ششم و از عالک بر دلایت غرب زمین و بار
یاچ و باعچ و از اوضاع بر خصوصیات دلیل است بر مرد از حسب علیک دل این شکل مو
ایشخ خوانده هر آنکه دل نظر نمکور نمیگشیده اند نزیر آنکه نظر بادار **ب** دارد که باد
نمک است دل نظر که نمک در زیر کر قمه و مکم و اهد ولات تمام در زیر ععود دلکه و
الف ث دلیل است تمام در زیر عطریات و دلیل است بر عوقما خوش بر از مرد عقوبه شد خوش بیمه و
نمک دل از میهیت بجز و کوک و از نزد نمک بر مکان هم **باشند** در صفت نمکوبت طلاق
بدلکه **شق** ممکن است از کارکب به قی از بیم سرخان و از طبلیع سرخان و از طبلیع سر دل تر بر نجات شاه از
ضد اشنا و ز شمور فی جهنم و از هایام روز ره شنیده از ایسا لما طب شنیده و از نکن بشیع و از
حروف **ع** و از اعداء در فانه پزدم عدد حقناد شد در در علی سای زیانی ده و لزیون
سیفید و آبد و بناتی رنک و منتفی است و مسد و مژنث و غیر میزد و در شکل طلاقی و شلاق
است و از امراض بر مرضی که لزد طب بر هرسیده باشد و از معادر بر قلی و بسورد و هندی.
و در لزد که هر جهان رطم را دارد که نیزه و نریش و پیش و پسر و از جهود است بر دلیل است
و چه نزند و کران بحسا از شجاعه بر مرد و دلت و المکور و ادا و ایخه و لز اطمیه بر ایچه زنیاد بر آن
لغنی بوده باشد پیون نیزه و از جهود است بر جهار پایی از نزد شش که اگر سند و ز طبلیع

بر لیک و کنگن دل از اوضاع بر راه اول پسر خنان و بیان رایی معمول و لطفهای مرمود دلیل است بر این
و رسولان و صاحب خانه اش نزد است و منبیت بعاقیت العاقی و لطفهای همار و رفاقت و باود و باز
و سرمه باشد و لز عد و آنکه هست بر زیر و باز و زور و ز شمور و ده و از سین و دیال فیلم
براعیت در دروازه حضیص لاسکال و خانه اش نزد هست و کن و امن دام دار در در فانه شش نگشت
وقزان دار در در فانه تدریج و شرف دار در در غامه هست همراه و باره و در فانه همکه مفعلا وارد
در خانه هست قوت در در در فانه پیام رفاه در در فانه پیام زده دار در در فانه **ب** و در فانه **ج** و **ه**
مشکله در در در غیرهای **س** سیوال از هست مفرم و گفت راه اولیچه رپان دیا طلب زمان و پا
غایبی که بفرمایش دار در در واپر طول دعوه و عنی طبل این چهارست و عوض این ده است و **د** و **ب** و **پ**
صد هست دل از هست انس دلیل بر شفیعی میشند بالا لاخان اندام کندم کون و سخن که فتن زیان
کرفته شود و ز رس میگردند بگو دل ایس و ام کنتم و در ای ای تم خر سکب ایشان دلیل است **ب** و **پ** و **ن**
طوس دل از جایت سند پدر است و بسیار از هنکام دقت دلیل است بر طاعت نزد زن افایم بعد
دلیل است بدینه قائم معمن و از عالک بر و دلیلی کل، تدوینهان و پیش و دام در دل و کش
و لطف بقدر و صیع رود خانه اول بر ایشان دل متعه و خصیب بر بعض شورکه کریدنات و بجز ره و بجز
از شهرا و مشرقی زین و از اوضاع دلیل است بر قدس در در شناور کند و لز دلهم خلق و لز
چیزی ره و بوقت و عقد و مسر و ایه و شیخ و میانکه شکل هریق ای جذبیت که متعلق است
بر ایه و سفر و دلکه ای ای طعم بر ز میمه و از عطریات بر کجا هم خوش بکه و مخیره
و از علیهای است بر سخن و سری دل از سخن بر شرکه سیان هاک ماضی دل ایه عالم بالقصاصه
و دل معروف دل ایه التسکیات فی المیوت مع بقیه متفقین قویه
د ایه ایم ایح فی الیوت بیدنک دل ایه کور ایم الدل ایه بساند را **ح** که ایه

ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط
 ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط
تقطیب
 دایر زیج اقبه می باکلا کرد و مساقی منهم که اعماق فروزند بنت فرود رمزوج و متولدا
 زیج در زیج است شده مشکل غایی پس ظایر او فرد و عصرا و عجا بگرد را در نزد فردی شود
 پس خود باطن او فرمد و مشکل لذت و مشکل لذت که اشکال آنها اند و برخواه این
 تقطیب برات امکان فرود رفت این است **سات** فرود زیج
 این است **متولدا** زیج در زیج این است **ازولید**
 زیج در زیج این است **تقطیب** دایرہ قلایی می شود و همان مشکل
 دایر زیج مقدم داشت تقطیب این است **سات** **متولدا**
تقطیب دایر دایر بسته بر سرت این است و جمیع افراد متن
 با اضافه زیج **نظر**
 هرچهار اول فرد و آخر زیج باشد ضریح است هر چهار اول زیج دایر فرمد و بله **احکام**
 هرچهار اول فرد و آخر زیج باشد ضریح هرچهار اول زیج دایر و آخر زیج باشد متن است **سارتی**
 نظر کنند که اگر جعلی باشند که در زیر متن متن است همان چون هر زیج بله همان اینها
 ضرب کن و در می دیگر استحصال کن پس بنک که بیعت دیگاه و شکست و دیگر مسلک
 است با چهار و پنج اکرو خلست دز ده اهانت و اکر فریح است هافظت و اکر اشکان قبل
 عنبه کرده باشد دز ده مال دیگران این بود و اکر اشکان خانی عجب کرده باشد یعنی این بود و اکر
 شکلی در قریب از لفظ مشکل **اشن** اشن کسر طب که بستان اتفاقه باشند و این دشنه

و نظر با پس دکار خانه با بهشت **زندانیان** عیاده سالم کب این است
 ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط
 ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط
تقطیب زاید آدم و مشهور بدرآمد سکن نظر پیغمبر دارد اشکاف برات این است
 ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط
 ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط
تقطیب دایر بجای خانه او در طرح لزماً فضای شانزده است و نظرینم خود را در زیج
 ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط
تقطیب دایر بجای خانه هشت و اسفل این است **سات** **متولدا**
 ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط
تقطیب دایر بجای خانه بسطه نظریج این است **ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط**
تقطیب دایر بجای خانه بسطه نظریج این است **ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط**
تقطیب دایر بجای خانه بسطه نظریج این است **ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط**
تقطیب دایر بجای خانه بسطه نظریج این است **ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط**

و پادک از این عاجت که در میان مردان در طرقه نام هم پک جدرا بینه نداشت
آن ملثک که از نیش کنند از نام پوچه داشت و آندر سر پرسید ابر و مکویا هم تو بوده باز آن را نهاد
رسوا خواست که دارکه که در میان مردان در تسدیه او سایه گردانی مراجعت کنند و اگر شکل ای ای دیم شکل پرورد
مطلع خود است و زن باید دارکه که بین از سپان بالا کام پک در ذات عرض شکل پیچ و شش خوت
بشار در دین پسادا زرست راست کند اگر که بر سر دزرا و باشد اینستی کلاس در رفع اعیان گفته است اکر
جمع شیخان **شیخ** که بین زنور رسانه است باز رعنی کشیده ایکر **شیخ** عا احلفا القلوب در پرس
باشد و زن در سپان ایشان باشد و آلا فلا در رل منقطع از زیر زریاب در زنده و متف شده گفته
قوم ستم برای و قسم راست کند و انکه نام هم پک **لی** بزندان کاه نظر کشیده ایکر **لی** از زدن شکل اصلی را
آمد و باشد **لی** در سپان ایشان نباشد و عالیا شکل ایغ قوم معمتم رفع کشیده فرزند خود بنشاند و بد و
قسم که افکه نظر کشیده ایکر **لی** از زدن شکل خارج میروند آمد و باشد دزد رسان ایشان باشند تا نهاد
کشند زدم در کیاست اگر در هیان بود دزد در هیان و اگر در بی بود دزد در بی ایکر در هیان
بود در هیان باز زرسک کرد و آقا دک اهل چهارم و هفتم و دهم و ایمان است زرد در هیان کشیده ایکر قوم
ستم برای همکات و ضرب مل کشند و ایکه دچیماز نظر کشیده که صورت ایش بودان هم سروت دزد زد
ان قوم ستم بود و با ایشان و ایکه صورت شفید بود ای صورت و با ایش بنزور **ایضا** دلکم دزد
با ایشان هست **ایضا** ای ضرب میروند آید و میکشیدن این ضربه دلات کشیده سر وقیع با ایش نهاد
و ایکر ضربه باشد بیان جایتی باشد **ایضا** **اعرف** ایکندر در زریاب لذت دنبیه ایش باشد که کطالع **ایضا**
در زن در زریابه ایزد ایکر شر باشد در بی دنبیه ایزد و علمه ایکر پرسنده دزد مرد بوده باز نظر کشیده
بول در زن خود شکل که دلیل است در رست نمیروند پایه و ایکه ایش **ایضا** **اعرف** ایش **ایضا**

دالکه عب هفت در ریخ و جود بند از ظریف با پدر کردن تا می شکل کرد پرسته تماهه هست ده ریخی با زنان
پام جسان پست بنده و سینه نماینگ صب فانه هفت از کدام فانه پسون می آید حکم ازان خانه کند
چنانکه اکن ریچار پرسون می آید حکم ازان فانه کند چنانکه از چار پرسون می آید که بدم در زد مقام
و اکر از فانه نماینگ می آید که بدم در فخریت و اکر حکم از غلام کرچنگ باشد که باید اکر غلام
و شکه عرضت می بشش و شکه عرضت باعتر کن و اکر گزینه باشد و اکر غلام میریک باشد این غال
لیست با خانه زد و از دیگر کنم و اکر چهار پارک شده باشد می سخن و در همه ایشان طلوب در همه سابل آیه
و در علی که مشاهده دیدم هست دیدم است بر اینکه علی بخی غلام با اگر کن با کچن خود پیمان و اکر چهار
آن شکه عقد ای مطلو بر اکر فذ مبارزه و نکار شکل جعلیم بی پسل آن جمعت بشش از نزد غلام و چهار
و اتسه **اک** سنه کنند و فیکی باشد پا پسته ظریف کند و شکه عرضت اکر کن بشش اکر شکه میریک باشد نزد روتن
باشدند و اکر ره فانه کنر شده باشد ستن باشدند عادنا و اکر تهر زکر و باشد بقتن بود و اکر چال
کند لازم کن جام فذ از پارزه که دهد اکر سوان کند از مقام ذره باشد از رفه که دهد و اکر پسند که دز بالا
باقی هر دو با فیح که بست ظریف در فناه هشت اکر تهدی و تهدی باشد در آن فیز نزد ماراغی نکرده باشد
و اکر قریباً با سفیف بشخی که بست و سعی کنند اذکر منفذ باشد بعصر افیح که بست بعد ایس ای
شکه عضمار و اکر پسند هر نزد دلکام بعثت ظریف و شکله دلبر رفته پیغی نند در کدام فانه کل
کند اکر دیگر ره و نزد پسره بود ریح شرقی و اکر ره و چهار و ده و پانزده بود ریح جزیب و اکر ریخ
و شش و پانده و شانزده بود ریح شمال و اکر ریخت و هشت و هجده و چهارده بود ریح جزب بود و اکر گلار
نمکد به پنده که حب کلام فانه شده باشد عرضت را باشد و فانه سفر بکن کنکاره و می عفر و می نکار
سازه شرق ای ای سفر و ای دش رف خاکی در جزیب و همچنین اکن فست هم قصو ای طالع ناوند لاری

بود بیع شرف بود و کوک و مذکور و از زن و مادر پسر تا عزیز بود ریح جزیب است و جوان و مریث دار
و مدغایب تا و مدد و مطالعه بیع غرب بود و کوک و مذکور و از زن و مادر پسر تا عزیز بود ریح شالی هاشم
و پسر عرضت **فع** و گزی ظریف در هفت سپاهی ای اکر سفر بود شرقی و دنکر و اکر سفر بود غربی و نزد کرانی
بود شیخی میتوشت و اکر قلکی بود جزیب و موزیت و در سکه شیخی که بست ای اکر سفر بود در زد دلکام
جائب ریخت ای چار و شکل پیش ای اکر سفر بود ریح شالی هاشم و اکر سوان ای
هر فخر برده باشد ظریف کند اکر شکل بود خایب باشد بوده اند که راه اخبار شده بوده اند اکر ریخ
باشد و بیضی هستاد اکنند اکر گزی هاشم و شکل بعد اخبار شده ای اکر ریخ
درزه میکوید و اکر چهار کنند ای
انداخته است ای
و ای
اکر شکه فرج و میعباده باشند اکن ای
فکه فرج و میعباده ای
باشد ای
کند و در چهار که ریش ای
باشد ای
دنه بکه باشند ای
و اکر ریخت **خ** همان صورت دهن و اکر ای
ملقط اکنده است در پان سروق کند میتلال سان ظریف اکر خیز فرج بود و بیش المان ای ای
بنخی ای ای

بر مکانی پر زرد بده از رو اک صورت خارج باشد ازان در در زیده باشد و در این منصع در کتاب
مجیدیان غایب و ذکر کنون **الفهتم باب** در مبانی چهار پایی حاصل عض که در زیر دست متن نظر کند
در قسمه اوله تا که هم از کمتر کمتر است که آنها از اکثر مکان خارج سعدیات حکم کند که آن چهار پایی را زرد بریده
در زیر دست آن دو کرافت معباد شد حکم کند و چهار پایه از فیروزه باف شود باشان از اکثر خل
خوبیان شد که نکند در زیر دست و در عابن قبله زمانه از اطبلیکن با زایده خود در آهه است و بعضی
که هم از بکر که آن شکل بکارهای قلعه ای در در مبانی حریمه طبلیا بد اکر ثبت بعد شده تکه خارج حد
شک و پیش روز زیر دست و خود بگانی رفته باش طبل کند که بافت شود از این هم قاید شود و که
با خسب بزرگ زیر دست و اکر اشکانی ثابت دکل کاشد هم خود رفته باشد و اکر بعد خنثی باش آن
همچو پایه احکم نشت و از زین در پرافت مت و اکر کسی نقدیست زیر دست بریده باشد و پیمان شده
بر دست ایده شواری و اکر خواه مداند که بلکام جای برد و از فظ کنند در قسمه هوا فهمه ای
شکه امده اکر شکل شر قریت بکام بشتر و داد کنند از ارش بریک و در چهار و در سه و
در پیزده باش حکم بی شک درست باشد اکر شک شک شک باشد بکامی هم فنه او را ز
است مت کوشه اکر شک شر بکام بغرب و اکر خویی یکانی جنوب واله اعلم **گمشل** در خون

اس سرمه اکد این هم اشغال پیش راست بود اکه کنخه دی ایجا بسرا واقع مرشو از اکله
در اعماق دیگری بکفنه لایه هم جیس عوف هم عاصم شویه افمام عوف پیش بلکه عوف
اسم مصادمه شیعه با بعض از عوف غیر هم پس در صورت شاهنه بطریقی تجنیح عوف متباشه
هر زاد اسره دفعه اهدی باشد که دهستان در تحریم حروف هم اوالی شماره
از این خبر طبق الکرس سه طرقی و اضبط وجوه است در اینکنای بر از کم طرق مولانا ناعلم
قرآن الفضل مولانا پیش الدین اول شش الدین بخش الدین محمد پر زیر دفعه این بغير از که در

در کناس

در کتاب خارج اسرار بیان فرموده است اذان این است به اینه در سخن اسام و خوش بام کار
که طالب است نیز از اند و از جمله دیجه به بکر و معطف ایهود ایهود اول نه زیده هم و نه شمع کند و بقی رایه بود
فتش کند و ابتدای طی اذنم اند با اینکه رسه و فی باشد از عوف هم در شکل این ماده خانه بعد از این
عدد اذان شکل که مطلع بدم و زیر سیده است بکر و دیگران از هم مطلع کند هر جا که باسته از زیده
از عوف هم بعد اذان عدد اذان شکل از بید و رسیده باشد ۳ بکر و در شکل باز خانه باکره خطا شده در دفعه شکل
هر جا که مطلع بدم طلب حرف هم میکند در شکل باز خانه باکره خطا شده در دفعه شکل
از بالا زیر بسته نهاده و بعد که ان شکل بوده باشد جمع کند اینچه حامل شفه اذان عدد اول که از
طبع اذنه آب و هوا بود اذان افزایید و نه شمع کند اینچه که جاند با اینقی بکسر حبسی است
و سخن زنده شخصی صفت داشت که اکنیا جاند در اینقی اشند بعزم عیکله از عوف باید
باشد داکر و دیانه در بکر باشد و اکرسه جاند در عیش باشد و اکر دیچار جاند در دست بکله
و دی پایه ایسی هستیم طبق اعلام العلامین اکله این شیخ نصر الله العثی انصافی از زن اتر اکله
نقض ناس هر چه بست بکر هم شمع کن و قبای خیز هم باز بکم فرای ای ای آن ۵
یزده یازده بیشتر اذان طبع آیی و خلک از هر سه شش ۵ ده چهارت بیشتر شکل دو شش
اینچه اذنه بخواهنا قمتست میکن از راه داشت حکیت ۵ حرف اشکل اذن خانه بده اذان
نه کی ایسیم را تو حاصل اذان سیم طبق جد لام که بست اذان این مساعت ایم عبد اسره
منه اذنه زنده از زن اذنه از دیگر ده است اذان ایست غویه هیچ بده اکه سرمه اذن
جدول اذن چنان است که دو و سیزده شکل بیرون آورده و سکر که ده اکام خانه است و صاحب کلم خانه
عدد همه و خانه است و صاحب کلم خانه است عدد همه و خانه دیگر ده از طرف بالا و یکی از طرف پهلو و مجا
سیا و دیپس بینکه که در اذن خانه چه عرف است اذن خانه میباشد

مقدار ۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۱ ب	ج	ن	ج	ن	ج	ن	س	ج	ن	س	ج	ن	س	ج	ن
۲ ب	ج	د	ج	و	ز	ج	ط	ج	ك	ل	م	ن	س	ع	ف
۳ ج	د	ج	و	ز	ج	ط	ج	ك	ل	م	ن	س	ع	ف	ص
۴ د	ج	و	ز	ج	ط	ج	ك	ل	م	ن	س	ع	ف	ح	ق
۵ ه	ج	و	ز	ج	ط	ج	ك	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	س
۶ و	ز	ج	ط	ج	ك	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	س	ش
۷ ز	ج	ط	ج	ك	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	س	ش	ت
۸ ح	ط	ج	ك	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	س	ش	ت	ث
۹ ط	ح	ك	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	س	ش	ت	ث	ج
۱۰ ص	ك	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	س	ش	ت	ث	ج	خ
۱۱ ك	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	س	ش	ت	ث	ج	ذ	ض
۱۲ ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	س	ش	ت	ث	ج	ذ	ض	ظ
۱۳ ن	س	ع	ف	ص	ق	س	ش	ت	ث	ج	ذ	ض	ظ	غ	
۱۴ ن	س	ع	ف	ص	ق	س	ش	ت	ث	ج	ذ	ض	ظ	غ	۱
۱۵ س	ع	ف	ص	ق	س	ش	ت	ث	ج	ذ	ض	ظ	غ	۱	ب
۱۶ ع	ش	ص	ق	س	ش	ت	ث	ج	ذ	ض	ظ	غ	۱	ب	ج

مثال مرکزیه ایم دیگر ایسیزده هزب کرد **ب** بیرون آمد و اراده خانه ششم باقی ایمان
این جدول داشت رفیم و اصحاب داشت بنیان زنیج اینکه جدول یک کریم ایم در دیگر آید
از هوف س یادیم و ف دویم از چهار و چهارده کلی برآورده و گذارده در مریدانها نداشت و
ساجب چشم است عدد مرد و از جدول طلب کند اما از هرست عرف ان خانه کمیزه که وفعت
از هم مثل اینها راه راه خبر و پهله کلی بیرون آوردیم وان **ب** دیاب خانه هشت
ویکن **ب** در مرغ غائب است و **ب** دیگار اند **ب** ساجب خانه است اینهم در شش نهادینی جدول چون
با یکدیگر ملتفی شدند از بینینی عرف **ب** پیغم و ف سیم در هجدهی همان پیزدیم و چفت هجرة
بیرون آوردیم **ب** بود و اوراده دو یافتیم اوصاچ دو هشت از بیطری طرف جدول
دیگر فیضم و از طرف دیگر داده این سوال را گفتیم نام نزد هشت نصدیم کرد

حروفهای زنده شکل پرون اویم بهان عدم دریا در کرده حرف چهار مادر شد
و حرف بیخ از نامهای هاقی برگردان شده مطح کند با قراخنا میگزین چاله
به پنهانه دهان پنهان شکل است بر طبق ساخته درست عرف بخ بیرون آید عرف ششم
نقطهای شکل امپک و چاره هفت و ده سکر دشنه شاهزاده طح کند باقی نهایت
رسنگش کند بخ کربلا که در آن نام کدام شکل است بر طبق معمور ع JK و وفشه هر
شد حرف هفتم نقطهای سیزده و چهارده پانزده وست نزد هم معلم و شاهزاده کانه هر گز کند پنجه
باید بجا اینها میت دند که برس بدیند که پنهان شکل است بر قرائمه هم توانیم سه چهار
ش والاعلم **رساله کشته** متولی است ولانا سخی دین محی در نظر آید که خطوطا کشیده مرابعه کشیده
چو شده بود و عجیب نمایه دارد آن مدل درین موضع نوشتو بدر که فایده اینیست بدانکه
هر چهارشنبه با یکدیگر شرکتی و سبیتی دارند بوسپاهی چون و نیتیت مایل است و اینست و پدرانها
اث بکلیدند و حصول دارند و مقصود را زان سوا ایست که نزدیک هر فادر بک
و هفتش شد بکلیدنها نمایم بکی از روی و نیتیت چداوی و نیتیت دست و هفتم و سرمه غایب
هر چهارشنبه ای اکثریت پنجه ای اول است تزویی و ای ایاب و دقبی و شرکت و این از ایست پنهان شد
و سیت کوه بکلیدنها شنیده و خاتمه در بیان داشت کوه بکلیدند و چه کی مایل است چون همهاش
و تغیر بیم بو سیت دخانی رزرا که هم پیش از این دسیم میکنند که اینست تیطا لعاست و هنیم نهاده
رفتاره شده شاد بکلیدند و سیلت بکی زانیت که هم زانیت تیطا لعاست و هنیم نهاده
غایب بیم اینکه سیم و نهاده ای ایشکت است بوسیلت بفر و حركت و خواب و این چنین خانه چهاره
ده شاهه بکلیدند هم بد و دمه بکی و نیتیت بکی شرکت با یکدیگر ره مقام و شعاره دیر
و مادر و هاره و فاین بخ و با چشم سیم بکلیدند از زمود و دمه بکی نیتیت بکی شرکت در زرنی
و فرع و شاده و مجموع و فاین هشتم و چهارده هم شاد بکلیدند بد و دمه بکی زانیت بکی

مِنْ كِرْبَلَاءَ

و رفع و اکنون پست شود همچه اکل الف دارد و هم پس تبع اینجا الف و هم هر را بشد ضعف
کردم چهارشنبه قیام باوج دارد بخواه شود و تبعن الی خسل باود دارد شفت شود و نظره
الاصل ج دارد و خدا شود والعلم و خاصت تکین بید آشکار طول و عرض در
اشقان لفه ایه مشلاجون خواه که طول شغل میان باعوض باعی بدایم طولش عده نفعها فرد
زیج اباده چنانکه محل میان فردی است و ترجیح است و هفت نقطه باشد اپس میان رفت
باشد و عرض میان کی باشد همچه اکله عرض نقطه ای ایجاد شد پس عرض الف دارد کی باشد
طول ایه عرض بدم عرض مصاله لذکی **فصل** در معرفت حرمای ایه باهی آیه و خالی و
عدا این برای ایه طول این است که منده می شود

دھاصلت این تکین آن		دھاصلت این تکین آن		دھاصلت این تکین آن		دھاصلت این تکین آن		دھاصلت این تکین آن		دھاصلت این تکین آن	
است کهون فاہنده کدم	غیر	هر کس قسط	و حمل	بیوه	من	اهن	فسد	شتر	لز	بیوه	من
شعل از همه خان	کشند	لاد	لز	لاد	لز	لاد	لز	لاد	لز	لاد	لز
بن تکین باهی در	لز	لز	لز	لز	لز	لز	لز	لز	لز	لز	لز
لما عصید مصاله	لز	لز	لز	لز	لز	لز	لز	لز	لز	لز	لز
فصل	لز	لز	لز	لز	لز	لز	لز	لز	لز	لز	لز
دیوان تکین	لز	لز	لز	لز	لز	لز	لز	لز	لز	لز	لز
لکن اکشنده خطان شود	لز	لز	لز	لز	لز	لز	لز	لز	لز	لز	لز
دادر تکین	لز	لز	لز	لز	لز	لز	لز	لز	لز	لز	لز
فصل در دیوان تکین و زن	لز	لز	لز	لز	لز	لز	لز	لز	لز	لز	لز

و اهد و زین دایره است کهون فرعی المیان غرب کهون قبضی الداری مصل اند که هم همان زم
باشد و باعیت الماء غرب کهون مصل غایب همراه شد که جو بجهات و با پاس غرب کهون
طريق و هدیت هر چهار زم است و باعیش غایب غرب کهون نفره الداری که همچوی همراه
و باعی غرب کهون اجتماع که جو بپازدنه و باعمره غرب کهون همراه همراه شد که جو به دهست
اینکه بکهون نفره الماء که جو نزد دیا نفره الماء اکنس که همچوی همراه شد
که همچوی همراه همچوی همراه کهون فرعی که همچوی همراه شد و باعی الداری غرب کهون عتبه
الماء که جو بچوی همچوی همراه کهون سایش که جو بچوایت و باعیش الماء غرب کهون عتبه
الدخل که جو بتمثیت سیم است و باعی الداری غرب کهون طیان که جو بچوایت و باعیت
ضرب کهون فرعی همراه همراه شد که جو فاس اویست والریم بالهیه **فصل** در **سلت**

ایجاد و این تکین را کیم عنده صیغه خواند

فاغده در تکین اید است که هر شکلی بعد عرض

ایشت دهست فاسی که داشد **الف** **لر** **ج** **م** **د** **ه** از غصیران شکن الف شد اند فاس اویان هم رکونه و را با
کشاده اند فاسه و هم هم رکونه بین ترتیب با فاس اویان که وی رایه واده اند بجهات الماء همچوی همراه
کشاده است **الف** **لر** **ج** **م** **د** **ه** **دال** **وال** **و** **ج** **ل** **ه** شد از این جهت او را جو بکهون ایه همون
تکین بعرف بیهی زناده اند و حروف ایه بترمیت باهی و برد و بسته اغده و ضایاط براین فاس زد
از غصیره هم اکل زناده دستید خود مولانا مصلح شرف العین تمام می از ندابن مده ضعیفه
الو پرسه همایش داده و با پایه
طريق و دهست بین طبقه هست پست باشد صیغه که ایند و نظره الماء الفاظیه باشی
یا این را جو بکهون کهون را بیند نشیستی که این شکل ایه بترمیت دند و عجایت منی که زن داشت
و نظره الماء

مکان	مشکل
نیزه	نیزه

۱۱۵

کن عتبه آنچه و هم د Fletcher آب کرد آن Fletcher باد ازان آب جبر
ای کند با تش مسازد و روش حدبی کند و بابی سازد بدین دلیل عتبه آنچه
آنچه عتبه آنچه را رسید و فصل آنچه دارد که آن اشست و آب
و آن Fletcherها نات لاجه کند و قفس آنچه دارد که آن اشست و آب

مکان	مشکل
نیزه	نیزه

فصل دریان فارس طبع خن استاد است و
طریق قرقیچان است که اول مشکل بایافت فهم بعد
از این نیزه و عطا داده قسم و خدا شری و صلح
بعد ازان راس و زنب چون غایب که طلاق آن را
بدانی اظکن دران شفعت و در فنا میان امده است و سکن کرد امروز مردان ای ای را
خانه چهارم زبان اشکان است
والله

مشکل	مشکل
نیزه	نیزه
نیزه	نیزه
نیزه	نیزه

در شیخ و فایده زبان چون که این علاوه کند
او اون مرض را که کان در در ری بیشتر چون تاکند
قطعکن خاصه پس خواهد بود و سه و ده آن حل دارد
بوده لیدکشیده برستی و فتن پاشک آنچه باشد
اگر شفعت بعده باشد بعضی باشد وبعضی ساده اگر شفعت بعده باشد و پیش بعده

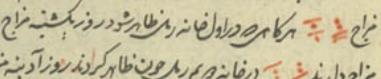
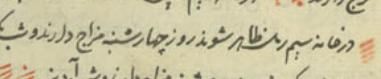
۱۱۶

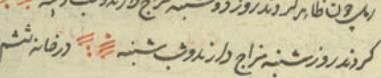
در این است کیم سچ شکل گزندزاد فنا نیزه حس وال اعس

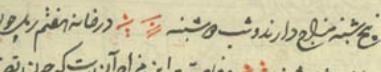
فا صسب است کین و قی اینک عدد
هر چهار شکله ربعی از باعین رید بار نقطه با در

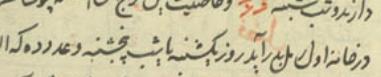
این است کین پست و چهار نقطه باشد از زوجه و خدا هر بی از باعین رید بار نقطه با در
و دو نقطه آب دو نقطه خاک در او مرید است وال اسراعم **فضل** در فاصیت است کین

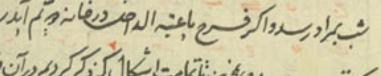
مناج  هر کاره مرس دلوا فنا نزه طلایش رو زیک بشنیه مناج دارند و از شبها بشنیه

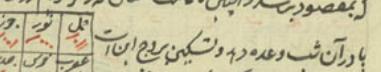
مناج دارند  در فنا شیم هم ره پیون ظاهر کردند روز آبینه میان و شب شنبه 

در فنا شیم هم ظاهر شوند و زیجا بشنیه مناج دارند و شب بشنیه 

پیون ظاهر کردند روز و دشنبه مناج طارند و شب آیده 

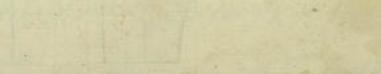
کرند روز شنبه مناج دارند و شب شنبه 

وچ شنبه مناج دارند و شب شنبه 

در فنا شیم هم ره پیون ظاهر کردند روز شنبه مناج
دارند و شب شنبه 

در فنا شیم هم آیده و شنبه داشتند آیده که ایسته چند دیان رید باشد
شب براد رسدا کرف سچ باعنه الدخ در فنا شیم آیده و زم عجم باشند شنبه و عدو داد

که یقتصو رسدا و بخین ناتمام است کمال کنند که در آن فنا شیم کشیده باشد را آیده

با در آن شب و عده ده و است کین سچ این است 

بعضی از استادان که نامند که عتبه آنچه
بنیت قطبی دارند و قصه آنچه بسی اسناد عبد العهد و می کفرت که پیکنست

بلیل ای که نقطه آتش طلوب و هر کلی و چهل مطلوب کلی آب مطلوب جزوی باد بیان 

گرمه

پس نظر کشید زنگاه پهچارم پا پر شکل آمده است و بکلام جمهور تعلق دارد در اینجا حکم کشید
که دفنین به اینجا باشد اگر شکل نشی باشد جای بسته شرق و اگر باشد جای بسته شمال
و اگر آینه باشد بجای غرب و اگر فناک باشد بجای جنوب و با آن موضع را پیچیدار
محبت کند و در ظاهر لطف لفظ است که بعضی از اینها که بندرهای تاختانه پهچارم موضع دفنین قدم
و چشم دارم کوه بر کدام جای بسته غرب است حکم آن کند خانه سبزه کوه است بر درست چپ
دفنین دشکه خانه پیش کوه است بر درست راست دو هم سرتیله عون گذشت این محل کشید
با اینجا که طرح بدو رسیده باشد پهچار محبت کند و همان عذر کشید که اگر اینها شده و کوچه
تاریخ دهن افتد و بعضی ستدان غرب لفظ اند که پهچارم در چهار ده فرسنگ کند و همان
از آن شکل کشا پا کرچه سایه نمود که رشد پهچارم موضع دفنین است منبع دهه اکر
در تکیت ایشان از اینجا پیدا آید بعضی ایش در مرکز ایش باشد در مرکز باشد و آب
در مرکز ایش و خاک در مرکز خاک با خیر قوت سپکرد و اگر لطف لفظ هم شد ایش
که دفنین باشد و آنها را شود و چون معلوم شدند دفنین است طموش ایش باشد
که بر آن سطح مرتبی بکشد چنانچه چهارربع آن مرتفع با پهچار جمهور شرق و مغرب ایش
و جنوب راست باشد پس فرسنگ کرده باشد همان خبر را به پلند که بکلام جمهور لایه
علم تعلق دارد در زمینه قرق و مغرب و جنوب دشال است ریاعیین کند و دست ربع
دیگر ایکار در واله ایش آن ربع معین پهچار محبت کند باز فرسنگ که دشال ایش
و آن چندان میین نوع محبت کند که مقدار کم بشیرینه و بعد از آن یکدیگر دوباره
بعد از ریاعیین شمشیر ایش با پهچار ایش را باز دیدم شکل ایشان بود و او شکایت
مغزی پس بع مغز بر ریاعیین کردم و سریع دیگر کذشت بایان برع پهچار محبت کردم

برستی و دفن کل باشد اگر محبت باشد بنای خواه ثابت و خواه منقلب چون معلوم شد که دفن
است آنکه دارم بمعنی مکشیدن ایش با پهچار محبت کند بعضی چهار خانه اند همان آن بکشد بنویسه که
آنده می شود

نمایش	جمع
نمایش	نمایش

 در پهچارم نظر کند اد پهچار شکل آمده است و بکلام نواحی هر چهار
آمده و تعقیل

نمایش	نمایش
نمایش	نمایش

 بکلام جای بود ایش کند دفنین ایش باشد ایش بکشد ایش باشد
آن شی باشد طالع

نمایش	نمایش
نمایش	نمایش

 دلیل بود در چهار بسته شرقی باشد آن دفنین و اگر آنها کی بود
سریع پهچار شکل

نمایش	نمایش
نمایش	نمایش

 دلیل بود در صفت بغرب باشد آن دفنین هم و اگر آنها کی بود
شمال

نمایش	نمایش
نمایش	نمایش

 دلیل بود در صفت بجنوب باشد آن دفنین هم بکلاین معلوم شود
با این دلایل را پهچار شکل نمایند و سخن اینها کند و در اول اینهاست که بر درست چپ
دفنین ویع کوه است بر درست راست دفنین و ده کوه است بر درست قبده دفنین خارج پهچارم خود دفن
بود با پلند اند رست ویع و ده ایشان بکشید ناخاطل نکنند هم این شکلها دلیل است بر دفنین اکر
نایاب بود دلیل کشید که آن دفسندر کشیدن ایش در اکر آبی بود نزد دک آن و اگر فنا کی بود نزد دک
فاک پلک عذر کند والهم فوع اگر شکل ایش کوچه ایش و چهار داده باشد دفنین باشد و اگر فنا چیز
باشد بنایش ایشان باعی و خاصی

نمایش	نمایش
نمایش	نمایش

 و سهای این
و شکل زیج ایش است

نمایش	نمایش
نمایش	نمایش

 و مکلف است دهنایش است

نمایش	نمایش
نمایش	نمایش

 اگر پرسند که دفنین است برایه ریع بنند نسبت آن موضع که نظر دهنین دهند
و شکل خارج پهچارم در ششم فرسنگ کشید که ایش را صدر الفضر دادن بدل با عقله دهنین است و فنا
شونایت سعد باشد و نجس نه و منطبق بمعنی نه و کوچه ایش کشید بعد بوده باشد اما نیزه ایش
ایمید در از و نظر کند در پهچارم و پنجه و چشم دارم ایش جلد و خصل باشد دلیل بود درستی دفن
ایش کشید اگر خارج باشد بنایش و اگر منقلب سعد باشد برد شه اند و اگر نجس باشد
دفنین باشد خواه منقلب و خواه ثابت و چون معلوم شد که دفنین است آن موضع پهچار
محبت کند همان قیس که نموده می شود

نمایش	نمایش
نمایش	نمایش

 و باز ساره بکشید پس نظر کند

بعد از آن پن راهیم و مونه شد **الف** پن ایلیت الفیث (۱۴)م

فیض ایلاد **ب** بگویی عقیق **ج** ان رید ایلیت کیم و لاریج و کسر

که هشتم و نوزده راهیم را پیچ و رفت که دم کشت بخیل **د** مقصود رسخانه دیج و مصطفیه است که

فقط شغل پاک و پیچ و زن و بزرگ مهمله بعد از آن دو و شش ده و چهار راهه ایلیم یعنی بعد از آن

سد و مفت و پازده و پازده همچو کن و بعد از آن چهار و شش ده و او زده و پازده همچو کن همچو

پیش از بین کل کم کل زیاده است که در پیش و پیش باشد **ه** در دستین ییت و دستین غایب

چون داشتار کمه به شد از نزد خانه ایلیم کند بر اینکه انشتین خانه کل و چهار

شکل ایلیت ایلیت های خانه پیچ و شش و هفت و هشت شکل ایلیت ایلیت هشت و هشت

چهارده و هشت و هشت شکل ایلیم کل زیاده و هشت و هشت و هشت و هشت

و هشت کل شکل ایلیم کل زد و بعد از آن نظر کنند که درین ده و پیش شکل ایلیت و آن مکر

پا زده را به فشم در هر زند که قیفر الداع می تولد شد با تقدیم ایلیم با اجتماع پامار غایب است

باشد و اگر جو هم تولد شود نظر کنند که آن حمو کرد زمانه شش پا هشت پا در زمانه یکن که ایلیم باشد

غایب که ایلیم باشد و اگر خداوند ایلیم باشد ؟ باید که در گرفت مقوله شود غایب در دستین هاست

فصل در داشتن قیب که رعایت پائمه نظر کنند در سه دنی و چهار راهه ایلیم روزی پاید

و پا خوب که شکل شده را ایلیم کار ایلیم شکل در ایمیت تکل کنند زن و پسر و اکر و چهاره قفل

باشد در میان شکل پیچ و زن و پا زده معدن خارج باشد دلیل در میان غایب بدل است بدرو

اکر پسند غیره است پا زده نظر کنند و رفاقت پاک و چهار راهه شد و نه اکر خوش فرج باشد

و شیط چون **د** غایبی می زد باشد و بانظر کنند در نهاده ایلیم **ه** آمده باشد

باشد بزندی و دلو نشکر **ب** آمده باشد زن و پسر یا هر دو نیت داکر اجتماع **ج** آمده باشد

اک

